



رسائل ملا طغرا -

از ملا طغرا -

3527







M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE12967

\*بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۹۶۷



فرد دوست پر طغیان با رت امت ازین بوستان معنی پرورنی  
کز در موسم از دی بهشت تحریر بطر احیش پرواضه \* از جوی  
قلم انشا در زمین رضوان پسند کاغذ مجای سنبل و نسیمین  
خط و خال حور غلمان نهال ساضه \* رباعی \* ای در طلب تو ثناء  
بر دوش سحاب \* بارانی قطره در رهت ساک آب \*  
بر یاد تو موج خیز حبس نفس اند \* در بقعه بجز خرقه پوشان حباب \*  
چرخ زنده ۱۲

۸۹۱۱  
۲۹-۳-۹۰

CHECKED 1990

شای بهار پیرانی که ایکه نیست سبزه را بد انهای شب بشم غلطان  
سجده کرد ان تهلیل خویش نموده \* و حد نیدمان آراشی که پنجه

به غنچه را از وضوی غم باران به بختن پیمان سجده خود گشوده \*  
 بهواری نسیم هدایتش برک زنده وی بر شاخسار پر مرده \*  
 خوشان رسیده \* و به آبیاری ابر بشارش گل نغمه تر از خار  
 خشک منقار مرغان دمیده \* بر آگاهی حق مرای طپور پنبه شگوفه  
 از گوش شاخ درختان در کشاکش \* و بر سبزی شوریدگی  
 منبسط طره خور می بردوشن رزان دایم میشوش \* چشم تر گس  
 سحر خیزه بجویائی وصال او رنگ بخت مرده بیادری \* وطنش  
 غنچه بر کب زبید بستیگی خیال او مرفه از لبس بر خور دای \*  
 به بسوی \* گلستان سینه رنگین ز داغش \* چمن افتاده  
 زاده سر داغش \* ز بس در بوته شوقش زده جوش \* شده خون  
 در رنگ سبیل سیه پوش \* غمش چون باغش آینه است \*  
 لب گل را باغش کرد قست \* ز عشق او که از نه تابش است \*  
 رخ زین طاسم رنگ کای است \* ز بس خونما که خوردش از بار \*  
 غم از نقطه دار و چشم لاله \* شقایق چون ز داغش سوخت بود \*  
 رسید از همیش سوسن به دودی \* پیادش عند لیان نغمه پرواز \*  
 بود بر شاخ شان مضراب کنار \* نوازی کرد که گشت آغوش



\*\*\*

آب لعل اوی کلاب گیرد \* و اگر شمیم خمیش بجایب بین  
قطره \* خون عقیق رنگ ز مرد پذیرد \* و در و این کسار اطرافش  
سرمه یا بین از بسکه بر یکدیگر بافته \* نخل سبز در هیچ طرف  
جای خواب نیافته \* مردم دیده بعکس پذیری کلانش کارخانه دارد  
شفق سازی \* و طفل نگاه بمشاهده لاله زارش هر کیم شغل  
آتش بازی \* در طی مسافت گشت زعفران زارش تدو آفتاب  
رنگه پرواز باخته \* و در سیر سیه بهار ریجانش از اغ شب  
به آشیان اقامت پرداخته \* بنفشه خط کله خطی اگر بر روی در  
نمی ماند \* خود را تابه بنفشه زارش مهر مانند \* و سبیل مذلت  
خوبان اگر پای خود بسته نمی دید \* مر بستانش میکشد \*  
بودا کران شهر سهر نیات تا از کارگاه بهار سازی حمدش  
مستاع خور می در بار نگاه نه نه ند نهال نشوند \* و در یافتگان  
قابلیت نشود نما اگر نه نه نه نه کاشن ریشه امیدند و تدیر خویش  
پنهانند \* کل خورشید اگر بنظر بهارش و آمدی \* از کسوف خزان  
بر آمدنی \* و بابل صبح اگر بشاخ گلشن نشستنی \* لب از  
فغان نه بسی \* با طقه را از شمار کلهای الوانش رنگی نه \*

و با صره را از اندازده اطراف کلسایش طرفی نه \*  
سبز هاش با شش جهت عهد به بختی بسته \*  
در چهار حد مربع نشسته \* طفل غنچه تا سخا کباری مهر بر آورده \*  
کچه اش بصد مهر از رنگ گل کرده \* نه گس می پرست انگشت  
نمای دبیت از قدح نکشیدن \* بنفشه سپاه مست ثابت  
قدم بر غلطیدن \* از موج رنگ گل ز برق آشیان بابل  
طوفانی \* و از بخت سبز هاش و شعله او از در و در پشته  
خوانی \* بمقتضای اعتدال هوا تهور افروخته لاله پاکشت و اغ  
صلح نموده \* با مقتضای پاکیزگی فضا طفل بیست و پایی شبنم  
بشش مشق سوسن کف کشوده \* آفتاب هرگاه فرش زرین پر تو  
در سبزه زارش گسترانیده زمر دین بر چیده \* و سحاب بهر وقت  
نهال آتشین برق در گلزارش کاشته \* خجل گل افشانی بر افراشته \*  
ابر بهار در راه هوا داری این گلشن شب در دوز بهم چشمی و نیم در  
قطره اذن \* و نیاز فربه نشاط مهر از زمین بر آردن در انداز کلاه  
بر آسمان انداختن \* از طرب انگیزی باد موج رود بتار قانون در و خوانی \*  
و از سبب که وحی آب رقص حباب با صول خفیف در مقام

سه روانی \* ما، بعیش دستگاه آن روشنی ندارد \* که عکس  
 رنگی را از پایه یرکی بر نیارد \* پیچ آتشین آفتاب تابه محاذات  
 - جنبش رسیده \* از تاثیر مردی کرم لرزیدن کر ویده \*  
 به ستاری فیض هوا نشکوف پنبه مینا در بالشت \* و به نشاط  
 آوری جلوه با و مرغ بیضه قولا دور مرد خواندن \* و به تحسین  
 ملامت نسیمش مرد در خاتان پیوسته در جنبش \* و با ناز  
 صید شمیمش کند موج آب در دست پیچش \* صبا بکاسه گوش  
 صبا در پیایش نغمه تر آب شار \* شمال بزخه کار موج در نوازش  
 سباز جویبار \* سر چشمه هوا دار طوفان تر و ماغی \* باغی  
 در خاتان دستار طغیان شکفتگی \* بید مجنون را اعدال  
 مزاج میسر \* و تاک فرسوده را خون گرمی شیشه و ساغر \*  
 و ساق چار آسمان خلخال \* تخته تمشق بلند پروازی طایر خیال \*  
 شفا خسار صنوبر رقص پرواز \* ساز برک ز سائی ادا انداز \*  
 پیچیدگی طره شمشاد \* محمود دار بریشانی باد \* قامت مرد  
 اقراخته \* انداز بال و پر افشانی قاخته \* شفق کده گوش گل \*  
 گشتگاه رنگ نغمه بلبل \* شبیه افشانی او راق نسیم \*

قادیان گیسس عقید پر دین \* باجوم نگارست نشتن \* نشان نشین  
 خطا و عین \* پشت کل جعفری رد کشتن \* بوسه کیا گری \* بویچ رنگ  
 شقایق بیابست برق لایق \* مسوی \* کل و سبب و دین  
 کاشن نباشد \* بهار اینجا بهستی آشنا شد \* شفیق سبز خوش رنگ لاله  
 زارش \* فلک یک پشته \* صبر از بهارش \* به شمع روشن بهار از  
 بنگه کوشید \* زمر و بر طلالی شعله پوشید \* می گلگون و دانه و پشته  
 سبز \* خوش طوطی پر بر ارد شیشه سبز \* سواد می کرده گلزار پیش آید \*  
 دهندهش در نظر گلگون نماید \* از آتش بازی گاهای رنگین \*  
 بر افروخته و جوشع انگشت گاجین \* عجب کز آتش رخسانه گلشن \*  
 نگردد و دانه لاله در دیشن \* گل رعنا از بس گرم ناز است \*  
 ز بان فتنه بر روی دراز است \* کده هوشش ز روی پایش بینی \*  
 بیافش روز تاشب هم نشینی \* بر غم جوهری بهر سوادین باغ \*  
 گرفته لاله برگشت نیلنی داغ \* در گل سبزه دار آب و تاب \*  
 است \* نه از غش طلالی آفتاب است \* بشاخ ذوق مرغان \*  
 نغمه پر داز \* همه و مساز هم چون نرفته بهار \* ز بس از گل بوز \*  
 بابل \* هر دو از سایه اش به پیچید در خاک \* بهی ضبط

سحر و سحرول صوت بلبلان \* زند باد صبا گشت بر دلف گل \*  
 بر قفس انگیزی مرد و کران نک \* زند قمری ز بال خویش  
 دستک \* ندزد و آلودگی افشاند از بال \* بر پرواز  
 بیابانی بریزد نخل \* نداند مرغ این گاشتن و میدان \*  
 نگر و دستباز اسیر از و میدان \* کشید و کوه از  
 قبضه خاک \* بخوش سبزه و گل مر بر اقلک \*  
 بجای قله گوشت و سبزه \* که رنگ از جبهه رفعت پریده \*  
 موج لاله از بس خورده پهلوی \* بود و الهی بصد باد یکی نو \*  
 و طبعان گل و سبیل بگل گشت \* نه کوهش می شود  
 میامونی دست \* ز بس گل آسمان گل سحر و بر گلی \*  
 مانده در عزم گوئی دیگر گل \* سالهاست که طوطی  
 شاطفه بذر بعضی از او که این چاشنی کده با خویش موعود  
 شیرین زبانست \* اکنون که بدست یاری حدیث  
 گلشنی و لعل پیش پیای سخن در آمده \* از سر و عده  
 نمی گذرد \* و گوشت شوق را جلالت پذیری تهیست  
 می رساند \* چشمی را بر رسته لذت بنام نیست که باید از



همیوه های الوانش کند نگاه کشود لاله \* و دستش را  
پایه ذوق رسائی است که در شاخسار درختان نوهرش  
جلوه نموده \* زرد آلود آفتاب از مادر شعاعی با نخل باغش  
همه روز در تلاش پیوندد \* و گیاه هلال برشته ضیاء باغ  
شجره آسمان سرازیرش همیشه پای بند \* ز آل چرخ خوشه  
پر دهن را افشاخ او نای تاختش بغور کی چیده \* و پیر  
کر دون کردگان کو اکبر را از نای یک درختش بدامن  
کشیده \* با گشتغال تعریضت این مجموع شیرینی لب  
ذوات در انداز زبان مکیدن خامه \* و با شستمال توجیه  
این منبع چاشنی دمان مقراض لذت پذیر اصلاح مودن  
نامه \* نئی بود ما بهم نشینی خاکش از بس بلذت پیوسته \*  
که نیشگر مصری به شازش نقد هستی در کرده بسته \* مرغ  
نگاه از آشیان دیده بر شاخ پیچ نری نه نشیند \* کرد  
بر خاسن از مرغوش خلاوت رسته بر پای خود نه بیند \*  
تندرختش چون از دستگاه ریشم برکت همیوه پروای  
پایه \* شاخسار حوصله اش از حصه دل شک رخ نافه \*

اماگر پسته قره دین بیاد ام تر و تازه او دل نمی داد \*  
 نسیم باغ کزین چون مغز در پوسش می افتاد \* ریواس  
 چون به نهال خود غائی سری نداشته است برگ تن پروری  
 خویش را از دست کنداشته \* هر جا که تعریف ناشپاتی  
 در لباس بزبان آید \* توصیف شکوه باره پنبه قماش را  
 بگفتار می نماید \* نهال زرد آلو اگر بیدان باغ نمی تاخت \*  
 چون کان زهر در کوئی طلا که می انداخت \* چایکه سیب  
 و دوکان خود فردوسی چید \* سبب ذوقن خوبان روی خیداد  
 نمی بیند \* شکرت که سبزی او زیت شاخدار است \*  
 قنار است در شیرینی خجسته کار است \* الوچه که پیش تر از  
 میوه های شیرینی زبیده \* با وجود ترش روی خویش  
 در هم نکشیده \* نسیم بشاخ میوه کاری اشجارش در  
 آویخته \* جهت بهی خمیر صندل و آب نبات بهم آمیخته \*  
 اگر درخت موم درین دعه گاه نرپای نهاد \* نهال  
 بوستان ارام در راه صوه او سر می داد \* و توت  
 نهرش بهجوم چاشنی شان غسل را پس نشاند \*

نوشتن آلودی نورش محض و لیشیشی بهر بوسه  
خوبان رسانیده \* بشهره چشانی سایه قدسی لب جوئی مینون  
فردوسی \* بنور افشانی جاود انکودر کوچه شاخ شرمسار رویشی \*  
از غلامی صابوی فخری بهرات بر مسند افتخار \* اند  
حسرت ابی خلیلی مرویاتش مرده دی کز قمار \* شاه  
آلودی درخشان رشک فرمای لعل بدخشان \* شیرین  
کارنی عنایت \* یارب دالبران در شکر آب \*  
\* مسنوی \* کس ده پروانه تادریجن باغ است \* یکسر  
قنوس نارسش صد چراغ است \* چنان به با تجرد بشد  
هم آغوش \* که دارد درخشان را باد بدوش \* کبی تحریر  
وصف ناشیانی \* نماید صفحه کاغذ نیانی \* چو زرد آلود بخوبی  
نامور شد \* بدل سختی در درمی نرسد \* که و ابرو  
تافیر و تاج است \* ز ملک شهید جوان خراج است \*  
چنان شد بوی شفا آلود وانی \* که یابد خسته او هم  
شفا \* پود پاخشم تا انکود را عهد \* رسید پروانه  
آش را غم من شهید \* چو طفل از کتبه پستان

انجیر \* که دارد ریزه های قند در شیر \* بود از بک  
 با سیبش تراکت \* بیاد لب لبویش راه نسبت \*  
 دایم بود چو از گفتن جوز \* شود مغز سخن را حلقه چون  
 لوز \* زبان اردو بر لب حرف بادام \* کشاید گن  
 بروغن مالی کام \* چو ساقی پیشستان نشانی  
 چینه \* بجائی سپردن حق می نشیند \* کسی جز باد رنگ از  
 سبز پوشان \* نه کشته هم نمک با جرمه نو شان \* چو زد  
 بر ظرف قیمت خرزده دست \* حلاوت آنچه بودش  
 در کره بست \* نموده جمع یکجا هندوانه \* ز بهر مرغ لذت  
 آب دانه \* فضای کوه و صحرا میوه آمیز \* هوا تار و ز  
 محشر چابک نشینی \* اگر فرا د شیرین کار بودی \*  
 درین کسار صنعتها نمودی \* بتأثیر فصل و هوا هر کل  
 موسیقی بر کلین طراوت است \* و در هر میوه هشیگامی  
 شاخ لطافت \* الاکل مردود میوه حسن که بیای غبانی  
 بزرگ و کوچک این مقام همیشه بهار است \* و پستار  
 نازکی و برگ چمنی پیوسته بر بار \* بهر نشینی ساق

بنام گوش مطهر بنان بختی دایر نعل در آتش \* و بگمده افکشتی  
 شعله آواز معنیان پروانه از بغل بایضه در کشاکش \*  
 طنبوری به بند انگشت طنبور در کاسه شماری شراب  
 سرود \* قانونی بجوی تار قانون در آبیاری باغ نغمه  
 و آود \* موسیقاری بسر پنجه سوار در بالایش  
 رنگ گل ترانه تازه \* کمانچی شتاب گیشوی کمانچه و دیو  
 آرایش مرغوله بلند آوازه \* چنگی بدون مضراب  
 در دشته تار سازه طرب کوک کرده \* نانی بد مهادی قلم  
 نانی بر نگار نقش دست بطراحی هوا بر آودده \* از موج  
 خیزی رطوبت سرود کاسه خشک در باب بشادابی  
 مهاب \* از آتش افروزی صوت گلو سوز استخوان سیه  
 عود بسوزنگی وود \* سیاحتی نکه زد که زبان مضراب صد  
 زمر شور انگیز بر گوش از باب خردنگش \* وزمانی بر نیاید  
 که لب جام هزار نکته رنگ اعیان در کار ابله هوش  
 نکند \* بسیر آبی کنده از حسن خوبان میسای می سحر خیز \*  
 و در وصف شکیبایی شکر ملال و در آن فوج پیاله پلوریز \*

صافان لاله رخسار بساغر می عهد یکرنگی نشسته \* و محبوبان  
 گلخانه اربابند از زور قص بر خاستن نشسته \* گاهی که بسامع  
 دست بر آرد نذر دود و دهر بی باستان میزند و \* و جایگاه بر قص  
 قدم بردارند بهوش در هرگز نشن مجبور \* بحر اصول  
 بطوفان افتاده شیرینی حرکات \* و مقام اهنگ اف  
 جادو آمده و لاشعینی نغمات \* و لرزانی حسن صوت ناهید  
 و انابت قدم مقام عشاق کرده \* و رسای آواز شن  
 خورشید را بدایره شکستگی رنگ در آورده \* شیر  
 بشانه از شیشه آفتاب جمال در شبستان زلف بی تاب \*  
 چشم آینه از هجوم فروغ تنال مرده ریخته اضطراب \*  
 غمره و در فضای آتش رخسار بتاب کشتی نیر مرگان  
 و کار \* عشوه بهوای گرمی عذار بخانه کمان ابرو گر قنار \*  
 گیسوی شب رنگ فتنه انگیز سبیلان روز و سحر \*  
 زلف مرغو که بر دواز فریاد رس اهل نیار \* چشم سرمه  
 که پرست ترکان سینه مست \* لب شیرین به بسم چشمه  
 شور در ترنم \* مسنوی \* هر دو حسن این جا هم عادت \*

صحن و گل بر دو جنب یک دو کانه \* ترختم ریز هر سو خوش  
 خوامی \* بیای نغمه در سیر مقامی \* نمرایا نغمه پرداز  
 هوا ز شن \* شرزاق و دگر میهنای سازش \* ز ترکان  
 جهان نغمه پرداز \* چیده نیش مطهرابی رگ ساز \*  
 خنده چون نغمه بان را نایه از گشت \* چو برگ گل نماید پوست  
 چو موت \* ز آب نغمه چون دشت نم کشیده \* هوا از  
 دشت رخسار دیده \* بطرب فی جهان دل بسته دارد \*  
 که یکدم بی لب او بر نیارد \* معنی چون زنده در زلف خود  
 چنگ \* شود مرغوز ز نیش با سنگ \* کشد چون چشم  
 مطرب ساز دیدن \* توان صوت از گناه او شنیدن \*  
 دشوار انگیزی نقش ترا نه \* ره کباب فلک از آشیانه \*  
 مرا حی بر مردان است افسر \* زمان را پرده ساز  
 است بخادر \* نگر ایان و موت سخت انگیز از وف \*  
 کمر قه کلاه \* طرب و برکت \* ز دیوار و در این گلشن  
 خرقه \* دامیده هزار برگ نغمه شوق \* نسیم و نغمه از ایک  
 هر چه در هوا است \* هوا را بر از بحر اصوات است \*

ز هر جانب زده مرغ تر آهنگ \* تشنه از ترخم بر هوا  
 رنگ \* نباشد و در اکرم هم جو بابل \* غزل خوانی کنم  
 تو و عشق آن گل \* بیاساقی که عید تو بهار است \* گلستان  
 جلوه گاه آن نگار است \* ز لطف آبناری گلبن عیار \*  
 گل صد نفر بر یک شاخ ناز است \* لب مطرب ز لای کبر و  
 یار جوی \* که خوشنود رشک آسار است \* بسازی  
 عشق منی فنر پرواز \* که تارش از رنگ ابر بهار است \*  
 هر دو عشق رنگ کنگی ریخت \* نوازی تازه تر جز  
 روی گار است \* نفس با صد نوادر پرده دل \* ز بهر  
 نوکشی و انتظار است \* مکش طغرای می بی مطرب  
 عشق \* که برگ ذوق را سادش حصار است \*  
 داستان چهارم در ستایش  
 دل که در کشمیر جنت نظیر  
 نهریست تخریر یافت نظر ثر طاعت  
 کوی چیت بآب خود گلستان دگر \* گل بیز بخار است اج  
 بزاران دگر \* عید است که امواج گلشن نوح بر \* گشتی



می ساخت هر طوفان و گر \* زهی و ریاض گلستان رشک  
 که جوش گل آتشین هنگام گلستان خیل را کرم ساخته \*  
 و از طغیان سبز دل نشین بر سبزی کشتی و  
 ملاح پروانه \* از قرار گرفتن آبش نقش ایستادن  
 چنانچه باید نشست \* غواصان آبش در آب  
 نگه داشته بخیلی نفس \* شناوران هر سودست و بازده  
 آشنای فریادرس \* رفتن تا میانش ز فتنه کسی تا کجا  
 رود \* رسیدن بکنارش نه سیده کشتی بکجا رسد \*  
 ازین غن که بر صالت ابر با و سلامی فرسانده \* لب  
 و ریاض موج در زیر دندان تاسف مانده \* از رطوبت  
 هوایش ابر نیسان سرشار بحر ردماهی \* و از خرمی  
 قضایش نو بهار خضر مرچش شکفتگی \* گلهای رنگین  
 صرخ و زرد بر چین دکان لعل و گهر با تری دست بساط  
 کتردن \* بر کفای سیر نیم سپهر شکست  
 کار ز مرد و فیروزه گفت بهم داده عهد یستن \* موج که  
 تصایع گلهای در آید \* بر نگ قوس قزح بر آید \* صبا

که بسزاه دیده بشاید \* ساغر ز مرویس نماید \*  
 سطح آبش تاپیر و رون کنول کف کشاده \*  
 بد نشان را از لعل آتش در نهاد افتاده \*  
 نشو و نما در غوطه کاری آب و تاب \* نسیم و صبا در شناوری  
 رنگ و بوی گلاب \* خور می و شادابی بیخبر بهمار  
 بنم آینه \* دمیدن و شکفتن بی اطلاع نامیه بیکه که در  
 آویخته \* آب برنگ گل و گل برنگ آب وادنگست و  
 رطوبت داده \* از زمین تا آسمان طوفان بر و تازگی \* و از  
 مشرق تا مغرب چهار موجد رنگینی و شکفتگی \* آری گلشن  
 عالم را آب کم ازین شاید \* و گل گردون را لجه محیط  
 ازین کمتر بظهور نیاید \* مسنوی \* گلاب که روداد  
 اصل آبش \* نمی آید هرگز در حبابش \* بهم  
 کشتی طوفانی گل \* تا طم خیز موج بانگ بلبل \* رخ  
 کشتی نشینان شعله تر \* در آب حسن شان کشتی  
 ستاور \* ز عکس لاله رخساران سرکش \* فدا ده ماهیان  
 و در دام آتش \* بهست ناخدا یان کف کشاده \*

گلستانی بدست باو داد \* درین دلیا چنان جوش میرو  
 است \* که هر موجش ز آب نغمه رود است \* ز صوت  
 مطربان پیوسته گرداب \* نماید رقص در وحشت گهر آب \*  
 قشاند هر طرف از شاخ آهنگ \* گل نغمه بگامای کنز  
 رنگ \* ز هر زورق صدای نغمه تر \* زده موج طرب  
 پرگوش اختر \* رک طنبور در شک موج آب است \*  
 بدستش گاه هم چشم حباب است \* شفق شد بادبان  
 از هر تومی \* لب کشی هم آواز دنی \* ز رنگ  
 آینه‌ری عکس پیاله \* شده نیلوفر افلاک لاله \* چراغان  
 ز جهان نقش بر آبش \* که فانوس خیالی شد جابش \*  
 ز طوبت راز بس می در ایاغ است \* چراغ شعبه  
 دایم تر دماغ است \* بجهنده که من هر تر ز پانم \*  
 ازین آب و هوا روشن بپانم \* از آنجا که اقبضای  
 خاک این فردوس آئین است مهر زمینی نیست گم  
 سبزه‌گی و خود می آن صدها را پای بست نه ان باغ  
 از هر طرف باغ های دلشین هم چشمی نیست

بر آرد و در خصوص باغ فیض بخش درختش فیض طاق است \*  
 و بر فعت انگشت های ساکنان آفاق \* از رطوبت سایه  
 درختش ماهی زمین در اندازد و در سیاه وری \*  
 و از در غبت زر گلهای الهامش قارون فلک بر تو  
 سار کیمیا گری \* شمشاد باند از دهر و از مرغان نگاه کهنه طره  
 بدست اندازد باد داده \* و سرو بشمارد و صید لهای  
 آگاه جین از دام گیسو گشاده \* بخوان سالاری  
 اشک ابرو طیفهای خنده بر خوان شکفتگی گل فروزه \*  
 و به نقره کاری طراح کارش نیم افشان غبار بر اوراق مجسمه  
 سبیل نموده \* نسیمی بجانب ریحانش نهد \* که سر  
 مشق نازیکی بسوی خط خویان نبرد \* بنسایه پروری جعفری  
 خاک را آب و تاب طلای احمد \* و به عکس پذیری از خوان  
 زمین را بساط رنگین لعل تر \* از شر افشانی آتش گل  
 پنبه نترن در معرض سوختن \* و از موشک دوانی  
 چراغ الماس خسته سوسن سر کرم افروختن \* صبح چون  
 از بیاض سرخش دم زند \* محمود سواد شیب را

بر هم زند \* در پای چنارش رسائی خجالت زده دوست گویای \*  
 و در سیر آبشارش روانی تر سنده لغزیده پای \* از  
 نهایت صفای آبش وقت توج عکس از گم شدن  
 محفوظ \* و از غایت شیرینی زلالش طفل نگاه در غوطه  
 خوردن محظوظ \* مرغور ریزی آبشار با اتحاد مقام در اصول  
 روانی \* نواخت هم از مرز جری جویبار در پست  
 باندی چسبانی \* کوک نغمه زیر و بم موسیقار فواره  
 مرشار تر صدائی \* رقاصان حباب انگشت نای موج  
 بخوش آدائی \* مسیوی \* نگاه از سیر این باغ طرب خیز \*  
 چو تار ساز گردد نغمه انگیز \* هر سو عین لیبان کرده سرشار \*  
 ز آب نغمه تر جوی منقار \* دل قمری زلفان شعله ساز  
 اخت \* ز هوش صوت طوقش در کد از است \* نذر و از بسکه  
 شد بانغمه یکرنگ \* بنقش بال خود آسخت آهنگ \*  
 ز هر صد نغمه سازی دل نشین اخت \* که در هر نغمه صورت  
 شایعین است \* صوبه بکه دل پر رقص بسته \* ندیده  
 یک نفس خود را نشسته \* چار از و جربالا دست شاد است \*

گندگرمی آتش نهاد است \* ز بس قهری بهر  
 سویش کشیده \* لباس سرد و سرد دیده \* گل ذوق -  
 است در آغوش خارش \* طرب لیر است دایم  
 آتشش \* کف فواره تا خوش کشاده \* فلک را  
 غوطه در آب داده \* زمین از مستی آبش خراب است \*  
 و تاب تندیش ماهی کباب است \* هوایش بگ  
 صفات است بابل \* تواند دید و آتش گل \*  
 و در این گلزار قصری زرنگار است \* که معنش را  
 در عکس آن بهاد است \* صفحی زمین را از طرح بنای  
 آن نقشش نه شسته که کارنامه مانی به تعلیمش بر تخیزد \*  
 و سطح فرش را از پر نوفضای آن روشنی نه پیوسته که  
 آفتاب بد روینده اش آبر و نریزد \* هر خشتی صد کس را  
 دست پوشیده تا پای کارش رسیده \* گنج کشاکش  
 دیده تا خود را به پناه دیوارش کشیده \* بنایان افلاک  
 چون راست کل مالداری هلال با چکا زی آن برده اند \*  
 پنجه از کل خورشید عاریت کرده اند \* گنج صبح از کوره

مشرق هر چند بجهت برآمده ، خورشید را در این گار خام کار  
 بشمارد ، \* قوس فرج ناگهان ابروی طاقش را دیده بهر از  
 و نیک برآمده ، \* و آفتاب هرگاه پیش رو اقلش رسیده  
 به عالمی دیگر و برآمده ، \* هفت اقلیم در تمام شدن یکپایه  
 آتش دست بهم داده اتفاق ، \* شش جهت در یک  
 جهت بود آن قضایش از مشهوران آفاق ، \* بدو قوس بود  
 چو معنی لب با من نشان عرش پایه عریانی ، \* حصه دیده  
 و بشوق مردم نشینی چشم غر و آتش پیر کردون  
 لباسش سیاه پوشیده ، \* نسیم فرد و شش نفس  
 سوخته تماش در یافت کام ، \* دم صبح بد بیاض شمرش رنگ  
 بانه شبگیر زیارت سوادشام ، \* از رطوبت هوای مدینه یرش  
 و ناغ آتش گرفته شمع از رهگذر پوست بی پروا ، \* و آن  
 بهار گلشن تصویرش شاخ شبگیر و ج نسیم کران  
 یار تازکی نشو و نما ، \* مسنوی ، \* برکت آمیزیش نقش  
 تو دوست ، \* زموی آب و آتش با هم بست ، \* چو لغای  
 داشت از رنگ رخ گل ، \* مدد دادش بگفت مقدار

بابل \* چمن سازی چو کردی پای بستش \* بر طوطی قلم  
 و ادنی بدستش \* کشیدی گزنیه شمع سرکش \* دل  
 پروانه بودی رنگ آتش \* شدی تا صدف سوسن  
 سواغ لاله \* سرشنی نیل خود را در پیاله \* گفت یار خرم  
 است از فیض شاداب \* که کشیده لا جوردش را  
 ز پند آب \* فشانده خور می ناله از مشقت \* که مانعش  
 داد زنگارش با نگشت \* چو گلکش میر بهلکادی بر آورد \*  
 ظاهر گوی زر خورشید کیل زرد \* قلم هر جا بطرح باغ برده \*  
 نهانش را بیالیدن سپرده \* ز پرواز خم کیسوی نمیشاد \*  
 نموده رنگ حریت بر رخ باد \* چو در مارک بنانی کف کشوده \*  
 نگاه چشم بیکس را نموده \* ز بس آب بزاکت خورد  
 لاله \* شده باریک چون موئی بهار \* چهار از فیض گلشن  
 یافت الحال \* که آتش بر فرو زده بعد همد سال \* ز دیوار و  
 در این قصه پیداست \* که هر نفس در سسی هست  
 اینجاست \* همین بس کفش این فردوس آیین \* که باشد  
 جلوه گاه خسرو دین \* شه کیسی سنان جمشید مانی \*



صراف از یه ده تاج گیانی \* خدا خواهد از ازل شاه جهانیش \*  
 مسخر شد زمین و آسمانش \* در تعریف بادشاه شهنشاهی که در  
 میان مکر منش مشیت خالی جبات گوهرین در کرده بسته \*  
 و جهان پناهی که در بهار محبتش شاخ عریان موج برگ و پر  
 رنگین پیوسته \* از گرمی بازار عطایش آتش فشرده  
 یافت و در شعله کشیدن \* و از خور می گنجد  
 سنجایش سبز خشک زمر و دریش و و ایندن \*  
 بحر عطایش تاب کفنه روی گف کشاده \* در بازار صد  
 پشت وستی بر زمین نهاده \* آتش فروزی مطبخ  
 جایش سنگ آتشین آفتاب یا چاقمان هلال پهلوان  
 خورده \* و بسند سوزی رونق بارگاهش و امن صبح  
 بافر و خن انگشت افلاک بی برده \* در پایه میزان  
 عدالتش کوه عدل نوشیر و ان از پاسنگ کم \* در  
 سایه حمایتش بیخ آفتاب درخشان رنجه دم \* بمقتضای  
 رعیت هر روی به نسیم و صباکم است که یکی بی مشورت  
 و مقارن دمت بخرمن نکند و دیگری بی مصلحت باغبان

با بگش نه همد اگر با و بگوشش و سایده که آتش  
 نجونی دوده \* آب را از فرموده تا خاک بکانه سرش  
 کرده \* بخوشه چینی مزرع نطقش کبل زبان خرمن سوختگان  
 سگبریز شود \* و بهم نشینی شاهد حلقش حسن سنو ک  
 دست صفیان و دوشناس نمود \* در چار سوی بر تو  
 صمیرش بد بیض بدست قر وشی انگشت نما \* و در بازار  
 دای نمیرش پینه خورد شد شهو بدست اندازی  
 دیبا \* پاییه صبح از نظیر افتاده میا بزم شست \*  
 و دود شب یاد داده آتش کباب عشرت \* شامی  
 بگذرد که بدون دم کشی را که عرایاخش مطرب  
 قنک دفت بر آتش شمع نکر دانه \* و صبحی بناید که  
 بشوق همدوشی بار مافنگاش بر کردون عرق انجم  
 از جهه سنی نیندشاند \* فضای اماکن سلطنت عظمی از  
 راک و رنگ مرد و پیر دازان کونا کون \* و هوای  
 مواضع خلافت کبر از تال و مردنگ اصول طر از ان  
 بر قلمون \* و بر بد سازان صوت و نقش هر افیان را

جریه نغمات خود می شمارند \* نشیبه خوانان کار عملی مجاز بیان  
 را کرده فقرات خویش می بنهند \* چون ساز هندی  
 از شعبه تری صوت مقام دل نشین بحر اصول پذیرفته \*  
 لب رود جمله این ابیات بلند آوازه را در وصفش بربان  
 موج گفته \* مثنوی \* بود چشم تر دریا از این ساز \* بنام  
 داده تن صحرای این ساز \* چون مدل پائنده در بزم نغمه \*  
 پیاید دلف سر موج از این ساز \* ز کوپک و صفی خود تال  
 خوش صوت \* کشد وایم بزرگها از این ساز \* بحر یک  
 مغنی میدهد دست \* در باب خود را با دوازده ساز \*  
 بخوانم چون مرود و صف بنهر \* که حسن صوت شنیده  
 از این ساز \* چرا ساز دشریک خویش نی را \* طرب  
 کلی می کند تنها از این ساز \* فراز و گریه موسیقار پیچ \*  
 و لیکن می شود بی با از این ساز \* ز تار خویش قانون  
 میر کشد دم \* که یابد صید خود آوا از این ساز \* کمانچ  
 می شود در بزم هندی \* چو جر خویش بیما از این ساز \*  
 پسند را که خوانان کی بود چنگ \* که وقت نغمه در هوا

ازین ساز \* نخواهد یک قلم طهور در برسم \* نشان  
 یابد اگر طغرا ازین ساز \* بزرگ و کوچک و زیار  
 صاحب قران از سخت هلاکون آسایس موسیقی می داند \*  
 و عرب و عجم هر کار خود یو جهان از طالع نوا شناس  
 تصنیف می خوانند \* مطهر به حسن اقبایش اگر کتب  
 نوازش نکند شودی \* جلایل مابد از هر چرخ پیوستی \* و  
 معنی بزم اجلاش اگر در نواشن مقام سازش نبودی \*  
 تا در آرات کواکب بر چنگ افلاک نه بستی \* رفعت  
 را اگر مرتبه قدرش رومی داد \* در مقابل بستی نمی افتاد \*  
 و همچنین اگر پیاسنگ وقارش می بود \* تلفظش بسبک زبانان هر  
 کران می نمود \* در طاب نمودن منشور نامه هست \* دریا از موج  
 انگشت چشم گرفته خدمت \* صبحی که بهر خیزد شب همه  
 روز \* و شامی که بقرن نشیند روز همه شب \* در روز زمش  
 اگر دیر بجای اسلحه دلبران بزدازد \* و دشگیر  
 شود شیر را بنجا یکجا کند \* و در شب بزمش اگر زود  
 گفت بهوائی آتش بازان نهد \* مهتابی ماه را با آب

ز خانه \* شمع که در محفل وصف پیمایش بر دستش  
 پیوندد \* کسان بر رشته نورش احرام نه بندد \*  
 در عرصه شش طرح مردانگیش بهرام چون اگر است  
 اندازد \* ادنی یارده اسب مات سازد \* فرزند فلک اگر کشف  
 از قیاس میدید \* در بساط سوادک بر رخ هر کس  
 می دود \* نامه شبخا عشقش بن بلفط لریز نهد \* تابش چون  
 گریز خوانند \* و خامه حراستش بشکست رقص پاشد \*  
 تا کند سوادان در خانه \* در بهارستان دورانش  
 بدخشان لاله زار است بی صفا \* و بر مرخوان احسانش  
 همان ابدار است بی منت و پا \* کیوان از ککشان  
 دست دراز کرده رکاب گرفتن \* آسمان از صبح دامن بمیان  
 زده جلود ویدن \* موج قلزم بطاق ابروی تیغ آید از  
 پیوسته پیاله گرداب بر لب \* چشم انجم بدون گل  
 سر فلک مدار سواد خوان صفا \* شب \* نیر قضا بخانه  
 زخمی گمان بر دواز گرفته دمانی \* خطا است و بسیار  
 هر وری سنان ثابت قدم بر است ادانی \* نتیجه علم

گیوان رفعت کلید دست فتح و نصرت \* و چتر  
 شهرنشای خورشید قدر \* انگشت نمای هوا داری بدر \* شمشیر  
 فتح و حجاب خوش ظرافت ترا از تیغ آفتاب \* سنوی \*  
 لولایش با سر انگشت خامه \* رداری کشته و ده فتح نام \*  
 نذار دفل مستش از کسی پاک \* زندگونی زمین  
 بر قرن افلاک \* زیم او فلک از غرب تا شرق \* بدست  
 ابر داده چرخ برین \* چنان عکسش بدریا زد سیاهی \*  
 که راه آب را گم کرده ماهی \* بفرمان بردن شاه قوی دل  
 \* کمر بسته است دایم از جابل \* زدست پهنش  
 قیل فلک سا \* بر بینی خط کشد دایم زمین را \* گرفته شمع  
 دین الایغ در مشت \* چراغی کرده روشن از  
 هر انگشت \* سپر مشکین صکلی باشد بدستش \*  
 که می دارد زبوی فتح مستش \* سمنه عزم چون بر صید  
 که تاخت \* درون رانیه گاو آسمان باخت \* خنجر و  
 دایم حیا دانش از خاک \* با عظیم کبوترهای افلاک \*  
 کی اینچاسم و طایر در حساب است \* کهین صیدش نذر و

آفتاب است \* در تعریف و توصیف بادشاه عالم پناه هند  
 شاه جهان بادشاه خامه خارخار آن دارد که چمن پیرای و صفت  
 صوری بهار سیرش گلچین تر و ماغی کرد \* اگر صفحہ  
 دستاری نموده ابی بر روی کار شکفتگی آرد و وقت  
 است که مداد نیز بدو کاری روان شود تا انگشت غای  
 ابسطا طس توان خواند \* زهی روشن سوادی که از بیاض  
 عارضش حسن مطلع آفتاب را مطالعه نماید \* و در صفحہ  
 بهارش از روی پیش بینی نظم مشاهده را بمقطع  
 رساند \* شعله شش چون به تسخیر جهان گشت کشاده \*  
 پنجه مهر درخشان اول دست بایعیت داد \* الحق حسن  
 جهانگیر سایه حق است بسپند سوزی گلستان جمالش بلبل  
 گرم بر آتش گل دویدن \* بگر درونی استان جلاش پروانه  
 وز اندازد کیسوی شمع بریدن \* شبیه کش عارضش از کوهر  
 و یاقوت سفید آب و لعلی چلی در صد ریخته \* موی  
 قلم تبار کیسوی خورشید در آویخته \* یوسف مصر لقایش  
 گرم بازاری ندارد که ماه تابان کلامه ناله بخرد ای نیار و

تا بآبادی پا قوت لبش سبز خط و مید \* و دو آتش  
 حضرت در نهاد ریحان پیچیده \* صنوبر بادای جلوه اش  
 اگر دل نمی باخت \* چه اندازد ذخیره نمی ساخت \* هر کرا  
 و غنچه است و رای \* گو که یک نگاهش از و غنچه بر ای \*  
 مهره درخشان بر افروخته و غنائی هفت اقلیم \*  
 جنبه نمایان درست نموده که نهادن دیهیم \* باده گفتار ما  
 شراب ظهور هم پیمانه \* شمع رخسار با چراغ طور شریک و هم  
 خانه \* ابروی دل پذیر \* روکش ماه منیر \* چشم حقیقت  
 بین \* مهر چشمه نور یقین \* غنچه و هن مجموعه رنگ سخن \*  
 مهر و قامت انداز قیامت \* مسوی \* نه گل فی لالی عرو چنان  
 است \* بهار گلشن آخر زمان است \* دل شب تیره از  
 سو وای بویش \* چراغ مهر مرکز دان رویش \* چنان  
 شمع رخسار با آب و تاب است \* که فانوسش چراغ  
 آفتاب است \* لبش خمیازه فرمای دل تاک \* نگاهش  
 باده میسای افلاک \* بنرم کر نگاهش می بجام است \*  
 گویا شب ماه را گویند خام است \* خط سبزش که مهر جوش



بهار است \* چو ریحان روشن لاله زار است \*  
 نهال قاشق برشت شمشاد \* بجوانش مقید  
 شه و آزاد \* قدش از مرد به رویش به از گل \*  
 غیب دادند دل قمری و بلبل \* نمودن از سن ابر  
 بلبل بدیدن \* ز من گفتن ز قمری هاشمیدن \* چون ذکر  
 چمکی از فضایلش افاده مفصلی است اهل فضل را  
 ماطه بدو تحسین مستفیدان درین باب عز می ندارد  
 کربیم در از نفسی تا بمع پر و از د کویای نمود کار خود  
 سازد توفیق رفیق باد \* تا طول گفتار بر اختصار تفصیل توان  
 داد \* و انشمنه اینکه پیای سعی در هر وادی به نهایت  
 اوستادی رسیدند \* در بدایت ملازمت بدست  
 انصاف خلقه شاگردی بکوش کشیدند \* از پر تو چراغ  
 فکرش شبستان کتاب رنگ دست روشنی \* و از  
 تنی شعله ادر آتش آتش طوطی هنگامه کرم ساز فروتنی \*  
 آفتاب در خنده تو صبح قبل از صبح بیان در اوج  
 طلوع نمودن \* ماه نهفته ابرامش بعد از سکوت

و در هر غروب بگردون \* بطالع اشارات ابر ویش  
حلیل فیهان بر سینه شناسانی \* و به مذاکره قانون  
نگاهش زو لیده بیابان نظر یافته قواعد خوانی \* از تصور  
عطفش از باب منطق را در هر باب تصدیق حاصل شده  
که از وی حجت معرفش نباشند \* و از تخیل بیانش اهل  
هر پیه را در هر فن معانی جمع گشته \* که از زبان فصیح در  
بلاغت و صنفس بگویند \* با هر حرف کردن زرد کوهر  
چون بصیغه مبالغه زبان کشاده \* هر فیان را بصند نحو محو  
کلام خویش نموده \* از شکستگی حاشیه خاطرش ذقت  
در شکستگی متن بکشاده روی نشسته که شرح توان کرد \*  
و بمقابل حکمت مدینش علم دینی مصحح \* و به تطبیق ضوابط  
جبر فیش قواعد شرعی منقح \* مبتدای به دانش پیش  
از خبر \* با ثبات مدعا خویش خبر \* در نفی غیر حق دلیالش  
بر حق و در کلام خاص مقصودش مطلق \* فضیلت پیر معرفت  
کار اشریعت پرور طریقت کثر مجاز شناس  
حقیقت دان کثرت اساس و حدت ایشان

\* مسموی \* بود و علمش علم وردین پشاهی \* بود شانش  
 نشان بادشاهی \* دل او معرفت را افریده \* شهرشاهی  
 باین عرفان که دیده \* ز آگاهی کند در صفحه باغ \* بیان  
 معنی سطر پر زاغ \* چو کرد و دقتش بر مصحف گل \*  
 بر او ایداد در شان بابل \* کند طفل نگاهش وقت  
 تقریر \* بسم الله سر و انداز تفسیر \* نیم نطقش  
 از یک خرد لاله \* نماید رنگب معنی صدر حاله \* پریشان  
 که بود او در آن سبیل \* نکرده خاطرش جمع از تفاقی \*  
 هوادش در بیاض فرد نسرین \* روان داده در شب  
 نشر رنگین \* جبابی را چو خواند نکته وصل \* دهد توضیح  
 باب موج صد فصل \* بشرح متن جال پند مجنون \* کند  
 رنگ بکلم را دیگرگون \* کشاید لب چو در تعلیم بابل \*  
 شود دانای علم و قدر کل \* بیاموزد باین روانی \* زبان  
 شمع راهروانه خوانی \* خام طبعان را به ریافت گرمی سخن  
 هر دیش پنجه کوئی روزی باو \* تعریف شعر فهمی \* صرافان  
 پندار سوی عبادت کسری نقد الفاظش را تا بسکه

تحسینش نرساتند \* دوکان بیان نگشایند \* و جوهریان بازار  
 مضمون شناسی لالی معنی تابرشه تمیزش نکشد \* نام  
 ارزش نبرند \* با گنج گاوی سرانگشت و قش قفل و سواس  
 سخن دست ادیز طبع سحر بیابان \* و بر سائی دریافت  
 قطره تششیم بستی فکر نقش ضمیر بلند خیالان \* و در پاد  
 شتر سنجیس وزن مصرع زلف معین \* و در محفل  
 هوشکافش معنی بیت ابر و مبین \* طبع شوخش در بیاض  
 بگردن خوبان گره فنها بجا کرده \* و فکر و قش از مصحف  
 روی بنان غلطها صریح بر آورده \* پیش از مابل مضمون  
 سطر پیچیده کامل بی برده \* و قبل از تفکر مفهوم نکته  
 مر بسته خال بر خورده \* آدا شناسی داند که  
 اشاره ابروی هلال یار کیت \* و مطلب از چشمک  
 زدن آفتاب چیست \* مطلع خورشید را که بر او افاق  
 لب باب میطابقه قابل تحسین \* داند \* بیاض صبح را که  
 در شب افلاک دست بدست میگرداند لایق مسموده  
 بخواند \* سخنوارانی که در علم سخن معلوم اول را ثانی

خود نشمرند کم و قتی است که بشعایات بیش  
 از پیش مر فراز نکر دند \* میفرمایند گوهر لفظی که  
 آبش به نسیم بیان موج بریاورد شاداب نه توان شرد \*  
 و یا قوت معنی که عکس رقم را طالس نه نماید نام  
 رنگش توان برود \* در صیدگاه مضمون غریب تا توطن  
 وقوع نیابد کند فکر بی خطا کرد \* و در عمارت گاه دیبای خیال  
 تابا و یک شدن دست ندهد تراکت کار صورت نه بند \*  
 اگر نفس تلاش در کوره پخته کوئی نسوخته طلای سخن در بوت  
 خامی است \* و اگر چهره وقت بر دو مژه کاری میفرودخته  
 قصه کلام در پایه ناتمامی است \* خوشا هو شندی که بنور  
 تحقیق چراغ فکر بر فروزد \* و بدریافت تدقیقش طرز  
 گفتگو آموزد \* در تعریف روشنی بیانش مصراع نه  
 مشامه بر زبان شمع ریخته \* و در توصیف شکفتگی  
 گلانش نکته ترش بزم باب گل در آویخته \* طلاوت  
 صیبه پیش رس قیل گفتار \* نمک مرده جلوه نهال نگرار \*  
 تکی دستگاه لفظ محمل \* همراه و محبت معنی مفضل \*

مرد نازکی فصاحت \* بهار چمن با باغ \* مهنوی \* نار قانون  
 گفتنش رک گل \* دماکش عاز لبج اش بلبیل \* لب او عاز  
 برگ رنگ سخن \* میدهند صد نوا بیچنگ سخن \* عشق ورزد  
 سخن بنقریرش \* صفحه و ال شود از تحریرش \* خامه اش  
 چون شود راقم پرداز \* خطبه تحسین بر آورد آواز \* باز  
 گفتش گل فشانده شاخ قلم \* بد و آتش شده امت لاله عالم \*  
 لیفه اش تار زلفت سنبیل تر \* که کشیده سپهر بهار به بر \*  
 کرد داخل نیاز الوده \* بهر ادش چراغ گل دوده \* بشکمت  
 خطش درستی طرز \* در قمش در سیاه مثنوی طرز \*  
 ورق اردو بهر ادکل تر \* بلبیل از بال خود کثرت در طرز \*  
 نظم سرایان خوش آهنگ که از فنم سبز رنگ \* کل  
 تر به چشمی بسوی عند لیبان فرستاده اند \* و نشمر  
 پردازان بلند آوازه که از فقره تازه برگ سبزه هم کاری  
 بجانب طوطیان روانه نموده اند \* در گلشن تعریفش  
 استباز مرز بیگانگی اینکار اند \* در چمن تو صیفش بیگانه  
 تر خم آشنائی کفسار \* راقم حق مرا طغر که زبانش در نظم

بسر و اعتراف کوتاه فکری و راز است \* و بیانش  
 در شعر برانه اقرار بهست خیالی بلند پرواز \* چگونه دشت  
 باین قانون زده و ایره پایا از مقام شناسان بیرون نهند \*  
 چون زمره این معنی توطیه ساز دعاست \* اولی آنست  
 که بجهت توارسانی اجابت به نذر آن پرداخته ملایک را  
 بدکاش آئین مسمون سازد \* تاب هوا داری نسیم تقدیر  
 نترن روز در شکفتن \* و سوسن شب در جلوه نمودن  
 است \* سرین صبح و دلش در دیدن \* و زیجان سام  
 عشرتش در رسیدن باد \* غزل \* نافه بر صحن گلشن پر تو  
 حسن بهار \* عرصه گیتی ز عکس عارضش گلزار باد \* مهر بر آرد  
 چون بدقح خصم در بوستان رزم \* گاستان فصیح نذر گوشه  
 و سمار باد \* در بهارستان بزمش کز خزان بی گانه  
 است \* شاغر مهر شار چمبشیدی چو گل پر بار باد \* ساقی صاف  
 اعتقاد دهر از میسای جرج \* که بسروش جام عشرت  
 کم دهد بسیار باد \* مطربان محفلش را بی تلاش ابرو  
 است \* جوش گلهای صدها در شاخسار بار باد \*

دسال انامیه طغر استادی کلامی است از پرده غیب \* یعنی  
 این انشا اقلک پیامی است بشاه لاریب \* رباعی \*  
 در رد محبت هر جا خصل چاک است \* عهد مهره داغ هر طرف  
 نیز تگ است \* از نقش دلی زیاده توان برون \* نقشی  
 که توان بر دبان نقش یک است \* السجده است که نقش  
 مرا دم و ریونست سخت تخر دشت \* و مهره طالع در  
 کلبان پنجاب از شش در دو و ارسه \* جهام در یک  
 یار یکی نه پده کل نسیم خرقه کل راهبر می آرد \* و کلاه هم بوی کسکی  
 نشینده صبا عمرق چین مشتاق را نه در میکنم را نه \*  
 پیش از که ما بابل تر صد آب باشی خشنه اشیاں کرده \*  
 و قبل از مهر ما قمری خاکستر لقا با تش فروزی فغان  
 بر بر آورده \* کلاغ این بوسان نان خود بر سفره اخلاص  
 گذاشته \* و سقای مرغان آنخور مقدار بر کف نیان  
 داشته \* از گاسه لاله کشکول فقر ساخته ام \* و از موج  
 سپهره کند و هت انداخته \* طفل غنچه بجهت چراغم دوغ  
 کل می آرد \* و ز کس شهادت چشم خود از من در پیش



ندارد \* چهار مهر داشته سوز خود بر من سپرده \* و صورتی بر  
 زخم دل خویشش بر من شمرده \* از مربع چار چمن فیضها  
 ویده ام \* و از مهابت سه بر که اثرها و اکشیده ام \* خامه ام  
 چون قلم بر کس مستغنی از قلم دان است \* و در ارقم  
 چون جزو نسیم پیکانه جزو دان \* نوشته ام چون خط  
 ریحان بی ساخته است \* گفته ام چون نکته مستقیم ناپرواخته \*  
 در شمشیر گل جعفری حجت بی تعلقی می طلسم \* و در مطول  
 سینه از مسند اختصار میجویم \* کاهی قانون آزادگی سرود  
 را مطالع میکنم \* و زمانی شرح تجرید پیدا مقابله می نمایم \*  
 و از تربیت اوراق یا سمین بخمال قواعد من و ادم \*  
 و از شکسته رنگی زین بقدر تفکر شفا افتاده \* در کنار جوی  
 کیفیت حاشیه قدیم می یابم \* و از اشارات موج رموز  
 حکمت العین می یابم \* چشم بر اسوا دیاض نسترن  
 است \* و گوشتم را شکفتگی زبان سوسن \* نکته  
 منع شده بنفشه ام \* و در ابطه شناسی اجرای سبیل \*  
 شمار چرمه غنیمت ام \* منصف گل \* غزل \* چون

صبر و تدبیر هر دو \* تحسین فغانم از لب جو \* در باغ نشسته ام  
 مرلج \* بابل زده پیش من و دوزانو \* قمری کند بغیر  
 ۱۰ دهم \* لب زمره ریز حرف کوکو \* بی زمره ام تدرد  
 و زود \* از نقش دو بال خویش پهاو \* کوکست بمن  
 کبوتر مست \* چون ساز کنم مردود یا هو \* از آید دلم  
 خورد آب \* جوی لب طوطی سخن کو \* هدیه شود  
 ز شانه خورسند \* بی زلف ترانه ام هر دو \* از باغ دلم  
 و بود طادس \* پشماره و اغهای خود رو \* طغرای  
 رسته بریر فقرم \* رنگین زین امت نامه اد \* الحاضل  
 نگاهای تجرد صفت و سازاند \* در طاق نغمه طغرای  
 وحدت در چپ و راست هم آواز \* عشاق از راه  
 بی نوائی بنوا میرسند \* و سالکان بساز بی برکی سیر  
 مقامات می کنند \* تر دامن را چون حسی مقام  
 شک لبی در پیش است \* و مخالفان را چون زنگه  
 آوازه شکسته دلی در پیش خویش \* دو ویش  
 بگنبدی نیازی بر شه ناز دارد \* و کوچک فقر بر رک

و بیار مغلوب شمارد \* آنچه قوال ازل بقانون شریعت  
 در پرده کنت \* از نغمه سرایان بزم طریقت  
 نه هفت \* پرده شناسی زمره شیخ عراقی فهمیدن  
 است \* و نغمه سنجی بر خم عطار نشاپوری رسیدن \*  
 همایون سالکی که مقام بنیانی داند \* خاک حجاز را سرمه  
 آفتابان خواند \* ترانه گوشه نشین در یک گاه وحدت است  
 \* کاری بدو گاه و سه گاه دارد \* تا چارگاه و پنجگاه چه رسد \*  
 در پنجگاه نازشش جهت آوازه بخش هفت پرده را  
 بیابانک بلند پرستش میکنم \* از شعبه خیزی استغراق  
 مقامی که بخاطر نمی رسد چارگاه عشری است چه جای  
 سه گاه مؤالید بادوگاه شاتین \* ناله ام ناله شیر است \*  
 لیکن چون شیر طبعم ببوسد بیک نمی کشد \* و فنا نم  
 فنان بابل است \* اما چون بابل بنوا سری ندارد \*  
 گوینده مقامات طریقت را بمقامات موسیقی چه کار است  
 \* تنه ای تفکک بریز در تیریز نیست \* و آوازه نقاره  
 نور و زرد شور و زنه \* پیغزال از مقام شوق معزول

نخواهم شد \* بی عشیران عسری از ذوقم کرم نخواهد کشت \*  
 دروی خواهش از گرد آینه گردانیده ام \* خود را از رغبت  
 در وی رانیده ام \* سلک را مصغر سلام می خوانم \* و ماهود  
 را انفی آفتاب میدانم \* بیات پیش من طایفه است از  
 ترکان \* و نهانند شیرست نزدیک همدان \* فرقی میان  
 اصل و فرع ندانم \* و تفاوتی میان اوج و خفیف گمان ندارم  
 \* چه بخیر و چه صیاحه گوشت و چه خارا \* بسته نگار هر چند  
 از سر پرده ساز می بایند \* چون نگار بسته نقشش با تار  
 و تم نمی نشیند \* دایره فلک اگر باو از در آید \* از  
 مستی عشق نمی شنوم \* و ذال چرخ اگر پخته بازی کند  
 از بی پروائی نمی بینم \* بقانون رسم ز ابای ریش  
 ووشاخی گذاشتم \* و بوصول خرقة پوشان دل بزرگوار ضرب  
 داشته \* مسنوی \* از ریش بود و شانه بر کردن من \* و ز  
 خرقة کفاز بزدان تن من \* تایار بود دلیر در کشتن من \*  
 سوامیه زندگی شود مردن من \* بانگ انا الحق صیوتی  
 است خارج از آهنگ دین \* و پیکانه از ساز همکین \* صوافی

هر چند باصول ثقیل و جد نماید \* بنظر مریخ عقیقت در آید \*  
 از نوازش و مساز حقیقی چون فی انبان می نالم \* و در  
 بالیدن از دست خود غائی می نالم \* چون فی دویم موسیقار  
 از هم نفس خود بزرگ نرم \* و چون طاجل دایره از هم  
 آواز خویش کان تر \* که دی سرم چون طنبور مغیر داد  
 سر و دشتون است \* و در ده دلم چون رباب نقاشی  
 بر آه ذوق \* در مقام تجرد اگر ده خانه داشتم هم چون  
 بی یکدم گذاشته \* موی سرم چون گیسوی چراغ پیا میرسد  
 \* باز تعلق شانه نمی پذیرد \* و در چشم تر صد اتر از  
 خود است \* و از غنچون دلم بر شیون تر از بر لب \*  
 استخوانها هم در فغان بکجهت افتاده \* و با مژ سقار  
 و ادبم چشمی داده \* اگر نواخت تم غیر پوست می بود  
 \* سالزده قلندر می نمود \* سفینه ام چون قانون وقف  
 غنچه مرایان است \* و کنگولم چون غیچک نذر بی نوایان \*  
 بنظر یقین سر نامر آسپین پر شکسته ام \* و بر کنار  
 خوان در وح افراشته \* مطرب عشق از دو طرف

دست بگر و انم انداخته \* چون بلبلان از بلبلان خودم  
 بهره مند ساخته \* مانند پرده ساز به پیش آوردن امراد  
 بی پرده ام \* چون مادر بجهت دلمان زخمه توفیق خواجه \* چون  
 مضرب استخوانم رنگ و بی ندیده \* چون ناروان  
 روده ام خشک گردیده \* بزک و کوپک اشک  
 پر کیکری مرگانه دویده \* و آواز بیدار باشی از حصار تن  
 بگو ششم سیده \* طبل قناعم بصدای ضرب القبح ظم است \*  
 و شکست شکر حوض کوش زده عرب و عجم \* از نعلنگان  
 گلشن رقص جلال می بایم \* سحر خیزان چمن نغمه  
 هباح می شنوم \* مر و باعول فاخته ضرب می رقصید \*  
 و صد برکت در زمین و در میکانند \* سماح لاله در نیم ثقیل  
 است \* و رقص شکوفه در حقیقت دلیل \* عند لبیان  
 در دور گل می میرانید \* و قمریان در اوج سرو می خوانند \*  
 ساز غم بهم چشم بر راه ساغر و همت است \* و بر یک  
 عیش و سرم کوش بر صدای ساقی حقیقت \* سوی \* امشب  
 به چمن ساغر می می باید \* آن تاده کل خسته بی می باید \*

دار دولت ایشاد قانون هر و \* فواره بنر خوش  
 می می باید \* هر تنگ نظری را پاد \* توحید بخشاید \* هر که  
 جو صله را از زیر تحقیق نشو اند \* گم بیان هستی را به پنجه  
 مسخر نیستی باید دید \* و رخسار تعالی را با سخن رای تجرد باید  
 خراشید \* کشیدن بار تعالی از سبک و جان نمی آید \*  
 و بقید وضع و همی بودن از ادکان را نمی شاید \* کلاه  
 چادر تر که عنصری بر هر کافی است \* و پوست چای  
 خورش دیده بشری در روانی \* پاپوش آبله کفشی است  
 که پنبه دوزخی طلبد \* و سیه کلیم حایه فریش است که  
 رفوگونی خواهند \* در قید خرگاه بودن از خری است \*  
 و در بند کاهیه افتادن از کادی \* و وایرستی خاک  
 بر هر کردن است \* و سیر عالم آب چادر آتش  
 هباختن \* حسن بیان بادی است رنگین \* و زلف خوبان  
 و وای است مشکین \* نه دل بر نبات آن می توان داد \*  
 و به بدام بقای این میتوان افتاد \* فقیر عارف ماسوا را  
 معدوم خواهند \* و غیر از کسی را موجود نداند \*

در دیوار بند تعلیق چرخ تاشا \* و در زیر زمین بخت فطرتی  
 چه حظ \* شکر که فریب از آرد عیش دنیا نخورده ام \*  
 و به عشق زار و زور بی پروا \* بیت \* ز آل دنیا  
 نسبت راوی و طبع من مشکل پسند \* بی از و هرگز زنی آید  
 نه از من شود هری \* نقش زار پیش من چون سکه نابیند  
دست \* که چه داد و قسمت در خبر گاه بی زاری \* با توکل  
دست در یک کاسه وادم روند شب \* نابیت  
برخوان کسی چشم چو کعب نگری \* دل بفکر نعمت  
تن پروری نمی دهم \* و نواله مرد در دهن کاسه دانا  
نمی نهم \* بمقتضای قلندری در بند اسباب تجرب دلم  
نیم \* تابه قید تعلیق چه رسد \* مرد دسی قلم پوست  
صنعت کاغذ مهر و لای نک کر ویده \* و الا از بها بهر بر  
دست می داد \* ریشه محبت را بار صمیم سکون  
بریده ام \* و خوشه گشت راحت بر اس لام توکل  
و دیده \* طالب بی مطلب \* و از حق باطل می طلبم \* با آنکه  
هو گند بر سنگ این است در این دعوی قسم چند یا دنی کنم



پراهِ نور دئی ماکوسی زبان \* دایم را یافنی کارگاه و هن \*  
 و بیاریکی تمار و پود نفس \* و خوش قماشنی بر نیان سخن \*  
 و غم روانی فغان عشق \* و گوش بر صدای مقام شناسان \*  
 و بگپائی طفل اشک \* و چشم بر آه کمریه طایان \*  
 و شکین مرغابی داغ \* و خوش درینای سسپت و بناطم کشتی \*  
 دل \* و لنگر غم های دیرینه \* بسو قون کارنی خار غار شوق \*  
 و بی قوی رشته نگاه \* و بسیه بختی نظر دوز مردانک \*  
 و حسرت پیمائی چوب کز آه \* و بی تاب جوئی تاب حسن \*  
 \* و نیاز طلبی ناز جانانه \* و بدل نشینی تاب خانه زلفت \*  
 و آمدن شدنی اختیار شانه \* و بی خطائی خدایک غمره \* و چین  
 گمشائی کند کیدسوی \* و سپر اندازی ترک چشم \* و افرادگی  
 تیغ ابرو \* و بسر داری یک تمار کا کلان \* و ثابت قدمی  
 سیاه مرنگان \* و تراش نخوردکی یا قوت لب \* و ناستفگی  
 مرورید و ندان \* بدل چسپی دو دمان خال \* و خون کرمی  
 آتش آرخبار \* و بشوهر ریزی صبر و قنوت \* و بشوهر  
 انگیزی خیمت رفیقار \* که ظنم ای حق صراحت حق بجز حق

نخواسته \* و نمی خواهد و نخواهد خواست \* ج \* از خدا غیر خدا  
 نیست مرادم بخدا \* طریقی را بعد از آن خوش آمد گوذارم \*  
 و شکر بهر چه دل بیان ناخوش است بزبان نیارم \*  
 مخالفت زبان و دل نفاق است \* و خدا را خوش آمدن  
 بر سبیل انفاق \* در آتش معصیت پنجه شده ام \*  
 خام طمع نجات دوزخ نیستم \* اگر نقد عملی می بود \*  
 صرف نعمت دیدار می شد \* نه قیمت باغ نعیم \*  
 نه رشوت خلاصی مجیم \* در قمار عشق هرگز خود را نباخه \*  
 چنان برده \* و در جهاد نفس هرگز سبست جبنیده \*  
 صحت خورده \* با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده \*  
 ویر و پاشم آواز زه نشنیده \* قدر اندازان حقاین  
 نشاندار ابرارم می خوانند \* و صاحب قبضه رموز  
 میدارند \* تیشم بهستم را دوسته طای طریقت است \*  
 و بی ستون غیرتم را قلعه قاف حقیقت \* مسنوی \* کیشم  
 بانه کی در خانه حق \* دلم کرد و مقید بهر مطلق \* یکی سبجه  
 بود در طرف این باغ \* که کردیده فلک از رفعتش



نخواسته \* و نمی خواهد و نخواهد خواست \* مع \* از خدا بفرمود  
 نیست مرادم بخدا \* طریقی زاهدان خوش آمد گوذارم \*  
 و شکر بهر چه ذل بیان ناخوش است بزبان نیارم \*  
 مخالفت زبان و دل نقاق است \* و خدا را خوش آمدن  
 بر سبیل انفرق \* در آتش معصیت پخته شده ام \*  
 خام طمع نجات و دوزخ نیستم \* اگر نقد عملی می بود \*  
 صفت نعمت را دیدار می شد \* نه قیامت باغ نعیم \*  
 نه رشوت خلاصی بحجیم \* در قمار عشق هر که خود را نباخته \*  
 چنان برده \* و در جهاد نفس هر که سست جانیده \*  
 سخت خورده \* با آنکه هنوز گمان فقرم چله ندیده \*  
 ویرانم آواز زه نشنیده \* قدر اندازان حقایق  
 نشاندار اسرارم می خوانند \* و صاحب قبضه رموز  
 میرانند \* تیشه همیست را دست طای ظریف است \*  
 و بی ستون غیرتم را قله قاف حقیقت \* مسنوی \* گشتم  
 بانه کی در خانه حق \* دلم کرد و مقید بهر مطلق \* یکی سجد  
 بود در طرفت این باغ \* که کردیده فلک از رفعتش

واغ \* چو گنجی عرس از سنگ پیر \* ولی از نود  
 قیضش چشم خیره \* تیره ایوانش مقابل کوی آفتاب  
 در ابر طاق باندگه اشته \* و ابروی محرابش بهم چشمی  
 هلال راورد از جود اعلی و اشته \* منبرش بایر گرفته  
 که بحر طیب بر حلق عرش نخورد \* و میدانارش قدی  
 نیفر افته که اقامت مودن بگو شرر ملائک رسد \*  
 مردی بوانش آینه است حقیقت نای آفرینش \* و هر  
 صحره اشس مخزن است فیض همان اهل بینش \* خوشش  
 از خودن شراب و حرمت چنان محبت گردیده \* که بر روی  
 چار باش خارابه دشت خوابیده \* از رشک پر  
 چراغش مشعل طور سوخته \* و از واغ ابروی طاقش  
 تبدیل حرم افروخته \* بیت \* صفای که پیوسته  
 با سنگ فرش \* رسد موج نور از حصیرش بعرش \*  
 بیل مهر کنیزش در فلک \* کشد مهر نماز چشم ملک \*  
 کلی متفش از آفتاب و مر است \* از ان دشت باد خزان  
 که نه است \* چو فواره خوش آید بچوشت \* فلک

لولوی نور آرد ز بگوش \* بر پهلوی محمد بنی نال آب \*  
 بود پاک چون چشم آفتاب \* از نهایت دلپذیری کوه \*  
 سبک دل آغوش بر دی کشاده \* و از غایت روشن  
 ضمیری و شست خضر طینت بر سر خودش جا داده \*  
 چنانچه بر تپه که لذت گواردانی آب می نماید \* و دروشنی  
 بدرجه که نیت رقابتی حباب بنظر می آید \* از سردی  
 آبشن ماهی بر آتش بریانی دویده \* و خنکی هوا بش  
 مرغابی بر سیخ کبابی بریده \* بطغیان رطوبتش  
 بروج خاکی فلک آبی \* بحولان موجش توانست  
 آسمان در بی ثباتی \* تلخ بیانی که ازین آب خورده بشیرینی  
 کلام بی برده \* بی جوهر یک بنلاب در آمده \* صاحب  
 جوش بر آمده \* مسنوی \* تعالی الله ازین دریای نور \*  
 که موجش میزنه کلبانک منصور \* اگر چه خوش بر این  
 تالاب میبکشت \* سبوی فلک بر آب میگشت \*  
 بر جانب روان گردیده آبشن \* همراهی دیده عالم را  
 جانبشن \* ز رفعت بر ترا از چرخ بر این اصنت \*

خوش عرش را آتش خور این املت \* بطغیان چون  
 برانگیزد لاش \* خور و دریای قلزم خاک مانش \*  
 مقتضای فیض این قطیع زمیں خیالم آسمان گرد نظم  
 املت \* و فکر م عرش پیمای نشر \* و عروس انشایم  
 بگرد و دی نظم و یگری روده اده \* و کوه شواره جمیع  
 غیزی گردن نهاده \* با آنکه سبک قلب در میزان  
 شعر بکنده ام \* بموزونی بر خورده ام \* مگر بر آرد  
 من آزار نکشم \* در مار سنان کزنده کی تریاک  
 خموشی اگر بقدر یاد مرسد \* جان بر دهن نصیب  
 اعدا است \* کفن سخن رنگین آسمان است \*  
 و خواندش از بیم دزدان مشکل \* استعدادات تازه  
 نشر انداماً حظه کینه گرگان در نظم بکار رفته و می رود \* مضامین  
 بلند نظم از اندیشه پست خیالان در نشر بسته شده  
 و می شود \* طایفه زیر چاق مذمت یعنی دزدان زیر دست  
 سخن \* از گرفت و گیر شمع روز کار عاقل اند \*  
 نمیداند که روز و معنی یک پد و شاخه زبان خاص و عام گرفتار

می شود \* در باینده لفظ آبدار رسید چاه دهن غلایق  
 می افتد \* شراب سخن بر تبه مرده ناک باید \* که حریقان  
 را با تشنه شک کباب نماید \* کیفیت با صهبای  
 کلانی است که بی تلاش فکر بساغر فطن در آید \* آنچه  
 بسعی فکر دست دهد \* طبع را شکفتگی بخشد نه دماغ را تازگی  
 \* رباعی \* ما نیم بلب سکوت آ میخیزد \* در صید سخن  
 زبان نه انگیزد \* در نیم جوشان صبر ناردی دهد \* چون مصرع  
 و لعل مصرع ریخته \* بای خام ام حاز نغمه عرفان است \*  
 و کاغذ نامه بر کب شجره ایمان \* دیوان این دیوانه مشابه  
 غیبی \* دفتر است از امر از حقایق لاری می \* اوراقش  
 پنهان سمیه رستم کشیده \* و در صحنایش موز محبت  
 برهم پیچیده \* هر بیتش چون بیت اندیشه پوش است  
 بطوب نام سعیدان \* و هر غزلش چون غزال خرم  
 وحشی طیبت است رام صفا طلبان \* گو تا بدینان را  
 و پدن قصیده بلند نگاه ساخته \* و هو سناکان را شنیدن  
 قطره بفکر قطع تعلق انداخته \* مسوی ناصحانه



دل بست به نگارم کثرت \* رباعی در خانه مربع نشین  
 پندار باش و حدت \* از نازکی لفظ هر دو روی درین  
 باش گفنی یکر و \* و از رنگین معنی چار سوی صفحه بجدول  
 باز گو \* سنوی \* حدیث عند لیسان قیل و قاش \*  
 صفات هست جنت و صف طاش \* نندیدی که بدین  
 نور سماعی \* نبودی مهر را خط شماعی \* و در قها هم قماش  
 هر کس نبل \* طلاء جد و شش از خود ده کل \* رقم  
 و دو نان خوش ادائی \* سخن با وسکاه و لر بانی \* غیر لقا  
 گشت پاک از تهمت عیب \* باب نازکی در چشم  
 غیب \* محله کشیده این اندیشه رنج \* که با کان و  
 نیز به شکجه \* بد و است و قلم کوس خسروی خوانده ام \*  
 و بسپاه رقم میرا قلم فصاحت ناخده \* زمیله اران  
 سخن میر خط فرمان نهاده اند \* و پهای تحت طلوی  
 طبع باج و خراج فرستاده \* اگر نقده عمر و چار سوی فی  
 معده فی صرف نمی نمود \* جواب پنج کنج و کات و قاین  
 معنی هر بود \* شعر آنست که هر صفحه زبان باند \*

نه در ورق دیوانها \* آنچه گفته بخاطر کز فتنی است  
 نه نوشتنی و کز اشتی \* زاده طبع بر نه شوخ نیفتاده \* که در  
 نوارده زبان عهد چنان طلبیده \* تا از مشبه خیال  
 بر آید بد و بدین در آید \* جادوی اعجاز مانه و سحر قران  
 پسند را کجاست که نه پسندد \* الله الحمد که طبع مرا بسنایش  
 ارباب دنیا کم تر بر خود آید \* و بیشتر می از دلی \*  
 سخن صدف مقدم تنای بی دلی است \* و از جمله  
 قضای که بجوهر نعت و منقبت مزین است \* و غلغل  
 محیونش عند لب شیراز را از خواب عدم بیدار ساخته \*  
 مکی قصیده سیمی بکشف الرموز است و دیم قصیده  
 موسم بتمیز الحقایق از هر یک دو بیت مستمع اهل  
 هوش می رسد \* ابیات رباعی \* شاهمی که نداند  
 جهان نام ستم را \* عاقل نبود تا ندید داد کرم را \*  
 در ملت ارباب سخاظم صریح است \* محبوبس نمودن  
 بهما بخانه درم را \* ابیات رباعی \* ندیده ام نه تو  
 بی خنده چنین پیشانی \* درین صفت بگل نوشگانه می مانی \*

نیاید از تو بجز خنده اگر غلط نمانم \* ز ثواب کاکلیت افتاده  
 چمن پستانی \* و مجموعه نشر این زمزمه پرداز \* نر هسکده  
 ایست عذرا لب نواز \* ترکس نر ادا ان کلمات خوش  
 آینه سرکوشن شاخچه قلم \* سرو قامتان فقرات زیابنده  
 هم آغوش بنفستد رقم \* طوطیهای سبیل قام \*  
 هر چشم کرمین مرغزار فصاحت پروری \* و سیمهای  
 گل اندام پایان نشین جو بیار بلاغت کتری \* الفاظ  
 ریحان خصال تروست تازی بر تازی ریختن \* و معانی شقایق  
 به مثل رنگ بست شگفتگی بشگفتگی آمیختن \* صفحات  
 پاسبین خلقت موج خیر شادابی لطافت \* بسطود ناز بوی  
 فطرت دل اویز بوی نراکت \* یت \*  
 ز جوش حسین اجرایی رساله \* بهم دل بست چون  
 لاله لاله بصورت هم جو فرد آفتاب است \* بمعنی  
 نسیب ام الکتاب است \* ز خوبی در قراء نگاه بایل \*  
 نه خورده دست رد چون مصحف گل \* ز تحریر سنجینهای  
 پر از درد \* شده چون رنگ عاشق کاغذش زرد \*

• زود در سخن مرغی بگر خون \* فاده نقطه اش چون قطره  
 خون \* بهر فانوس فردش ده چراغ است \* ز جلدش بال هند  
 پروانه داغ است \* بآنکه دو سه مرتبه خواهر خانه سخن  
 تاراج حوادث پذیرفته \* باز آنقدر هست که صدوق  
 که افلاک را کنجایش آن نیست \* اگر بوقلمونی  
 روزگار تفرقه پردازد خواست نکرود \* نکارش عالم عالم  
 نظم و نگارنگ چه کار است \* و سازش جهان جهان شمر  
 کوناگون چه هنر \* در کارخانه نقطه تراشی پنجره های  
 آبنوسی حروف بجهت آیات بلند غمرات ساخته شده  
 و می شود \* از دست یاری تیشه فکر واره کاوش و برمه  
 دقت ورزنده برایش و آلات کلمات بصافی درهای  
 کار بر سر هم ریخته \* اگر بخار شروانی به بیند و کان  
 انصاف را تحت بند نگذاشته کف نطق به شناسازی در و درگی  
 نکشاید \* رهنمندان ثوابت و بسیاری سخن آگاه اند که یک سال  
 و دو سال اوج گاه سهیل نظم و شعری نسر غبط نشده \*  
 حکم اند از این علم توان شد \* بلکه سی سال در پناه

خود گزراینده نظر وقت بر تمامات باشد خیالی باید داشت \*  
 نادرچ گفتار بدرجه درست آید که تقویم بیاضهارا  
 از رویش توان نوشت \* ناسجای معنی در کایسای  
 ورق سر بطلسان رقم کشیده \* جرئیل خام از سخن  
 افرین چنین وحی با و زسانیده \* آزاد طبعانی که به قیل  
 در کردن چشم نمی کشایند \* و بکر فن جاگیر ربع  
 مسکون سرفرد نمی آزند \* برای بهما مقید این شوند \*  
 که بنازی بنا پروری کلفه ابراهیم را خاوار ابراهیم  
 نمایند \* و بشکوه مدح کتری اکبر نامه را اصغر نامه  
 گردانند \* چراغ قلانه کنز النجیون محبت در پیشگاه  
 فکر نگه اشته بالفاظ سودای معانی کشیده ای و شورش  
 نامها و کلوخوز نکارش نگنند \* تا عشق بازان چون فیله داغ  
 از دست هم بر بایند \* قبل ازین بمقتضای پیوند هوس  
 کمزنی و علاقه هوا پرستی \* زرق و جره زرنار و برق جامه طلاکار  
 \* نه نمائی قبای خاصه پر جلای کنار دوپیه \* لطافت هسکه پاشی  
 و نواکت بالابند و کنسی \* برکت آمیزی شاهوار الهی \* و عطر

انگیزی قلیل و از گنج روز می سپرد فراغت \* و پست  
 سحر می مشکای عشرت \* غمزه خوبان کجراتی \* و عشوه بیان  
 سو منبانی \* طالع خرامی محبوب اگر \* و طوطی کلامی و لب  
 سدره \* نازک تنی رعنائی لاهور \* و تازی بدنی زیبای جوهور  
 لاغر میانی شوخ بانکاله \* و فریه سرینی بست انبار \* شفق  
 پیسودن برگ پان \* و تالکون نمودن رنگ سبزان \*  
 لعل زنگی شراب کو الیاء \* و مشکبوی کباب قنداز \*  
 قدح رسائی ساقی گلخام \* و سرود خوانی مطرب بلبل نام \*  
 رنگینی صدای قوال بکر \* و شیرینی اصولی رقص شکر \*  
 دلربائی رود و سرود و هندی \* و روح فرای ساز و برگ  
 رندی \* بقانون نواختن نال و مردنک \* و بقاعده سراییدن  
 داک و رنگ \* موافقت نعمات جیستر نواز \* و مناسبت  
 تقرات ترانه ساز \* بگوشت رسیدن صدای کفیکر \*  
 و بدیک پیچیدن صنوت جم و زیر \* مطابق کاری سفره  
 پر نان \* و منتقل نمای اطعمه الوان \* آرایش  
 کاسهای فغفور \* و نمایش پیاله های باور \* زیر چاقی

لنگری مایع \* وزیر کوبی سرپوش مرصع \* و نقب زدن  
 حصار پولاولو \* و پورش کردن قلعه چلاو \* و قابو یافتن  
 به نژادها \* نعمت \* و مسخر شدن شهرسان دعوت \*  
 پیشکش اسباب دست شستن \* و دل خوشی از مهم  
 غذا و از سن \* پس و پیش ایستادن خدا متکبر \*  
 صواب و راست و دیدن پیران دار \* و تخت نشینی  
 پادشاهی زرفشان \* و چهره گزینی بهمان مطلق العنان \* نشان  
 افراشتن منصب و اتری \* و آسمان شیافین فیل  
 سواری \* سلسله چنابان دنیا طلبی شد \* و پوشش خانه  
 دل و خیال کده سرزولی سپاه فکر کشت \* که درین  
 میدان سخت آزمائی دست و پا باید زد \* شاید گوی بوفل  
 بنجم چو کان طالع در آید \* کتابی که اینا بشن از تضعیف  
 بیوت شطرنج زیاده بود تضعیف کرده \* بدین  
 امید که منصوبه رخ نماید \* و از فیل مات فلک زدگی  
 بر آید \* بشاه عرضه دهند کز رانید \* وزیر ناراست  
 فرزند نهاد خواست که از دخل کجروی است \* خواری

بر سر این پیاد بلساط عورت نازد \* از آنجا که امداد بازنده  
 حقیقی است راه و خلش بر بندق جواب بسته شد \* دیده  
 که از حرف خود خانه خانه در بای سخاوت است \* دست  
 بخاریدن پس سر پرده و غلابازی پیش آورد \* و منصوب  
 چاکر پر ابر هم زد \* چون صورت ماجر انکار برای نامیدی  
 کشید \* این چند بیت بمشامع دو روز و یک آن بساط  
 رسید \* بیت \* غیر از جفا ندیدم از روزگار نامرد \*  
 آزار مرد و خیر و از کار و بار نامرد \* از سبک اهل دنیا  
 کبر پاکشم مکن حیب \* دانسته میگریزد مرد از قطار  
 نامرد \* بی حرمت سخن کرد عیب دلیر گویان \* باشد  
 خدمت مرد و دایم شعار نامرد \* بر من سمند دعوی بی سرفه  
 باخت خاسد \* کبر دیاده مرد اسب از سوار نامرد \*  
 فتوای مصلحت بین کنز آیت کلام است \* کی مرد می  
 دهد تن در زیر بار نامرد \* که اقتضای قسمت و امن  
 گشان نیارد \* بیشکل که پانصد مرد در ده کنار نامرد \*  
 مشیر از قفای رو چه کرد و بقصد روزی \* غم نیست



سر شود مرد دنیا را دار نامرد \* طغرا اثر بخوید از دود و  
 زمانه \* کی مرد میگذارد دل بر قرار نامرد \* هیبت  
 سخن از کجا بکجا کشید \* گفت و گوئی حقیقت چگونه  
 به حجاز انجامید \* خجالات نو این کهن قلب فطن را جان  
 نو بخشیدن ساحر نیست \* و سینه رزادان و دوا گیر را  
 بکاغذ بن دام کشیدن فسون گری است \* شریعت گری را  
 اگر ساحر بخواند چه زیان \* و اگر افسون گوید باز چه  
 نقصان \* در امن آباد انصاف بگوش و دوات و سرگردانی  
 قلم که فتوای می دهد \* و در راحت که مروت پرا کند کی  
 مداد و تیره دلی صفحه که بخوبی می کند \* سخن طراز شیخی  
 نیست که بدستگاه راز خانی افتخار توان نمود بر تقدیر یک  
 بخت زبون و طالع و اژگون در شبستان تقریر و تار یک  
 زار تحریر همراهی کند \* گامی بافت و قدمی بکذا ف زده خواهد  
 بود \* مسکن زبان در پس گوچه دندان با بخت \* و نشیمن  
 بیان به نهان نهان هم نشست \* اکنون دماغ این  
 کجا است \* که سر آسین \* و شبانی شب کند \* و صفحه

طعنه و آب خجالت بشوید \* خوش آنکه بجز نسکوت رغبت  
 نشود \* تا بر مهر حرف شربت نشود \* دارم از خدا امید  
 که این شوخ مقال \* در بزم سخن ساز ملاحت نه شود \*  
 بسم الله الرحمن الرحیم \* چون این نسخه زیب نواچ شده \*  
 محاطیت بناج المنة اچ شده \* باین طغرا در اوراق زر \*  
 رقم نهادش بیالای سر \* سرخ روی قلم بنکارش شای شهنشاهی  
 است \* که ناچار از ان گلشن را بچتر سحاب سر فراز  
 گمراهیده \* در نیکی رقم بارایش حد جهان پناهی است \*  
 که تحت نشینان چمن را بکشور خور می دست تصرف  
 رسانیده \* بموجب فرمانش وحش و طیر از خانه پرورش  
 روزینه دایه \* بمقتضای احسانش جن و انس از معموده  
 تربیت و طینه خوار \* در دفتر خانه جبروتش عالم ایجاد  
 اندازد فرد محاسبان \* و در اقلیم کده ملکوتش  
 ملک حدوث نمونه کار متصدیان \* بسوی \*  
 فضایی لاسکافی بارگاهش \* بهجوم بی نیاز پناهش \*  
 زده در بام وحدت کوس شاهی \* مطیع او است از همه

تاباهی \* زمینداران باغ آفرینش \* خضر خان انداز  
 شریف بینش \* نشانش هست مادرشان این  
 باغ \* فرمان است فرمان این باغ \* چراغ لاله بر  
 و آتش دلیل است \* پر پروانه بال جریب است \*  
 بنام ناسپیش پیوسه بلبلی \* خطابت میکند بر منبر گل \*  
 مهر و صفش به قهری وادذوقی \* ندارد دگر دشتش پروای  
 طوقی \* دل بدهد ورق پیمای زار است \* از ان طومار  
 منقارش دراز است \* دهد طاموس را چتر زرافشان \*  
 که خواهد باج رعنائی ز مرغان \* ندارد کوی باغ از پاس بان  
 غم \* شده تا حکم شب گردی بشنم \* بهار سببان  
 لطفش بی خزان است \* خس آن سبزه به قسم  
 آسمان است \* بود رایج وراقلم خدائی \* بنام آور  
 ز فرمان روانی \* و درود آفتاب نمود بر خاتم و زرا  
 محمد مصطفی که در بارگاه نقه سن تا از حضرت باری پروا یکی  
 نه فرستاد \* باریافتن مقربان دست بهم نداد \* تا محرو  
 از عجزش به تحریر و قهر فرمان نه نشست \* نسق

دارا الخافت اعمال بظهور نه پیوست \* رباعی \*

از میر عرب و زیر سلطان ازل \* شد مشکل مبرورق \*

گر دون حل \* کر خامه زایش زرقم سمری یافت \*

میدانست برات نور خورشید خلل \* و صلوات انجم

لمعات بر اعظم و کلا علی مرتضی که در کشور خلقت تا

از شکر طبایع جبرگیر \* مهم سایج اثار صورت نه پذیرد \*

تا کلید واد بر سر القفات نیاید \* در عشرت خانه فردوس

بپیمویم نکشاید \* رباعی \* اشاعشری گرو زهاکان برده \*

صد خصل بکعبین عرفان برده \* چو سسته باین دوشش

زده نقش مراد \* در نرد و هقید هر که ایمان برده \* اما بعد

در اقم معی مرا طغر اک با عرافند انسن تقریر منصف

ماست \* با نصاف تو انسن تحریر معترف \* ازین

حقیقه که امی که به ثبت الفاظ معانی میرسد \* بر هدی خود

مخضر میبواند داشت \* چه روی عرض بگردن مدح گردون

و گمانی است \* که ماطقه قه خیالان از بلند پایکی مناقبتش ده

مقام نفس شمار نیست \* و خامه چلد نویسان از جلا

ریزی مد ایچس بادوات در انداز سرکوش و شواری \*  
 یعنی شاه زاده فلک سریر \* عطار د دبیر \* بدرلقا \*  
 \* دریاعطا \* کیوان رایت \* دوران حمایت \*  
 \* برق حسام \* ابر نیام \* مهال کمان \* شهاب سنان \*  
 بهرام غضب \* ماهید طرب \* شتری مهر \* آفتاب  
 چهر \* سهیل نکین \* قطب تکمین \* قضا قدرت \* قدر  
 صولت \* ایات \* دارای عمرش کوبه سلطان مراد  
 نجش \* حاجت روائ و زینت او رنگ آسمان \* در  
 گشتی حمایتش از موج باک نیست \* گر پرده حجاب  
 شود صرف بادمان \* از بهر ساز عشرت آدمی بند قضا \*  
 مایه و ایر فلکی را بخاروان \* بر سندان اگر نه فشان گل  
 نشاط \* گیر و جبار بلبل تصویر تر جهان \* باید بروی  
 دعت دود بهر دفع خصم \* گزشت عبت نگشته سبکپا  
 و مهر گران \* کوشش مخالفش بطرب نگاه عافیت \* مغر  
 قنار شنیده ز پهنای استخوان \* نصرت بشوق دیدن  
 رخسار تیراد \* پییده هم چون بی بدر خانه کمان \*

ناکشته حلقه حلقه کندش با مقام \* رزم کرده میل سرکشی  
 از طبع آهوان \* در جویبار بعد لکش اکبر پای آب  
 بسک در آید خاک را بر بنجر خانه موج فرسته \* و در  
 چشمه سار مخالفت اگر سر حباب شکسته شود نسیم را  
 در سیاه پناه گرداب کند \* از حق شناسی در ناحق  
 گرفتن آفتاب فلک را بر وز سیاه اندازد \* و از داد  
 رسی و آید او کردن هلال بدر را از لباس خود  
 هزیان سازد \* بر قامت دو لکش لیل و نهار جامه  
 و امیست شب اندر روز \* و در چنگ شوکتش  
 صبح و شام باز و باشد نیست دست آموز \* بدعریف  
 ملاطفتش لب خشک بنمایش تری آجیوان \* و بتوجیه  
 ملایمش زبان درشت را تراوش نرمی روغن بهسان  
 \* در مدرسه را بش آفتاب درخشان سر گرم  
 شمیه خوانی \* و در مکتب خطایش سیلاب هزار باران  
 بر دیباغ القیه وانی \* محاسب همیش چون رقم را  
 میزان نماید \* سبکی کاغذ به پله گرانی در آید \* صیت

سلطانش بگوش مهر و ماه و صید \* و از راه پیش بینی  
 پاین خطاب مخاطب گردیده \* رباعی \* شایان چرخ مهر بر  
 تو بود \* سر حلقه ده عقل و زیز تو بود \* لایق به ناکه بانی  
 یونس فتح \* در بحر کمان ماهی تیر تو بود \* در عمر صد  
 بطریق کشورستان منصوبه پیش برده که توانش  
 پس نشاید \* پیاده اش بر جانب که شتافته \* عوار  
 غنیم رخ تافته \* شاهای که در اطا عیش معربد غایب آورده \*  
 و پای بازی بعرای جیس در آورده \* فرزین اخلاص  
 به طریقی مددکاری است \* اکبر پیل کردون است  
 اندازد \* بازند \* روزگار امانت ندارد \* آتش  
 هنرش اگر با حکم خورشید نمی ساخت \* دیل فقره  
 صبح در بوم مشرق نمیکد اخت \* بقوای مصالح پیش  
 شاهد گل تر دست گردانیدن ورق \* و مقتضای تر پیش  
 طغیان غنچه مستغنی خواندن معین \* مطرب بزم شکوه عشق  
 که کف رغبت گشودی موسیقار نه چرخ بی صدای  
 نه نبودی \* در صفت کردن زرد و کو هر بر لبه دلبر

نیفتاده \* که چشم همان ترسد و دل بکان نه لرزد \* و در  
 روز و زنش جواهر قدح خود را دانسد \* شاهین تراود \*  
 دل پر صید این مضمون بسته \* رباعی \* از دولت  
 وزن شاه فرخنده سیر \* ز رکشت عزیز و آبرو  
 سیاحت کمر \* در پناه میزان چو در آید کوئی \* خورشید  
 نشست و راقی نابکر \* از آشنائی نسیم غورش موج آب  
 گهر نه نشین \* و از زینهای صیت و قارش دست آتش  
 پاقت در آستین \* بهره طالبش بالانشین تحفه  
 لایبکان دمت داده \* بنقش مرادش کعبین دو عالم  
 بکجهت افتاده \* خمیر مایه احسانش اگر بچک آدم  
 آبی در ایام \* مان خام طمعان از تنویر داب بچند براید \*  
 و در چمن ز پنتش زمره سبز و یسیت خود روی \*  
 و در گلشن مکنش الماس نسنجی است بی بوی \*  
 بدست یاری عزتش حقیق انکشترین در مقام آتش بازی  
 \* و بهواداری غیرتش نگین سوار در انداز یک تازی \*  
 و از باد آستین اجناسش شمع کافوری بهج صرگون \*



از افشاندن دست احتیاجش باغدر میسای فلک  
 و از کون \* خوان سالار حکمش اگر دست خواهش برادر \*  
 نقد بد را در دهن مثال کند \* روزیکه تیغ فتح از  
 پیام کشیده \* این رباعی را از آفت غیب شنیده  
 \* رباعی \* بر دور خدنگت بر نصرت غنیر است \* در این  
 اجل بیش سنات کند است \* شب شیر میزاید کرد  
 خلاف \* جوی است ز جوی نرم و آتش نه است \*  
 اگر دریای تیغش را بند نمی بست \* از بس نشاط  
 خاک را بر می شکست \* در میان بکر مثنی یا صمد  
 گو اکب را شایخ و برگ میسر است \* و در بهار و حمص  
 یلوفر افلاک را نشود غایر بالای یکدیگر \* در باغی که نسیم  
 انصافش وزیده بادام اغماض عین ندیده \* بهم چشمی  
 کفش دریا خجالت می کشد \* و از موج پشت دست  
 بدندان میگذرد \* در بزم گاهش از بسیاری استقامت  
 چنگ و نی کم نوازند \* تا خمیدن قامت یکی از یار غم  
 نشان ندید \* ترکیب بندی دیگری از عقده اندوده دل

خرنگند \* زرگوب و یار جاهش اگر گفت صنعت  
 کناید \* در پوست آهوی جرخ طلای خورشید را درج  
 نماید \* صفحه تعریف شجاعش و عده گاه و لبری خام \*  
 و ر قم تو صیف حمایتش مویهای شکن نام \* سپر  
 از پهلوی نشینی او گل گل شکفته \* و عذر تیرگی آبرو  
 روشن بیان حضور چنین گفته \* رباعی \* ای آنکه ترا خیل  
 گواکت سپه هست \* خورشیدی و نیلی سیرت  
 قرص مر است \* گم تیر نماید سیرت نیست عجب \*  
 مع پهلوی آفتاب دایم سپه است \* سپاهش اگر قصه  
 شجرون اعدائی دامت \* پیر کردون علم صبح را نمی  
 افراشت \* سیل عطایش از گرداب حلقه در کوش  
 دیا کرد \* و نشتر سخایش از رک کان خون  
 اساک بر آورده \* در ایام سلطنتش بد آنرا غیر  
 نیکی دست نهد \* و گنج آنرا جز راسی میسر نشود \*  
 از امانیت دوران آفتاب را تیغ خونریزی شفق در  
 خلاف \* و از اهلیت آسمان بدر آورد دشنه کاری هلال

سینه صاف \* هندوی زلف بتان از بیم شاه آویزی تابیب  
 وز دی ایمان \* و ترک چشم خوبان از ترس نظر بندی  
 نازک تعدی جان \* نخل مراد مخالفان باتره پای بلخ  
 بریده \* و خوشه امید معاندان بد اس ناخن مورد دیده \*  
 بر سر زانوی قدرتش کمان حلقه افلاک چارخ \*  
 و ضرب طپانچه صوتش اضداد عناصر در آغوش هم \*  
 و در بگهای که دست به تیر اندازی کشوده \* لث سوار  
 این رباعی را گوش زدا و نموده \* رباعی \* چون پنجه بفلاح  
 ز دی صوی کمان \* از زور تو خم گرفت بازوی کمان \*  
 تارنگ ظفر بروی میدان آید \* چشمی می خواست چون  
 تو ابروی کمان \* در شاه راه تسخیرش نقش قدم زنجیر  
 خانه جاده سرکش \* در کارگاه تدبیرش موج آب نابود  
 حریر آتش \* شمع اکبر بطاعت پروانه اش تن نمی داد \*  
 از شعله انگشت بر دیده خود نمی نهاد \* در چشمه سار  
 چشمش نهنگ کمانشان ماهی \* و در مرغزار فغنش  
 کبوتر آسمان چاهی \* صدف دست به دریا می آرد \*

مگر خود را ساقی حوصله اش بندارد \* دوستان را ساغر  
 عشرت نمنخانه فغفور \* دشمنان را پیمانه قسرت کاسه  
 چشم بود \* کنگره عرش آرد پیرایش نخل فطرت \*  
 برک افلاک نمونه آرایش نهال خلقت \* آینه  
 سکنه ریس افتاده راه پیش یی \* و نگین سلیمان  
 زیر دست خاتم بالانشینی \* سایه خورشید جابر حر  
 آفتاب داشتن \* شیر عالم معروف پنجه بر روی ماه  
 زدن \* فیل گردون سربتن وز دیده گنج ستیز \* ابلق  
 ایام پهلو خراشیده خار همیز \* سنوی \* گوفه  
 باج دارای زدارا \* فرمان برورش موم است خارا \*  
 دمی کامبدار اهل ملک خلقت \* مبارک باد هستی گفت  
 رفعت \* طرب را روز نور و است بزمش \* ظفر را  
 عید قربان است رزمش \* ترجم را دل او آفریده \* خطه  
 بخشی چو او دوران ندیده \* زیم تیغ او چرخ ستکار \* بر آورده  
 ز صبح انگشت ز نهار \* کف هست چو بر دریا کشاید \*  
 حبابش حقه گوهر نماید \* قضا در کشور حشمت

و کیش \* قطار نه فلک زنجیر فیاش \* خدا و نور و نامت  
 و دلش داد \* بقدر فطرت خود شوکتش داد \* مطرب

بزم سخن را اگر پیرایه صفت جمالش صوفی رود دهد از  
 مقام خارج نخواهد بود \* پیر گردون در بارگاه خلعت جوانی  
 بخوبی آونیده \* و زال و نیابه جهت عروس دست  
 و اما دی فراونه پسندیده \* به تسخیر آفتاب جمالش  
 یزدان از ناله در منزل عزایم خوانی \* و بتصویر آب و تاب  
 شایش دوران از قلم هلال گرم بنور آشنائی \*  
 قامتش از تجمل رعونت سرور با نظر در نیارد \* زیرا که  
 بخوبی او چیزی دریازندارد \* نسیم خراشش اگر بچشم  
 کز رد \* بوی گل را سدر راه خود شمرد \* ریختن نویسن خطش  
 چون بصاف کردن سیاهی برداخته \* در دآن را در  
 و و اب شقایق انداخته \* گل همد برک اگر شکفتگی  
 رخسارش را می دید \* در خند روی این قدر مانده خود  
 نمی چید \* و شراب سخنش در خم آینه جوشش خورده \*  
 و صا ز لجه اش بصدای داد دی بی برده \* مرغ نگاهی که

نور هوای رختس بال کشاید \* از پراقتشانی صد گاستان  
 طرح نماید \* در باغ خلقتش پسته لب از تبسم نه بسته  
 \* در پایه سبکو وحی پاستنگ میزبان شبم گل \*  
 و در بزم کوچک دلی اندازه سبزه برگ سنبیل \* تر و تازگی  
 و نسار \* چکیده خور می بهار \* ابروی اشارت کسر \*  
 فرد بشارت را سطر \* نگاه کیمیا نایر \* طلای آفتاب را  
 اکثر \* تبسم روح افزا \* پرورده شیرینی ادا \*  
 \* مشهوری \* ملاحات خانه زادان دهن است \* نزاکت  
 هوکدست آن زبان است \* لبش نادر شمنی بافته کرده \*  
 شکر را نیشکر در بند کرده \* گل رخسارش از نازک  
 کآبی \* زهرک لاله دارد آفتابی \* مهر و باهلال ابروش  
 صافیت \* شب مورا بنور حسن پرداخت \* نگاهای شوخ  
 آن خورشید رخسار \* بود رنگین نده و تنه رخسار \* بر کس  
 در چمن بر خور و بایش \* عصاد رکفت روان شدان  
 قناییش \* غلامی کرده ماه آفتابش \* از ان شد صاحب  
 عالم خطابش \* بنام شد چون باین شکل و شمایل \* مام

احرار و انسان کامل \* چنانچه در باب جلال و جمال از  
 شهریاران خراج میگیرد \* براتب فضل و کمال از  
 دانشمند آن باج میتوان گرفت \* بحرمت و درستی  
 طبعش هو میای شرکستگی سخن در طبله دنان \* و بوصف  
 تنیدی و راکش و دانی کندهی گفتن در قبضه تیغ زبان \*  
 از جرب و نرمی تقریرش نشان شنیدن و دروغن \*  
 از نر و نازکی تحریرش قحط خشکی و در زمین سخن \*  
 و آه تلفظش در مطول بر کوچه منقار بابل است \*  
 و زینت تکلمش و در مختصر از طلای خور و گل \*  
 متن را بشکستگی تعلیم نمی کند \* که بمنزل شرح ندانند \*  
 و حاشیه قدیم را بنازکی درس نمیگوید \* که برآمده بد  
 خوانند \* در حکمت العین با اشارات ابرو بیان  
 قواعد نموده \* و در شفا بقانون اهل و در زبان  
 بمقاعد کشوده \* بدست یاری دایره مجلس علم  
 اصول دین میسر \* و بهواداری یائین محفانش فیض  
 عالم بالا در نظر \* از روشنی بیان مجموعه اقوالش

برگری رقم نه کشیده \* و از قایمی ایمان جریده اعمالش  
 سستی شیراز نه ندیده \* شجره تعلیمش از پستی  
 دیشتر استعداده باندنی ساختار \* و نهال تنهیش  
 از خشکی بیخ کمال بخش تری برک و بار \* و در چمن  
 تحقیقش خزان نایب منایب بهار تواند بود \* و در  
 گلشن تدقیقش برک ریز قایم مقام خورمی تواند نمود \*  
 نشه خیالش را در پائین دفن انداز بالادوی \* شراب  
 هفتاش را در کمره شدن جوش کیفیت نوی \* مصحف  
 گلن ناپیش او نگردد \* بر روی رحل گلبن نگذارند \*  
 و رساله غنچه تابه تصحیح او نرسد \* بسبع مدد رس بلبل  
 بر مساند \* بیت ابروی شاهدان بی رابطه تحسینش  
 بی نمک \* و مصرع زلف خوبان بی شانه تصدیقش  
 قابل تک \* سنوی \* معمماگر همه خال بیان است \*  
 برای حل آن طبعش روان است \* می کر کفشکودر  
 چام ریزد \* از ان جزئی و حدت نخیزد \* بگلش بیدهد  
 در هر نگاه \* خراز سر نوشت هر گیاهی \* اگر بید خطش را



چشم سوسن \* سوادش می شود ناخو اند و روشن \*  
 شکوفه چون کشد شکل مخمیس \* به نمایمش کند  
 کاری سدس \* بطنیل غنچه کر یک حرف کنی \*  
 دشتن کند گو شهبها نخفتی \* ز بایانی برات خون بابل \*  
 بر آورده ز جیب ششم محل \* به پیشش لاله دف \*  
 می کشاید \* که دفعه توطه های شکب نماید \* مشق سخن  
 هر چند بر نه ز سیده که انشا را قواع توان خواند \*  
 از انجا که نهایت نمک با خطش هست آن نیست که اگر  
 سطره ی چند بصحیفه تعریف در آید مستبدان نظم میر  
 مشق خود نماند بر لوح زبان ندارند \* و مستهیان نشد  
 نمای بر نه اش نه در جودان حافظه نگه دارند \* ابابیر علی  
 اگر خط گیسو اش را می دید از در دست نویسی  
 یک قلم دست می کشید \* طفل خامه اش در نزاکت  
 خامه قلم تر کس بر ورده \* و محط نام اش با بنفشه  
 طمان بر زلف سخن کرده \* بیالانشینی بر ک محل  
 زیر مشق انگشت \* و به تقدیم گزینی شاخ سبیل

مهر خط هم اجرا \* مذاش از دو دمان خال لا است \* و کاغذش  
 از کاغذ خانه نقره کوبی را است \* از می که دو اتمس قلم  
 سفید مست با پیرون گذاشته \* و تا نامل از دو طرف ملا  
 نگردیده یک قدم بر نه داشته \* در چار سوی شکستگی در قلمش  
 متاع و دست طراز از بس چیده \* مویای اصلاح جای  
 لاوگان و آری ندیده \* شیرینی خطش نه بمرتبه انیسیت که  
 هر جاشبای زنده \* ریزه قد سفید شود \* حرفها بالانشین  
 کمرسی خوش ادائی \* فقطها کمر بسته اند از و لرزانی  
 از حسرت مر زلف خوبان الف کشده \* و از  
 دستک سرچیم شاخ غزالان بر خود پیچیده \* چشمها  
 بنزاکتی نه کشوده \* که انکشت اعتراض توان نهاد \*  
 و دامن بلطافتی نیفتاده \* که دست تصرف توان  
 کشاد \* سرکشی طره حور خط یک رنگی داده \*  
 و بدایره نون ابروی هلال یکجهت افتاده \* روشنی خط  
 بدرجه انیسیت \* که اگر بوزق آفتاب در آید \* خط شمایعی  
 در پیش او تار یک نماید \* اگر بر کاغذ سفید نوشته \*

از شادابی رقم سبزه کشته \* رباعی \* آنها که سر کلاه بکش  
 و اگر دند \* عدد فصل بهار را تماشا کردند \* و اوراق زمین با خط  
 او داشت سری \* آرزو که هر نوشت کلاه کردند \* دیگر \*  
 شاخ قلمش سپیده بهاری دارد \* فردر قلمش بنفشه زاری دارد \*  
 طاق دوات بهر کلانست خطش \* از خامه همیشه خار خاری  
 وارد \* خطش به تک هم چون خط روی بیان \* در پیچش  
 حرفش مرده چون بوی بیان \* در شبوه انداز و اداهر سطرش \*  
 انگشت نمائش چوای روی بیان \* دیگر \* هر جا قلمش پای نهاد  
 خواب رود \* خط از پی او بر نکت محبوب رود \* پیوسته بر تود  
 قلمش نامه شوق \* بی سعی کبر تر بر مطلوب رود \* مقام  
 شناسی اقتضای کند که مطرب زبان را بر صدای تعریف  
 بزمش بنوا سازد \* و قاعده دانی فتوی میدهد هر که توانی  
 خامه را پیاده پیمای توصیف عشرتش سر بر اه گرداند  
 مژگانه دوات را گوش میدود و انگیزی آتش می بده \* و  
 انجمن صفح را کوه دل بر سیدستی کو چک و بزرگ  
 حرف نه \* رباعی \* جای که بساط بزم او می افتد \*

که دون بمیان رنگ و بومی افند \* نادان حشر اگر  
 و دود طفل نگاه \* بر ساز و می و جام و سبومی افند \*  
 هر جانب کاشن کاشن برک شکفتگی بر سرهم ریخته \*  
 و هر طرف چمن چمن ساز خور می هم آمیخته \* شیشه های  
 شامی از میکنده فلفله صبحی لب ریز \* رطاهای کمران  
 یزد و باد و نم صوری سبک خیز \* در کارگاه غمخانه بی پای  
 خم رفتن مر که در اینغز خود رانی \* و در شغل می از پیانه  
 گرفتن دست سپور امزه گیرائی \* و از نهایت  
 امانیت داری مردمن قرا به قایم \* و از غایت خون  
 گرمی رک کردن صراحی ملاسیم \* بصفائی و خرد ز چشم  
 قدح سرشار دیدن \* بصدای شکست توبه کوش میانه  
 بالابلال شیدن \* لب ساغر در انداز آمایش شراب \*  
 و بان تاب زن گرم نمک جشی لذت کباب \* نقل  
 پاده شادمانی خالی حور است \* و ظرف مایه  
 کامرانی طبعهای نور \* بهجوم کرشمه خوبان راه ز  
 \* و پاکبخت عشوه بتان نقش رندی نشسته \*

بطاشراب بدام افتاده باطعشرت \* تدر وایاغ بقفس  
 ورا آنداده پنجه رنجیت \* بارعی \* در بزم کشش فرس شده  
 انگاس کلان \* افروخته شمع لاله از آتش مل \* استاده  
 هزار سرود در جای خواص \* ساقی شده طفل غنچه مطرب  
 بلبل \* دیکر \* ساقی همه کس را می انگور  
 دهنه \* مطرب همه را چاشنی شور دهد \* بر کانه چوین  
 که ایان درش \* کردست زنی صدای طنبور دهد \* ساقیان  
 خورشید لقمان سحر خیز بنمایش نقل و می \* مطربان  
 ناهید صد اشب نشین نوازش چنگ و نی \* پیاد  
 دامن ساز آتش جلوه رقاس افروخته \* و بر نیش  
 سوزن مضراب تار پرده بریکه کرد و خه \* ارشادابی  
 نغمه موج و طوبیت در انداز باوج رسیدن \* نواز  
 سیرابی زخمه چوب ساز در مقام سبز گردیدن \*  
 به لرزانی سرود هندی اهل عراق در سالک عشاق \* و بجویائی  
 ترانه خسروی عبده القادری سرشته آفاق \* قوالان چون  
 بهائی موسیقار پهلوی هم استاده \* در دست و بلندی

مهر و دیگه کز نوخت افتاده \* با و از زیر و بهم نشناخته  
 را می طلبند \* و باند از در میدان غم دست بر هم میزنند \*  
 به مقام نغمه نزد پیکر از آهنگ بسوزد \* و به بحر اصول  
 آشنا تر از موج برود \* نغمهای بیم رنگ تمام اجزای سازک  
 ادائی \* صدای راگ و رنگ ساز برگ روح افرائی \*  
 دست و زوایر اهل ساز \* از جلاجل گوش بر آواز \* طنبور  
 به پیما یکن نغمه رنگ بست \* شب و روز کانسر خود می  
 در دست \* کمانچه بیک پیر راست ادا \* شکار اکن  
 هزار طایر صدا \* خشکی استخوان مبینه عود \* مغز  
 و آتری نغمه داود \* بر بطار اسرا گلستان عنابی ساخن \*  
 نشان بر کیننی مهر و پروا خن \* با آتش افروزی فغان  
 در باب \* طایر هوش از باب گوش کباب \* قوازه تر صدائی  
 نی \* کوکب ابشار میدانی می \* چراغ در او چه با مطرب  
 شستن \* کیسو بمضرب اب شانه کردن \* بزرگ و کوچک  
 همه موسیقار \* لشکر شکن غم روزگار \* زخمهای رک  
 مار قانون \* از مقام ترنم شفا برون \* بلبان را نسیب

بر پرده خوانی مستودن \* بر فرد خدا افشان غبار  
 نمودن \* ریخی که نغمه چهار تار \* نواخت مرغور ریزی  
 جویار \* از غنون از جوش بر کاری زخمه \* لبرین  
 چندین هزار نغمه \* تار جگر را در هر مقام \* صدای  
 موج زوغن بادام \* گوش کبر بصره ای طفل مندل  
 \* علاج پذیر تر از درد سر بسندل \* مال کف تا سقم  
 بر هم می ساید \* که ساز نشاط ازین بیشتر می یابم  
 \* مسوی \* صدای مطربان با نغمه ساز \* درین بزم طرب  
 که دیده و سنار \* برقص افتاده بر شو شوخ و شنگی  
 بکار دلربای تیز چنگی \* هر رنگین دهن از صوت نی نی \*  
 چونین از سرودی قلقل می \* اصول شاهان رقص  
 پرداز \* دو صدول می باید از یک آواز \* زد دست  
 افشاندن رقص و لکس \* در میده از چراغ صبر آتش \*  
 زیهوشی که از وسافتی است \* که گاه قدح را بر دم  
 از دست \* نذر و نغمه در بر سوید بر داز \* کسب استیانی  
 از شاخ آواز \* ز بسین تا آسمان در راگ و رنگ است \*

خوشی را مقام جلوه ننگ است \* اصول و اثر و  
 و حسن زیارت \* شده هر یک هم چون برگ لاله \* غوج معنی  
 آراسته \* و سیدان صفت شایسته \* و عالم خامه افراشته \*  
 یعنی تابوی نعره صف رزم شد وقت ترکنازی ناطقه  
 است کاش قبل ازین از کتاب این فکر بدایری گفتار بر می  
 خورد \* تابع زبان را در صفه دی بیان ترسیده ترسیده  
 بکار نمی برد \* مرد آزما یا بنکه پله شبنم عشق را دیده اند \*  
 و در پیادی با هزار سوار سنجیده اند \* اگر شب رنگ  
 عصمت بر هفت خوان فلک میساخت \* دیو نسفید  
 صبح را بر وز سیاه شام می انداخت \* بر عقل شمشیر  
 رنگ و چو دضم را از چار آینه زدوده \* بتقاب خدنگ  
 صید جسم و را از دام زره روده \* تیرش چون  
 از ادکان در قید از همه چرخ گزشتن \* و تیرش چون  
 بگردان در بند از همه چرخ بریدن \* زبان خنجرش خراز سپیده  
 معاندان گویا \* گوش سبزش بصدای شکست مخالفان  
 متوا \* بنماید رزمش اگر دستم دست می برد \* از



بسیار خوردن زخم با ملامی مرو \* مروی طبعان و در  
 قدر پخت خشک شدن به نیز حاوی تقریر مجبور \* و شکسته  
 نویسان و در تو طبع صلح برستی نجر بر مشهور \*  
 ضایع کندش اگر بنا بر عکسوت می افتاد \* دام عبرت بگرفت  
 بهر می کشاد \* در پیش و محس جلقد مرغ را قایمی حریر  
 بکلسا \* و از سایه گردش سرگردون را هم نشینی نقش پا \* زه  
 گمانش در صف رزم پس نگر دیده \* برای پیش و دیدن  
 همه این کشیده \* اگر چون آفتاب با دست برهنه ساخته \* سلاح  
 پوشان را چون سایه بجاک یکی ساخته \* بد نسیم هشتادش  
 کاهل بهر دهن تفنگ \* و بشیم صلابت صدای  
 خموشی بر لب خدنگ \* گوهر شادابی فتح پرورش دیده  
 ابر \* حمایت یافت بهر رخ و دلی ظفر تربیت یافت \*  
 خورشید رایت لباس جنگ ناز گرا از برگ نترن \*  
 و دست شین برهنه بر از غنچ سوسن \* زمانه زیر دست  
 شیر این زبردست \* روزگار بهوشیا و پایال پیلان  
 برمنت \* از سیاهی لشکرش و اوت فلک لب ریز \*

از یورسن سپاه سنان قلم عطار د سر نیز \* مسنوی \* علم داری  
 کند بر چیش و کیوان \* چو اید صاحب عالم بیدان \* ز کوس  
 فتح غلغل هزار گرد \* نفیر و کرنا د ساز گرد \*  
 شود گردش علم در جنگ جوئی \* دهد تیغش نشا از سرخ  
 رودئی \* بر اعدا خود بخود دافتد کندش \* مقام ناغش داند  
 بسندش \* سنان در دست او مار ایستد بیجان \*  
 که داید مهره از پشت دلیران \* نی پرش ز سنان  
 جنگ واقف \* سری دارد آهنگ مخالف \* خد نکش  
 می جود از پشت آهن \* به غم از سخت رویهای دشمن \*  
 اگر بقدر بزرگی وحشت و مردمی و مردش بنا کشته  
 شود \* زبان هرک در خبان و نفس باد بهار آن از درازی  
 پنجن کوتاهی خواهند کرد \* اولی انست که در چمن ابرائی  
 محبت با خصار پردازد \* و کل دغا را بدستیاری این زیب  
 شاد اجابت سازد \* مسنوی \* تابو دیر وانه و خورشید  
 و درشش جفت \* شمع اقباشش چراغ افروز  
 خمرگاه باد \* در غم میدان هستی از بلندیهای نخت \*

دست دوران از رکاب دولتش کوتاه باد \* بی تلاش  
 سیرگردون در میان خاص و عام \* کمترین بند گانش  
 رالقب حجاجه ناد \* در بهارستان عشرت خانه اش برگ  
 خزان \* روز خورشید سخن کو چون شب دلخواه باد \* و  
 بهر جانب که آرد در میرابستان و میر \* صد هزارش بلبلی طغرا  
 لقب همراه باد \* بسم الله الرحمن اعیم \* مشابیه  
 و بیعی طغرا نسبت به نعمات عند لیسان گلشن اعجاز رسانیده  
 و باویزی گفته نواشته متعلقان در قمریان سخن سنسوخ  
 که ده بنده \* موسم آن شد که مینار اک هندوی مهر کند \*  
 شاخ و برگ خشک را از آب ترخم تر کند \* غنچه بنشیند  
 و در آنو در دبستان چمن \* هم چون طفلان بر همن پیه  
 را از بر کند \* نترن چون شاشتر خوانان همیگر دو  
 ز دین \* که ز روی مصحف کل یک سخن باور کند \* میدهد  
 ریجان بدستش شش بارنده حسن \* چون قلم را  
 تر بکس از بهر کتابت مهر کند \* لاله جنبش می دهد  
 در هر طرف ناقوس را \* ترسم آنرا از صدایش گوش

کل را اگر کند \* اگر بود ز بنی چنین از ناب حسن آشفته  
 \* سو منافی طرح آتش خانه دیگر کند \* چون نشیند  
 بر لب جوهند وئی ز نار دار \* سجده باز دیدن ز نار  
 نیلوفر کند \* شوخ سوسن را بکو دل می ریا بد  
 قشقه ات \* ذات رجوت است ترسم دست بر  
 جدم هر کند \* بلبل طغرا القب نو کرد طرز نغمه را \* طوطی  
 گو نادمش را بر از شکیر کند \* هیکامیکه دارای هند  
 سبز پروری یعنی جهانگیر بهار هزار صبر و کُنایسمان بر آورده \*  
 و بمحرای شکست خزان عام و خاص تمکانه چنین را  
 از شریعت خور می سرفرازی نمود \* و در یکجانب  
 مها و تان شمال بیلان آب رفتار سحاب را با نظر  
 میگذرانند \* و در یکطرف جابک سواران صرصر  
 اسببان آتش کردار شفق را می گردانند \* از اهریان  
 صبره تا پنج هزار دین اشجار بمیرتوزکی باغبان بجایا قرار  
 میگیرفتند \* و از خورد تا بزرگ طوبی زادان در بار  
 بهواداری نسیم کورنش و نسیم میگردند \*

اعدا دولت و تاج از نسبت نور و جلال و خورشید  
 در پیشه است کفایتی بهر سو بیند و آیند \* و آصفیاء و سرور از  
 منتظر فشدن بارگاه سبز آب خود می و در جوی  
 طریقت می دهند \* مهتاب خان مادر و آن بیجهت  
 مهر کشتی بار چو ثمان دریا جبین نمی ساخت \* و اعظم خان  
 گدازم بنا بر بی حاصلی بمنزلان شقایق نمی پرداخت \*  
 در دولت خان چنان از بسیاری جوهر پای سرستیزی  
 بر شان عرش می نهاد \* و پردل خان صندل از تاب آوری  
 از خم پنجه خود می بر تیغ مریخ میکشاد \* و از نهایت اژدها  
 لعلاتخان شمشاد بر چند شجره بجانب بر می آورد کسی  
 نمی دید \* از غایت هجوم تهور خان عمر عمر چهره دعوی  
 شجاعت نمی کرد و اهدی نمی شنید \* مسیح الزمان صبا  
 گوشت بر امر جان تازه بقالب تر و خشک و میدن \*  
 حکیم خادق نسیم چشم بر آه حکم عمر و دوباره بر رخ شجر  
 و بر کشیدن \* حیات خان ابر در خدمت آبداری بسکه  
 و تازه کردید \* از هوادار پیش نهال کردگان حضرت

خوشخامیر بید \* سید الملوک برق دار شمشیر  
 برداری از بس ته تیر بود \* چشم معبده نیشانی سراپا  
 تیغ می نمود \* روشن قلم مرکن چشم بر چار حد و باد  
 چمن داشت \* و از دوات زارین برادران سیمین  
 واقع می نگاشت \* بر سبزه انداز خان بید تیغ ز مردین  
 غلات عنایت فرمودند \* بقدر اورخان سقید از خرگاه  
 فیروزه باف اکرام نمودند \* کمان داران شاخ گل  
 چون از تیر شکر خزان رو تافتند \* هر یک صد لعل  
 پیکانی غنچه انعام یافتند \* سواران صد برک بر یک  
 اسب بمنصب صدی ذات نهال عهدن \* دیادگان  
 بنفشه با فضا ماهیان نگاشت مر سبز کشند \* یک ناز ریاحین  
 به پابجیان سبزه بدویتی خرمی مر فراز گردید \* و  
 بهادر قصبایان سه بر که بیار بسی شکفتگی رسید \*  
 شاه چراغ لاله از خدمت شمع چراغ گل چین مرخ  
 زدن بود \* و خواهر مشکین ریحان از تحویل خوشبوئی  
 شامه صندل می نمود \* مامک صبح نترن بر طاق چینی خانه

شاخسار کاسه فتوری می چید \* و خوابه ملج ز بنق  
 در هند و قنده بونه عرض مرصع آلات می دید \* عمالان  
 قوای نباتی بجهت تصرف مواضع خور می مرخص بشوند \*  
 و به شقه داران نشو نما به نسق بندی اماکن شکفتگی مامور  
 گشتند \* بفضبط کستری در الهلک چمن فرمان شد \*  
 که زبان نافرمان را از قفا بر آورند \* بناموس پروری  
 تخمگاه گلشن حکم رفت که عشق پیمان را بر دار منصوری  
 گشتند \* اگر چه از شاخ عناب هر طرف هند دار خونی  
 می افراشته شد \* شیرین زبانان نیشکر هم جو طوطی  
 بر ادعاشق دل بسته شد \* غزل \* ز عشق نیشکر  
 در بوستان بیداشود طوطی \* بمنبع باغبان از بسیر خود  
 می داشود طوطی \* که دانسته در کیش و قاز و نیشکر  
 دوری \* ز غفلت گریز دیک کل رعنا شود طوطی \* لباس  
 محب بزمی پوشد بر تک خضر پیغمبر \* هر دگر مقصد ای بابل  
 میباشود طوطی \* بیک چوکی خود در باغ هند قصر زمره را \*  
 در برگ نیشکر چون حایان آرا شود طوطی \* بطوطی

نیشکر را چون نباشد کوشه چشمی \* که میریزد  
 مشک در وصف او بر جا شود طوطی \* ز عکسش آدم  
 آبی تواند بزمندی شد \* چو از صحن گلستان بر لب  
 دریا شود طوطی \* بجائی نیشکر هر لخته تخم اشک  
 می بارد \* ز تاثیر خزان در باغ چون غنما شود طوطی \*  
 نخواهد از چه بندی نیشکر را بیدر کپی \* که از نکر از آن  
 لبریز معنی شود طوطی \* پریده ناف او را داده از گنبد  
 عجیب نبود \* که در کوه آره بیند سخن پیرا شود طوطی \*  
 نماید کرد قانون حاکم انشا درین بستان \* چو گاه  
 شمر خوانی و مکش طغرا شود طوطی \* در چو کینه  
 باغ خرات خان خیزی اگر دعوی دعوت شگفتگی بر خوان  
 نیشکر می چید \* تنگ ظرفان غنچه را بهمسایکی می  
 طالبید \* در شکفته راغ جعفر خان جعفری اگر نعمت  
 خود می در ظروف طلائع می کشید \* که سه چشمان  
 ناز را دیدن رنگش می پرید \* مسو فی نسیم بعرض  
 و نماید \* که چمن پناه شرف گل کا غنبری کرده \*



و سیاه را دوست نیاد و \* و امیر بطایح شجر از شفاع  
 شاداب وقوع گردید \* که از دفتر خانه گلشنش بر آویزند  
 و مکره خار دار ناختش را بپراستد \* و مر و اریه یکم ششم  
 و محل خانه خوری عرض کرد \* که سربلایان با صحن و سرین  
 از بام خواص پورای بوتیه بکوچه باغ در باز نگاه می کنند \*  
 از پیشگاه قهر که است انگیز بر لیغ شد \* که جلا دگلچین  
 مرستان را اند شاخه تن بخوار دی جدا کرد \*  
 تا پرده گیان غنچه عبرت گیرند \* و سیدی بر جان  
 از خون التماس کرد \* که از گریه ای می اند خون و  
 یک در بسته این بنده یک رنگ شکست بشود \*  
 امید که زبال گردد و خود را از بس در زمین تغییرات فرمایند \*  
 که برگ نازگی بلیه کرد و \* فرمان اسب جویان موج صد و کشته  
 که در مانگا بنزد پهن دست بسوس بیزی بگذارند \*  
 تا در جنگ زرد و یان شکر خزان سرخ رو تواند  
 کشت \* ملا بلبل فریادی شد \* که خواجه سنبل  
 دیشم تصرف بنواضی خفانه این دعا گو داینده \*

موزن قمری و خطیب ندروش شاهد اند \* که در این عمر زمین  
 او را از خلی نیست \* فرمودند که شهادت حجه و نشیمن  
 مشایخ را بر وائی اعتبار ندارد \* اگر تلمای بابل از جان  
 خود گذشته بمصطفی کل قسم خورد و حاجت بیل پیدا  
 باشد \* در غسل خانه باران واقع و کن دامن کوه رسید \*  
 که راجه خشک سال بر کنات خور می را مصرف شده  
 \* که در میان قوای بناتی را عمل نمی دهد \* قریل باشد  
 خان تاج خروشن و خجمر خان موسن و آتش خان کلدار  
 بر آب سپاه رطوبت بیجاگ او فرستاد \* خواست  
 که بگیرد که هستا لچیان رعد و برق اندازد و سیلاب و یکه  
 نازان قطره و دلاوران جباب وزره پوشان موج و بیخ  
 آنکامایان جوینار و بنزه دایدان فواره و ترکش بندهان  
 آبشار از هر طرف بر سر او ریخته آن بی ابر و را بخاک  
 میدان رزم یکسان کردند \* بمحرای این فتح هر یک را  
 منصب خور می اضافه شد \* و ساز و برگ نشاط در بازارگاه  
 چمن تازی دیگر پذیرفت \* کلا و تان طیور و در سر و دتجوانی

بدستگ زدن بال از تکاب نمودند \* لولیان ریاضین  
 در رقص شادمانی با عول کونا کون گفت کشت و دند \* اند  
 منزل باد طهر آوازده روح افزا بر انگشت \* و از تال  
 برگ نیلوفرانده بلند صد ابرهم ریخت \* کمانچه شاخ کل  
 به تیر موج هوا بنوازش در آمد \* و چنگ طره سبیل  
 بمضرب جنبش صبا از ثما موشی بر آمد \* تاز کی صوت و صدا  
 در دلت آسمان پیچیده \* و رنگینی برگ نوا بر نی کنگشان  
 و دیده \* الحاصل در چنین هنگامه که شگفتگی و نشاط  
 کشمیر بخاطر نمی رسد \* تا بقرین نفس چه رسد \* یکی از  
 دوستان نسخه فردوسی را بجهت صحیح نزد این  
 فی مبرورک سخن فرستاد \* چون عند لیب بر حاشیه  
 مصحف کل نوشته داشت \* و طفل غنچه برای حفظ کردن  
 پیش خود میگرداشت \* هر دو بمقابله آن پرداختند \*  
 از بس غلبه بر آمد توانستند صحت داد \* معاوم شد که  
 درین تصنیف کاتب را زیاده از نصف دخل است  
 \* آیات \* طغر از کاتب سخن خود چو شکر و \*

عیسیٰ مکن که دیده فقط در رقم از و \* زمین میان اگر  
 به مثل کتابت شود کف \* خواهد کناره کرد و چون  
 قلم از و عیسیٰ بنی عبد الرحمن احیم \* یک ناز ان میدان  
 بقدر از دولت سنایش با صری و لیر گفتار اند \* که  
 بهر دگاری فوج مکر متش اقلیم کنایان را فتح و نصرت  
 روی نمود و می نماید \* و نصرتان شهر سنان تحریر اند  
 برکت نیایش فتاحی سریع کردار اند که بر ستیادی  
 تکلیف مرحمتش ملک ستایان را قلعه مقصود کشاده و می  
 کشاید \* خصوصاً بر افزانده لواسی عالم ارانی \* و لشکر  
 کش عرصه جهان کشائی زینده تیغ و درخش \* سلطان  
 مراد بخش \* که خیاط ازل قبای شجیر شش حست  
 کبریا مت او بریده \* و طراح قضا نقش تصرف  
 هفت کشور بنام او کشیده \* آسمان را از خست  
 اسنادن زمانیت \* که زمین در جانش تواند دید \*  
 و سیاره را فرصت نشستن وقتی \* که توانست در  
 در کایش تواند کردید \* طرب تمام شجاعتش گمانچه را

بقانونی نکرده \* که زخم نیر بمخالفت نرسد \* و مغنی بزم  
 حمایتش و فدا بر بردستی نتواند \* که اصول ثقیل  
 خفیف نشود \* از بیم عقاب عزمش تدرو نورشید  
 در خار بن خطوط شعاعی که نجهت \* داز و هست قلاب  
 جزمش مایه هلال بدامن دریای اخضر در آویخته \*  
 در گلشن عدالتش موم خزان نو میانی شکستگی رنگ  
 گل \* در چمن عنایتش باد مهرگان تر و دست مشاطگی  
 طره سبیل \* محرد مشکوهش اگر بنوشش مهر سخن  
 پرواز و سرخی شفق را بالیه سحاب در دوات  
 اندازد \* از تنه سیل عطایش حدف در پناه عمان  
 صرا نداخته \* و از دلیری خیل ستایش زرد را من  
 آباد کان رنگ باخته \* مختصر رای منیرش با مطول و سبع  
 شریک اندازد \* و قواعد روشنی ضمیرش با مطلع آفتاب  
 همشیرازد \* نسیم خلقتش اگر نموده این سلاطین را \*  
 قبا ی شاهد گنجین وارثی آفتاب \* و از رنگ المیزی خوان  
 اسانس هفت طبق زمین کونا کون \* و از عکس

پندیری انعمت الکریمش نه طریقه خوش خاک بود قاصون \*  
 بر آتش کباب پزیشش منقلب آتش در کیم فضا \* و بر  
 خور بر حبه آن از دستش بجا هفتاب شکفا \* پنج عالمش  
 مهر رفته دار نصرت است \* و بیه چرخش در کره بسته  
 ظفر \* شکست خامه شکر نویسن محال \* و رنگ شدیه  
 کس سپاهش لا یراں \* کاغذ جنگ نامه اگر توپا گردد \*  
 حرف ثابت قدمیش از حایحی بند \* سپهر به پشت  
 کر میش از تیغ رو نگر و این \* و سنان به یزدنیش گل  
 زخم پر و رانده \* کس تیغش تا بر آب تاخه فوج جناب  
 حوصله باخه \* مقطعات \* رخس اقبالش نه الود غم  
 ز آتشگاه رزم \* گرنایه از هر پروانه اش برکت توان \* شست  
 آردا خوش نما باشد بملکیری به تیر \* غیر دست او نمی زید  
 باغوش کمان \* جوی تیغش که بگذارد عناعر بگذارد \* آب  
 می گیرد حباب آسمان او در میان \* هم جواد مروند از او  
 و در چمن زار شکوه \* اول شان عالم نانی صاحب قرآن \*  
 ظاهرش و از برای انقلاب شهرت \* صف

کشید و گفت غم در گوی خدایا شنوای من \* بهش دایم  
 را نمی گیرد کسی چون آفتاب \* از دلی تلمیحیر عالم تر کجا  
 گم و دروان \* از جمله آثار همیست سبائی \* و دلایل  
 ضابط قرانی \* تسخیر ملک بدخشان و فتح دیار بلخ  
 است \* که تحت نشیمن روزگار \* و تاجداران نام  
 دار \* سالها از عهد آن بر نیامده اند \* به نیروی اقبال  
 و بانی \* و تائید دولت یزدانی \* در اندک زمانی بجز  
 وقوع بیست \* آنچه وزیر عزیمت خانه باطن تقدیر موافق  
 مخفی بود با حسن و جوی در پشتگاه ظهور جلوه گر شد \* بمحالی  
 از مفصل واقعه انکه تاریخ ساج ذی الحجه سنه ۱۹۱۰ جلوس دوم  
 شنبه مطابق است و نهم بهمن ماه الهی که با اتفاق انجم شناسان  
 و الالکاه \* و ساعت پیمایان دقیقه آگاه \* اشراف اوقات و  
 استعداد مزبور بود \* رایات خورشید آیات از دار السلطنت  
 لاهور بصوب توران نهضت فرمود \* و عساکر بهرام  
 مناظر در رکاب فلک اتساب کوه و دشت را فرو  
 گرفت \* که در کمره سواران نیز جلو \* و صفای صفت

پیاوگان سبکرو \* و منهای صبح اسپان عراقی \*  
 و آواز جلاجل ایلان کرناجی \* موج کمان ترکش زندان  
 قدر انداخت \* و برق سنان تیغ از مایان یک تار \* و و بد  
 بحر و علم ثابت قدم \* و طوطی کوسل و کمر نای را سحر  
 و م \* طوقان ز سبزه شیر و رشتن جفت بر انگلیخت \* و  
 سیلاب شورش بهفت اقلیم روان کرد \* و اناقه  
 نویسان رکاب بدولت سبایی لشکر از مرکب یک عالم  
 منبغی گردیدند \* و شاطران پیر جلوه برکت غنایه عسکرو  
 غنایه غنایات از کوشش هوشن خود کشیدند \* و سمرغ فتح  
 از شقه لای صاحب قرانی شان پرافشانی آموخت \*  
 و همای نصرت از پرچم رایت جهان ستانی فرمال  
 بختانی اندوخت \* زحل هند و نژاد از مسیح شهاب کمر فیه  
 بلباس همعنائی و جبهان در آمد \* و مرجع ترک نهاد تیغ  
 هلال بسته بهشت همگانی غنایان پر آمد \* و خورشید از  
 صبح و قیغ خود در سبک طرادان لای جهانگیری  
 افرات \* ناپدید از دوال ماه نو در جر که نقاره چیان دام



آستان و انوار خفت \* فغانی مشرق از کسرت قوچ  
 میسند چون چشم لعل افغان \* کشت گردن \* لهرای مغرب از  
 ابد دایم بشکر میسر و چون دل معاندان \* و استعیت  
 نه فیهید \* سقامان از پیش و پیش در آب باشی  
 قایم مقام ابر بارانی \* جود از ان از حب  
 و در است در صفت آملی نایب منایب ترکیب داده  
 و از ار \* غزال \* کرده گل سبز و شمشیر به صحرای  
 و سپاه \* جان و جان سپهری شد لب در یاز سپاه \*  
 بنزه انگشت نمکست بنایت قدمی \* چون سوار افتد  
 هم جو علم از سپاه \* تیر که غصه من خود بفرمان می آید \*  
 تن خود را چون کان یافت توان از سپاه \* گردن را داشت  
 تخی داد و هم ساز حدال \* شیر آسمان مجدل کشت که سپاه  
 از سپاه \* رشته دیده خود را چون زره روشن  
 نایب \* یافت چادر آینه هم دیده بیاز سپاه \* حله شد در  
 در پیش چون سپهر کرد و ن سبز \* بیکه شد تازه  
 دل مغرب که آرد از سپاه \* کاکم از جوهر شمشیر نشان

ضیاءمیان رو داد و کنار پل شیر لقمان زول اجلال  
 واقع شد \* از برکت قدم نزهت لزوم رود خانه را  
 آبروی دیگر دست داد \* و مرز بین پنجاب بشش  
 آب علم گردید \* قبه بارگاه سلطنت عظمی ابرسیاه چادد  
 آسمان برق شکوه زد \* و کشاوی سرایر ده دولت  
 کبرای بر صاحبان سیلاب میدان رفعت سنگ نمود \*  
 از گوناگون خیمهای عساکر هر طرف عکاز افح هویدا شد \*  
 و از رنگارنگ نشانهای افواج هر جانب نخلستان ظفر  
 پدید آمد \* و در بخشش زر و کوه در میان بکنار گریخت \*  
 و در پله انعام و اکرام حسانت میزان عاجز گشت \*  
 تهنیتی کورشن نکرده که سر فراز نکرده \* ویردلی بدر بار  
 سیاه که خالی باز گردد \* شام بقویت سیاهی شکر  
 تاریکی بر آینه خانه کیستی ریخت \* و دروشنی دست و پا کم  
 کرده از دروازه مغرب بیرون شتافت \* و هنگام  
 خام بصیبت خاص انجامید \* و از پر توشتهای جهان  
 افروز چراغ انجم روشن گشت \* و بساط طرب

و عیش آراسته شد \* و ساز برگ نشاء و عیس بفرستد  
 آمد \* بسوی \* برون تاخت از شیشه کلبانک می \*  
 خموشی گریزان شد از بندنی \* پیاله به چشمت زد  
 کشت گرم \* ز جوش ادبسته شد راه شرم \* نقاب  
 رخ و خمر ز فناد \* بهر یک حرفان دو صد بوسه داد \*  
 دلت از حلقه خود در کوشش زد \* صدای معنی ده هوش  
 زد \* مژداری بر انگشت تار باب \* که گردید انگشت  
 مطرب کباب \* معنی ز طنبور شد گرد آزار \* نگر دود چرا  
 فوج بغم خوار و زار \* بقانون شب زنده داران راز \*  
 در بزم ششم تا سحر بود باز \* ز و دیگر که قناعت سفید  
 صبح بدست یادی فراش و دران کشوده گردید \*  
 و آفتاب چشم مالیده از خوابگاه مشرق بالای جویین  
 سپهر در آمده \* قریه فضل آباد بسر اوقات عمرش  
 سمات متحیم شده \* دوازده خیل و چشم ملایکه ششم کمره  
 خاک مرثیه عالم بالا پذیرفت \* سپاه بی مثل بمثل بمثل  
 قرار گرفته \* و آرد و بازار باقریه قرینه بقرینه افتاد \*



نگردیده بچشم نور و زوی و بزم سال فیر و از ی اشارات  
 سعادات بشارت پذیرائی صد در کشت \* فراشان  
 در افراختن شامیان های صبح لقبا باستان سائی گفتگوشوند \*  
 و خادمان در کتردن فرشه های عمرش پیا عرض و طول  
 زمین برهم پیوندند \* از عطر انگیزی مجمر بوی نشاط و در  
 شش چست پیچیده \* از نثار یزی ها غمر رنگ عشرت  
 پر روی هفت اقلیم دیده \* ساقی با آتشکاری آب خشک  
 واد تر دشتی داد \* مطرب بخواندن عشاق نوا تب  
 بفریاد کساد \* تدو قدح پیشاپیش بطمی بر پرواز  
 نشاط و آید \* و چوب و دواز خار گل نغمه بناخن  
 مضرب بر آید \* بر بط و گمانچه بقانونی کوک نگشت \*  
 که بوی چنگ در میان کنجه \* و ریاب و طنبو رید گیر  
 نواخت شد \* که فی انگشت اعتراض نهد \* از طغیان  
 فوق خنده دندان غنائی موسیقار به قهرقه کشد \*  
 و از هیجان شوق نبض فسوده خود بقصد کردن انجامید \*  
 و آب و تاب رطل که ان صدائی سبک و خانه برهم

رنجت \* و سیر و نیم سیر را ک و رنگ نشان  
 بر همه آید بخت \* از راست مرکی آرد از نقش مخالف  
 در عراق نشست \* و از بلند صدائی ساز آهنگ  
 پیشابور به ججانه پیوست \* ایات \* یزدق جشن  
 نوروزی نقاره \* کلاوا صوت غزل کرده باره \* نفیر  
 که ناکت تند دم ساز \* سرودی زیر و بم شد هر طرف  
 ساز \* قصه شاهدان لاله خسار \* نم از بحر و صول آمد  
 بگلزار \* ز آتشگاه میا شعله سرزد \* خود چون دودا  
 بجهنم بدزد \* بگلک سبزه بر اوراق لاله \* رقم  
 شد و خضر از راغباله \* ز آب نذر ترکشت خورم \*  
 هر جا کشت زاری بود بی نم \* شراب کهنه سال نو  
 مشکین است \* بهار و توبه قسمی از جنون است \*  
 بعد از فراخ جشن نوروزی \* و انصرام نشاط اندوزی  
 \* رکاب بهار انتساب بر سبزی شاه را عزیمت  
 پرداخت \* روح پر فوج مراد اهل حال بابا حسن  
 آید ال که از خاصان درگاه ابی \* و از مقیمان طود

آگاهی است \* دوسه منزل استقبال نمود و نه نوید فتح  
 و ظفر کوش کناره ضمیر الهام پذیر کرد \* سپهر عمارات  
 منقش و باغات دلکش آن عزیز عین که قطعه ایست از  
 بهشت برین میسرگشته \* بر نسیم اقبال شبنم اجلال  
 بر و خشک داشت گفتگی پر شکفتگی افزود \* صورتهای  
 و دلتهای رنگ بهت ادب شده کنارهش بجا آوردند \*  
 و چهارهای باغچه از سرکشی دست بر داشتند خندین  
 هزار تسلیم کردند \* شکوفه نوز سیده و سبزه تازه  
 دمیده سرت اغرای خاطر عاقل گردید \* و بهمن بهمن و  
 گلشن گلشن دل خوشی روی نمود \* و اندرین کجایی  
 سیر و تماشا سرچشمه را پایه دیگر دست داد \* و آب  
 میردش در جو شیدن گرم تر شد \* و ماهی با کلبه  
 اش زیاده بر خود بالید \* درویشان ریاضت  
 کشیده و پوخت پویشان بهتزر رسید و بدعو یز بندی  
 باز روی اقبال کف دعا کشودند \* و خرمن خرمن  
 زرد که بر دست مرده یافتند \* از ان مهبط فیض عنان

برقی نشان معطوف کشته \* کنار آب انگ که دریاها  
 در میانش برهم می غلطید \* بر آیات سبحان در جات  
 شاداب شکوه گردید \* مسنوی \* تعالی الله ازین  
 آب طربناک \* که موجش میکند هم چشمی ناک \*  
 چه دجله عالم آب است راهی \* ز طوفانش هراسان  
 مرغ و ماهی \* شده چون هر صبح از سیر کی صاف \*  
 کشیده هر نوش از قاف تا قاف \* شود که آب رودش  
 بسته یکدم \* نماید چشم آینه بی خم \* خرد هر چند در وی  
 غوطه خورده \* سر موده بیابانش برده \* نهان در موج زارش  
 گوه الوه \* ز آبش هفت دریا قطره چند \* با آنکه ملاخان قضا  
 توان از کشتی های آسمان بیت طاهای که کشان صورت  
 بر این کتاده پای موج پئی بسته بودند \* که عرضش  
 از طول زمان کوتاهی ندانست \* در جنب مویکب  
 غالب کوکب باز یگر از مدار فلکی نموده \* به ریج عبور  
 واقع شد \* و عشرت آباد پیشاور بسایه جاه و جلال  
 مزین گردید \* اصناف مردم باین بسن دوکانها گشت



کشودند \* و از نایش و آرایش بر بازار و باغ  
 فردوس کشت \* صراف بوده که درن پسته  
 در دایه دست برد \* خود را مالک رقاب سیه سفید  
 شرد \* بز از به پیچیدن اقرشه گوناگون پرداخت \* و  
 چندین هزار مختلف را یکجمله ساخت \* تنبلی به سن  
 پرک سرخ روی دست بر آورد \* لعل و مروارید  
 بخرن ز مردم در آورد \* بقال ماکولات سبک و  
 سنگین بر هم چید \* چون تراز و بهر متاع حرکت مید \*  
 دها از گریانه خوان بر سر راه نهاد \* و نیک و بد را بی  
 منت مان داد \* دوکان ماست بند چون پنیر سفید  
 گردیده \* و قنابل بشیرین زبانی بشود \* شاخ  
 نبات را سناش نمود \* و شیر مرغ و قلایه کیگ  
 بفروشد رسید \* سنوی \* دوکان می فروشی  
 لا لکون شد \* دل غم از نسیم باده خون شد \* متاع  
 خور می آمد بن بازار \* بهار آلوده شد دست خریدار \*  
 طرب می خورده رود در کوچه ها که \* ز بدستی در هر خانه

واکرد \* ز شادی چید و لشکر هر سوبه باطنی \* بر آمد هر طرف  
 پانکی بنشاطی \* و آن شیشه می باز کردند \* بقابل عینش  
 را آواز کردند \* قدح بانگ مغزی گشت باغی \* صف  
 آرائی طرب شد و ماغی \* کزشت ازین شاه نجت  
 قیروز \* شب مردم بعینش روز نوروز \* چون بسیاری  
 سپاه و کی کز رگه موجب پس و پیش افادن سوار  
 و پیاده و بار بردار گشت \* بعد از چند مقام را ایات  
 نیکان انظام باغستان جلال اباد را داد و خور می داد \*  
 و در یک فصل از دو بهار بهره مندی بهره مند گردید \* حمله  
 نشینان گلشن از غر فشاخ نمودار گردیدند \* و پردگیان  
 چمن بی بجایان هر طرف دویدند \* کیفیت زمین آبار را  
 نشاء باوه لاله گون بخشید \* و ملایمت احوال سنگ را  
 بساک روغن بنفشه و بادام کشید \* سایه تبرک درختان  
 آب روی زمره بر خاک ریخت \* و عکس شکوفه الوان  
 رنگ بو قلمون هوا آینهخت \* باشاره چشم ز گس گف  
 پاده پیمایان با عمر عهد بست \* و بایانی ابروی سبز

سحر تو به زاهدان در هم شکست \* بایان رعد افروز پر دانی را  
 باوچ ر ساینده \* و قمری در ترسم تحسینش باین غزل  
 مخاطب گردانید \* غزل \* کس ندارد و چون کلبا ملک  
 اسیری بایان \* زنده کشم ز سرودی تو نیمی بایان \*  
 فخرات آب حیات است جوانی آرد \* خضر خود شو چو رسد  
 مو به میری بایان \* سیرخ شد گوش گل از زمزمه رنگینست \*  
 نشدی سبز باین تازه صفیری بایان \* باغبان در چمن از  
 بهر فریب آمده است \* کرد و هد کل شو زهار نگیری  
 بایان \* بی زبان چمن ز مرده و دل دارند \*  
 مسک جانب ایشان جعفری بایان \* بسر کل و  
 بخوان تو به چمن به زم سخن \* غزلی چند ز طغرا با نظیری  
 بایان \* ز و ز و بیکر که دوران چیدن یا همین کواکب  
 و تراخت \* و در هفت چمن زیاده از یک گل جعفری  
 تکه است \* بطریق هر روز کوه و دشت از نسیم  
 در کاب نصرت تاب باج ستان سبستان چمن  
 شده \* و قبل از آنکه بیا و کان لاله از پیش آمدن سواران

صحن پیش نشینند \* در سرابستان کابل تا باده اران غنچه  
 پیابوسی کلکون اقبال مهر فرا داشتند \* رز بامان  
 چمن وز میداران کاشن تربیت نور می بهم شکفته هر یک  
 زان سعادت پیش کشی و قدر با اندازی دست داد \*  
 کل دزدی که در کمره غنچه داشت به جهت تبار بزرگت نیاز  
 کرد داشت \* ریجان سیاه قلمی که برکت شرح راوی  
 می کرد \* برای نهال شدن بدیه آورد \* لاله خنجر چه  
 که پیش انداز کرده بود \* سر قدم ساخته پیشکش نمود \*  
 نیکو کس کهر بانی که بجای مرد مکه می نشاند \* انشت  
 بر چشم نهاده به نظر کز رانیه \* سری صاف نرسن  
 شرف القیامت پذیرفت \* و کلبدن شقایق از فیض  
 توجیه شکفت \* با نقشه خط بندگی داد \* و سبیل  
 چهاروب کشی استناد \* الحاصل نسیم شوق او شمیم  
 ذوق غرمی بخش متوطنان آن مرز بوم کردیده \* و خضر  
 از بد رقه پیش خانه جاه و جمال شد \* هسکا میکه در  
 گوه سار بدیشان سپاه پهن با طعنه پرفت و چار آینه یخ

چه تشنگ اندازی رگزرگ و شیر افکنی باران مرگ  
 بود \* و لشکر بهار از ریشه دست تیغ سبز و سپر  
 نمی گرفت \* نوای آفتاب ضیاء از دست آباد کابل بان  
 کمین گاه ز مهر بر انتقال فرمود \* سوی \* ز بیم  
 برت آن گاه خطر ناک \* رمیده مردک از چشم  
 افلاک \* چنان در وی برودت با فشرده \* که  
 آتش و درون سنگ مرده \* پر و ز حشر گردد  
 چون ستاره \* ز تیغش آسمان بار باره \* دو و  
 گدازه بادش رو بدو زخ \* کند سر حشر آتشگری یخ \*  
 هر اسان کرده یخ بندش ملک را \* ز سر با سوخته روی  
 قنک را \* چه غم آن پرولان را زین شکر فی \* نمی  
 ترسد پلنگ از شیر بر فی \* دلیران کار زار بی ملا حظه  
 چون ابر پشته سوار رو بشو از کوه بر آمدند \* و در یک  
 طرفه العین چون سبل بهاری از هر طرفت بر پهن و بشت  
 بدخشان ریخته \* پسر نذر محمد خان سلطان خسرو که  
 خود را در آن مرز بین قهرمان الماء والطين می خواند \*

دانست که اگر این باد با سواران خاره شکاف دست  
 به تیغ ابدار کنند \* آتش لعل به خشان بجاک کی  
 خواهد شد \* تا چیزهای دیگر چه رسد \* گوهر سال خمر قدم  
 صافیه استقبال نمود \* دیو سیدن رکاب دریا نصیب  
 جواهر نصاب لب خود را مر جان کرده \* چون یاقوت شد  
 وز تر دهر رخ او دهر سبز شد \* و از ان لعلسان موکب  
 الیاس مشرب بدید به بر سمت بلخ شافت \* که  
 رنگ سنگ معدن فیروزه از نیشابور پریده در عقیق  
 زارین افتاد \* سنوی \* علم شد که نای رزم کشته \*  
 نشان داد از خروش اهل محشر \* نفیر از شکست ظریفی  
 ناله کرد \* می آشوب را از لب را کرد \* بقاره از صدای  
 فتنه انگیز \* ر بود آسودگی از خار همیز \* ز هر سو پیش  
 مستی ابر هنجار \* روان گردید بر دامان کسار \* در  
 اقلیم شکوهش بعد سالی \* نموده طاق گردون چون هلالی  
 \* زبان بگذاشته از لب هم چو پسته \* ز دندان یان  
 بر و دینل بسته \* از ان بر چهره خرطوم چین داشت \*

مگر وایم جنگ را در آسنان داشت \* و بر هر قدم قلعه و  
 در هر گام قرینه زیانت پذیر فضا تصرف گردید \* بنست  
 و یکمیر ماه الهی صبح پنجشنبه چتر آسمان پایه آفتاب  
 سایه بر دور شهر بلخ بر تو جهانگیری افکنده \* و لول کار می  
 فشاری و هیبت انگیزی علم دار و پندگ رفتار پیاده  
 و شیر حمکی سوار و کج آدائی تیغ و سیاهن سپر  
 و گردشتی گرد و بلند پروازی شمشیر و نشان طلبی گیر  
 و کاشکی گمان و مار پیچی کند و افهی زبانی سنان و  
 گردن کی ز بوزرک و نیش دهنی تفنگ و زبر کوبی تاپ  
 و وزیر جاقی میدان جنگ از لکان رایه نشت و پا کرد \*  
 بگنجایش زبان کش و و کوش بحر بیکدیگر دادند \*  
 و محمد خان سپاه باده خود را با فواج و تاج بران روی  
 نگاه سنجید \* و از زمین تا آسمان تفاوت دریافت \* که  
 با نهایت کمران جانی سبک خواهد شد \* گفت که هنوز  
 پناه جنگ بمیان نیامده خود را بکناری باید کشید \* باین  
 انداز با جمعی پریشان خدنی از شهر بصره افتاد \* که

پناه و ران ظفر توانان از هر طرف حمله آورند \* چنگار  
 نژادان را چون کار بسرا افتاد سستی نکرده با قیام  
 کردند \* و از طرفین دست با سلاح رسید \* رباعی \* بی طپش  
 ناله در بدنهای منور \* کردند ز کین و و فرق با هم بیکر \* افتاده  
 زبیکه طرح جنگ از بی هم \* شد باده صالح و صلاح  
 از هر سو \* از هر خصوصت پدید آمد \* و آغاز برق اندازی  
 شد \* صدای رعد تنگ بر خاست \* و رالباران گلوله  
 نو تیر فرو ریخت \* غنچه کلاه خود بر به بتسم بر آورده \*  
 هوسن چار آینه شکفته تر کردید \* شاخ گمان سبیل  
 گشت \* و کل سپر صد ترک شد \* کل چنان غر زمین رزم  
 دست بازی بر آورده \* از هر طرف شافحه سنان و بستان  
 افروخته بر زمین و عشق پیچان کند و یلو فرز و یلین و غنچه  
 زاعنون و ترکس شمشیر و زبان بقفای نجان و ریحان  
 خنجر بر یکدیگر انداختند \* از جویبار تیغ آن قدر آب برده  
 بر هم پاشیدند \* که سر خوابهای جان در اشیان زار  
 ذره از خواب جسته پروانه آمدند \* رباعی \* دشمن



ز سپاه خرد ابر سریز \* در گلشن رزم گشت هرنگ  
 ز ریز \* خون در بدنش نماند از بس هر سو \* تیغ از بی تیغ  
 خور و شیر از بی بر \* بفیل راندن مهاوتان و اسب  
 انداختن سواران و دلیر و دیدن پادگان منصوبه جنگ  
 بجائی رسید \* که خان مذکور شهوات شود \* و از فرزین  
 پند میر دست کشید و عابازانه رخ یافت \* و از عرصه  
 گیردار منهرم شد \* سپاهش بعضی چون مهره مضروب  
 و کیر شدند \* و جمعی بآلئه طرح داد و به بجزر خلاص  
 یافتند \* شهر بلخ که تختگاه افراسیاب توران بود بضرر  
 تیغ رستمی مستخر که دید \* و از نوارش کوس فتح با و از  
 بلند این ترانه بکوش عالمیان رسید \* غزل \* دور شاه تو  
 جوان آمد جهان را مرده باد \* شش چیت را آهیت هفت  
 آسمان را مرده باد \* سبکه صاحب قرانی در دیار بلخ زد \*  
 و شمنان کشتند غمگین دوستان را مرده باد \* تیر اقباش  
 پاند از ه بخار آگند یافت \* می شود از وی گذاره اند جان  
 را مرده یاد \* می شود از باد که زش تو یا البر ز کوه \*

لُجّه کافی نیست از بر خوام رخس او \* و وسعت آبادی  
 و یاد شیردان را مرده باد \* میبرد و داو بر سر قدال  
 برای تاش کند \* هر دو خوابد شد مستخر این و آن را  
 مرده باد \* میبرد از چین کند نصر تشن تا ملک روم \*  
 گنگر قصر خدیو ایروان را مرده باد \* سرخ روی کرد او  
 طغر امرایت و از قلم \* از طفیل بنسبت نامش نشان را  
 مرده باد \* بسم الله الرحمن الرحیم \* رباعی \* از بس غلط  
 است حرف قلموس فلک \* کشد بخون خط پری ز خان قابل  
 حک \* در هر ورقش اکبره بینی هند فصل \* سطرعی نشود  
 یافته بی نقطه شک \* از بسکه هلال ناخاتمه سناخ لیمعات  
 ماه را وار سیدم \* و او راق شبانه روزش را یک  
 بیک در میان سیاه و سفید دیدم \* اگر فخر الدین  
 دوران رقم سنج صفحه انصاف می بود \* بخطای سهو  
 لا قلم روی صفحه را سیاه نمی نمود \* شبیه سال گبری که  
 بی تصور و تصدیق بنظر تنگ در می آید \* فصولش از  
 ادبی صحت و معرفت در باب نقیض یکدگر می آید \*

چون کتابی زمانه قضیه اتفاق را مطلق نه فهمید و در وضع  
 تفاوت فصول هیچ باب متوجه نگردد \* اگر چه از  
 حاشیه قدیم بالا تا شرح جدید بدو مرتبه توضیح انداخته \*  
 لیکن ملا جلال کینی بمن مستقیم کشفی که حاشیه برداشته \*  
 ملا کم سواد شام که تفسیر بلضادی صبح را ندیده \* آیات  
 صاف دلی چگونه خواهد فهمید \* و ملا تباریک فهم شب که  
 ظلمت العین مهر را نشنیده نکات روشن ضمیری  
 چه قسم خواهد سنجید \* اقلیدس روزگار در تحریر و ایراد  
 افلاک بقواعدی تارخیال بر هم نشافت \* که ملا قطب  
 گوشه نشین اگر بمطالعہ چون مجوز تباریک شود در مشر  
 تواند یافت \* ملا مرکز نکته یاب از نهایت غلط بمیان شرح  
 مواقف ارض در مانده \* و ملا مشرقی و من و راز از  
 غایت سهو و شرح مطالعہ افق را آهسته خوانده \* و ملا سہای  
 خروده بین در مقابله اشارات ماهیہ بمقائونی بسیار و مانع  
 حوزی نشد که شفا پذیرد \* ملا عوائی فریادک در جسد  
 مطول کنگشان بخوی عمر صرفت نکرد که بی اجل نمیرد \* و ملا

را اس گمراه درسی فصل منازل فتح الباب تدقیق بدیده  
 \* و بلا ذنب کور باطن در اثنا عشر پر پر و ج قلعه ششاس  
 تحقیق بگردید \* مذہب صحیفه کرد و این اگر نقش کار  
 میداشت \* سر لوح زراعت و دوشمس را بی طرح می  
 نکاشت \* و مخدول جریده انجم اگر بر یک هر آبی مسخورد  
 \* در جدول کشی مدارات لونی بکار میبرد \* وصال مرقع  
 انسانی آنقدر سریش لی یافت \* که افراد متفرقه خلق را  
 خوب بر هم چسباند \* و مجله کتاب عصری چندان مشوا  
 میدید که جلد گیمختی فلک سر طیل دارد که داند \* صحائف  
 قسمت پیش از آنکه مصحف بغلی آفتاب را برشته  
 شعاع جز نبندی کند \* بسی پاره دلم را بتار آه شیرازه بسته \*  
 و کاغذ کیر نصیب قبل از آنکه ورق آبی سیاح را بشور بای  
 و یک بحر آلوده \* صفحه چهره ام را ب تحقیق اشک  
 مهر کشید \* قابلیت در عالم بالا چه اعتبار دارد \* که در  
 عالم پایین داشته باشد \* خوشنویسی که وجود نو خطان  
 را بکارش نموده \* اگر در قلم و دست رقص شناسی

فید است \* آن قطره را بزودی در جردان عدم  
 نهی که است \* از الف قامت تایای سرین مفردات  
 ترکیب جوان دید نیست \* و مرشق بر و اشقی \*  
 اما دیده گجاست و تیز که است \* و راین  
 پرده اگر عزت اهل قلم صورت فی بست \*  
 عطار در قلم سنج زبردست ابره چنگی می نشست \*  
 من روشن قلم مهر چسان بآتش غم نگذارد \* که دست  
 خطس بر زمین بکسان شده \* و چراغ دل انوری قمر چرا  
 پیاد کردت نیزد \* که زاده طبعش بجا که بر ابر کشته \* با نکه  
 سعدی مشتری گلستان نظرات را با دوان شرف  
 تریش داوه \* در پیش طفلان مکتب خانه فلک  
 برنگ ششقی شب ببقدر افتاده \* عمرش زطل به گو  
 حرف خوش زبانی خود را بر کرسی نشاند \* که هر صاحب  
 طبع بهر سان گردون سیاه نامر کفر خویش میخواند \* درین  
 میدان بی تیزی اگر از تنه ی خیال کاری می کشود \*  
 در می بهرام در ملک سیاه تحت نشین خاور نمی بود \*

چون صحابی نیسان بازار گوهر سخن را گرم ندید \* دلش سرد شده  
 زیاده از یک فصل دوکان بر ارادت طبع خود چخید \* فیضی ابراهیم  
 بآسمان رفته به بیت بلند رعدش را خریدار نیست \* و نه بصیرت  
 بر جبهه پر قش را طلبکاری \* بشرفی صبح اگر صد مطلع بر  
 صفحه بیان کشیده \* از بی انصافان بزم افق یک حسین  
 نشیند \* مغربی مستحق هر چند قطعه ناپاکین به خسر و انجم  
 گذرانند \* غیر از جو بکاری خطوط شعاع صبا با و نرسید \*  
 غرقش در یا نظم خود را بر کاغذ کبود جمع ساخت \* لیک از گوهر  
 هوادی معاشران بدادن سوده پرداخت \* اگر  
 ادبی هلال از دزد شعر امین می بود \* بر فردا جور دی  
 آسمان زیاده از یک مصرع رقم می نمود \* رونقی سهیل  
 تا از کم طالع خبر یافته \* به یمن عشق پروری سخن نشافه  
 \* هر چند مظهر خورشید از تیغ زبان نوری بارد \* سیاه  
 بجای کوف دست از و برندارد \* موز و نان انجم از  
 وقت سحاب که آشفته اند \* به جنت مرده نبات النعس  
 مرئیة نگفته \* مرا که شعری از مناسب شهر یمنی است \*

و نشیری از مشابیهت نشر فوقانی \* چرا وقت بیجا  
 بر طبع نخورد \* و چه سان دغل به وقوع در اول نکند \* در  
 کتاب خالصه خیالیم صد و هفتاد و نه الفاظ آسان باید است و  
 در هر دو دان حافظ ام و راقی معنی کیکشان \* برای \* غزل \*  
 قلمدان وجودم تا قلم از استخوان دارد \* دوات دیده  
 از استخوان سیاهی را از دان دارد \* نخواهد از چه بود  
 هر از طرح این قلمدان را \* که نقاشی بهر جانب ز داغ  
 نو خطان دارد \* شود تا استخوان خامه های یک تراشیده  
 از منهنم تدریس کر تک بجیب خود نهاند ارد \* نه پنداری  
 گو مانده این قلمدان حالی از منتظ \* مقلد از وقت طبعم برای  
 کاتبان دارد \* زبان خود مگر چون کاغذ شرح و لم شد کج \*  
 گو مقرر اص لبم از بهر اصلاحش دان دارد \* بقصد آنکه  
 بنویسد باهبل در دیکتوی \* قلم دان به تم را منسی غم  
 در میان دارد \* ز دست نایم پروازی دوات دیده  
 بی تم شد \* سیاهی پس که خشک افاده حکم حرمه دان  
 وارد \* دوات دیده ام را کاتب غم کرد چون کاوش \*

بر آمد لنگه مرگانش بر یثانی از ان وارو \* ز بس  
 شش بجز ف خون دل چکیده بر سر امانیش \* غلاف این  
 قلم ان رنگ شاخ از خوان وارو \* مدادش آهنگان  
 شد عاقبت از دوده سودا \* که طغرا هم قلم در کف برای  
 و شکان وارو \* بنم اند الرحمن الرحیم \* چه نویسم  
 از وسعت دریای کرم \* که بایم حیطش اگر منخی نگوید  
 که کرم آبروی او نریزد \* قانون روشی است بیارتر  
 صدای موج ساز جوش خروش کرده \* و گوه مطربانه در کنار  
 خویش بمضرب نیش بنوازش در آورده \*  
 گرداب را تا چشم بروی افاده از رقص نه شسته \*  
 حباب روزیکه پادر بحر هستی نهاده عهد سربازی با هوای  
 او بسته \* از چشم ماهیان همیشه در میان آبش  
 چراغان \* و از صد قهوا و رکنارش صد هزار دامن  
 صبح نمایان \* غواصان نقشها بر آب زده اند \* ناصر  
 از پادشاهش بر آورده اند \* شناسان دستانها  
 از جان شسته اند \* تابصر خانه حبابش پیوسته اند \*



اگر شور بختی با آبش و رآید \* در نظر ما شیرین نماید \*  
 هر که دم را غنیمت شمرده \* دمی ازین آب خورده \*  
 \* مکتوبی \* دم آبش که دل چسب است  
 مان را \* بلی ز اسباب شیرین است خوان را \*  
 کند هر کس ثنای لاش \* ز سردی لرزه افند  
 بر دناش \* بنیسانی که آبش را حریف است \* اصول  
 نغمه نایش خفیف است \* ز آبش تیغ چو بلی کر شد  
 تر \* ز نواز موج برش دم رجوهر \* شود روشن چراغ  
 از نور آبش \* بود نام چشم بهمانیان جبابش \*  
 کلم را آب او رشک ارم کرد \* بطغیان کل و سبیل  
 علم کرد \* هوا از عکس کلهامرخ و زرد است \* دل  
 کشمیر در پیشش بگرد است \* بجوشن کل کم پیش  
 از چنان است \* زینش سبزه تر از آسمان است \*  
 از موج خیزی کلهای الوان طفل غنچه کمرش نوازی بسته \*  
 و از بلندی صدای نغمه مرغان منجل سبزه از خواب راحت  
 بسته \* هنده و نژادان سوسن انکشت نمای قشقه رنگ

دست \* و فرنگی صفیان نیا و فربتواضع یکد یگر گاه در  
 دست \* با عجز کاری هوا چراغ لاله بی سوزش فنیاه  
 بر و شنی پیوسته \* و به سحر نگاری صبا نقش  
 جمعیت حسن کل در آغوش پریشانی نشسته \*  
 بتایر تربیت کاشن غنچه همچو لب لعل بر لبان  
 و داری \* و بافتنهای صفائی چمن چشم تر کشن بنظاره  
 سنبل و بنفشه و در پاک بازی \* سجای که بسایانی کوه  
 نمازش علم گشته خود را بی هوا شمارد \* وابی که بر پایبوس  
 ایشجارش دست نیافته خویش را بی مزه انکار د \*  
 ناز گیل خس پوش بابرک لذت از بیم محرومی داین  
 چاشنی کرده و درون را باخته \* و ابته خضر لباس جمهت  
 این مکان شیرین اسناس بازش روی دوزکاد ساخته \*  
 کینه هلال صورت قدش از باد غم احتمال جدائی خم \* تار  
 پهل بدر هیات دلش ناز اطم امکان دوری بگر فنگی  
 طام \* مستوی \* بصحن این چمن هر کس نهد کام \*  
 تر نقش پا بود پیوسته در دام \* ز بس کل پاشط

افتاده یکرنگ \* لبش در غنچکی خندد آهنگ \*  
 رکنده وانه از روی توکل \* کز در با شعله آواز بلبل \*  
 بس که عیش هر جانب زمین گیر \* ز موج باده بای دل  
 برنجیر \* سواری گر کشد می زین پیاله \* شود نعل منمندش  
 برک لاله \* تدر و شیشه نیز آهنگ سازش \* گل پیامه  
 لبریز نوازش \* ز دیت ساقیان لاله خسار \* کله  
 کوب طرب شد دشت و کسار \* ز جوش می که دایار  
 شد سبز \* ز آب نغمه چوب ساز شد سبز \* فغان مطرب  
 و بلبل هم آهنگ \* شراب صوت شان پیوسته  
 یکرنگ \* بتان بانو بهار نغمه دم ساز \* گل افشان  
 هر دو از شاخ آواز \* شود چون دگش آواز شان  
 چنگ \* بر آرد سوز صوتش دو وز آهنگ \* بصید  
 نغمه در هر گوشه دام است \* ترنم خانه زادی  
 این مقام است \* شود چون طره بید از صباغم \*  
 ز کیسوی کمانچه میزند دم \* نسیم از مطربان روی آب  
 است \* شر غور کف موج از صباب است \* در

دیوار مست از باد و شوق \* زمین تا آسمان پیمانه ذوق \*

طبع اگر گاهلی نکرده بحرف جصاص آهنی دیوارش

سست بینای سخن را قایمی جحشده بجا نخواهد بود \* زهی

عمرش پایه که بذوق سیر یک بر جش و دازده برج

فلک را خورشید تحفه شوق تیر و دکرده \* و بشوق شمار

گنگرش دانه بی شمار کواکب را پیر گردون بدامن در آورده \*

و در دایره فضایش وسعت فلک اطلس مرکز نشین \*

و در حرک آب و هوایش نسیم انتخابی سلسبیل نفس

آتشین \* بقایم مقامی زمینش بسزیه ایدار ثابت

قدم \* و نایب منابی آسمانش ابر نو بهار هر جا عالم \*

ببازش نسیم طرب انگیزش موسیقار کنگره نغمه خیر \*

و بنوازش خاک نشاط امیزش رود خندق از آب سرود

البریز \* نقاره نوبت باصول شاد دایانه \* دیده بان قلعه چشم

پیمانه \* در باب عشرت از دلفونی ساز برگ اعتبار

کرده \* اهل حرفت از آتش می آبی بر وی کار آورده \*

باز از نامر اسیر بر کان حسن حواله \* دو گانه پایوسه

اجاره شیشه و پیاله \* سرگذرانی خوانی شده پایا کوئی رقصان \*  
 پای غرقه به دام افتاده زلفت محبوبان \* کوی چرا که باب  
 نشاط سبزه گشته غیر عاشق پیشه بروی نه گزشتی \* قصر  
 که بنا ساز طمانی کرده \* فرشی بغیر از گل و می ندیده \*  
 \* بیت \* بهر شو ناز نینان قدح کش \* ز آب افروخته  
 زخار آتش \* همه یونسته از گل جام و ز دست \*  
 زمینای دل بلبل سیه مست \* چشیده بوشه نازان  
 لعل خود کام \* ز موج می لب خود می مکد جام \* کند زلفت  
 و راند از چین است \* زهر نوشش بهمانی خوشه چین  
 است \* خدنگ غمزه از عیب خطایاک \* نکرده سایه اش  
 هم روی بر خاک \* ز لطف امیزی به بزان طرفه \* سر  
 نظار کی و پای غرقه \* به پستی کرم انداز از بلندی \* کشوده  
 رخ بقصد کوچه بندی \* مسافر اسفر آنجا تمام است \*  
 که در هر کوچه صد ساش مقام است \* نگر وی تا ده  
 داغ از دامت \* بکن قصد اقامت تا قیامت \* چو طغر  
 صد هر گل پیرا من شو \* باین سبز ان دمی به نشین

چشمن شود \* تعداد النواذر \* بسم الله الرحمن الرحيم \* در میره  
 زمین هند و گیرشدم \* و از غصه این خاک سید میرشدم \*  
 شاید بگفتم کل جوانی آید \* در فصل بهار سوی کشمیرشدم \*  
 در منزل کو همسایه این تازان میرشست \* کشت کل و بادده  
 جانترین کل و خشت \* یا آنکه رهش هزار طوبی دارد \*  
 هست است منازلش چو باغات بهشت \* بجان فرنی هوایش  
 غنچه ول از پز مردکی و ارسته \* و بنش با طیبائی قضایش  
 غم بی برگی از میان به کنار نشسته \* نسیم کوه سارین  
 پالنگ طبعانرا بفکر نرم خوی انداخته \* و شمیم اشجارش  
 منقلب مزاجان را دارد و شناس اعتدال ساخته \* تا  
 بر خود اهل بهر را با مردم این مکان نه سنجیده \* بمعنی لایستوج  
 اصحاب النار و اصحاب الجنة نه سیده \* چشمه بدن  
 جناب از نهر نسیم باج می خواهند \* و جوی های بان موج  
 از حوض کوثر فراج میطلبند \* رباعی \* سنگ از نسیم او  
 سبز سیراب دهد \* گلنای ترش سبق بگر داب دهد  
 نکش و ده ز چشمه کوه صد چشمه هوس \* تا چشم خود

از سبزه آو آب دهد \* دویم ماه شهر \* اگر به دزدون قلعه  
 افس در رنگ برج کو کنایه آرایش افتاده \* بردنش  
 از برگ نه بست چون حصار لاله داد نمایش داده \* و در  
 طبیعت خود را بهتر از ارم ذات العباد می خواند \* و لم  
 یخلق مثله فی البلاد و در شان خود می داند \* و کربانی است  
 که از دروازه دیده برینک و بد چشمک میزند \* و خوش  
 ادائیست که از کنگره بر سفید و سیاه میخندد \* و از  
 نهایت زیبائی برج بر دامنش چپیده \* و از غایت رعنائی  
 خدق بر گردش گردیده \* باز از بی ثباتی و ریش او  
 دراز افتاده \* و جویبار از بی طاقی در عقبش تن بفریاد  
 داده \* رباعی \* و اگر شده بر فصل تمناش نیسان \*  
 بهتر ز بهار کشته ایام خزان \* از بس پاک است خاک و امن  
 گوشتش \* مرد در قدمش نهاده صد آب روان \* سنیم جگر  
 هستی \* اینجاست مرد سبزه بر تبه و اوج ندارد \* که  
 با قوت کاری شراب تواند نام بردارد \* بلبل این مقام  
 بی کلام روح لال شهیار دم نمی زند \* و ایهوی این دشت

بی خرنفس بایا که پور چرا نمی کند \* کیفیت هوا را از آوج  
 پیمای تر و ماغی گردانیده \* نشاء از سین کوه را با بیوق  
 خوشی رسانیده \* اگر نسیم این مفرخ ذات دست تحقیق  
 کشاید \* فان الفجار لفي سجين \* وان الاغرا لفي نعيم \*  
 هشت از مصحف گل بر می آید \* رباعی \* روشن بعمارت  
 است چشم بر آب \* در موج کثوده حوض او دفر  
 آب \* قواره ندارد یکقام تن به نشست \* اسناد  
 همیشه چون الف بر سر آب \* چهارم را جور \* اگر سر  
 بزمید و ارش گندم گون نمی افتاد \* آدم صبی یکجودل بگندم  
 نمیداد \* اگر دختر مرغانش سبز رنگ نمی بود \* خضر بی  
 سبزه پوشی کفت نمی کشود \* از عکس کلر خان خاک  
 بر چشم تازی یافته \* و از سایه سرو قد ان آب بخوش  
 خرامی شتافته \* اگر نقاش صنع صورت شبز ان را با این  
 حسن نمی نکاشت \* صدق لقل خلق الانسان رنگ احسن  
 تقدیم نمی دانست \* رباعی \* کوهش بت شبز ایست  
 پر از عشو و ناز \* دارد دوا بشارز لقل وراز \*



و از خواش بگری سنا ده در هر طرفش \* عالم عالم صنوبر  
 از بهر نیاز \* سطح هوایش از گلهای لرطعن بر صفحہ ابر  
 سیدار و \* و روی زمینش از رنگینی عمارات کاستان زار  
 باغچه درختی از او \* بلندی در واقعش حراف پستی غرضش زار  
 بر کرسی نشانیده \* و شمس طاقش روی ششخیر آفتاب زار  
 از افق گردانیده \* عوض عروسی است آینه عقیق زار  
 نهاده \* و به جهت شانه کردن از موج یکسوی خود کشاده  
 \* بقصد خراش سنگ مرمر بر خاک راه فرسش  
 گردیده \* و زمین جلوه گاهش از آب روان و الیبتنی کنت  
 در آب نشینده \* و بعضی \* هر قطره از کشته به از کواثر  
 \* و از حسرت او خشک شده آب کبر \* فواره او  
بیت سهری بلای است \* که آب فکنده هر مر خود پناور \*  
 مشام بمرام کله \* و زو ر سبز سیراب هر کوه احد  
 و معدن زمر و ز خاک مالیده میدهد \* بقوت لاله شاداب  
 هر پشته بر ارکان یاقوت را بر زمین می زند \* اشتهارش  
 چون نقش بر درنگ بسته و نازکی افتاده \* و جویبارش

چون چشم طافوس بقوطه کاری کلهای تن داده \* اگر  
 با آبش لاله کان نقره در جوش نمی بود \* ابشار قلعه  
 کویش سیم که اخه نمی بود \* هر که این ابشار آسمان  
 پیوند زانید \* معنی انا انزلنا من السماء ماء را نه فمیده  
 \* بایست \* از قطره پشده بوسه ز بابر در کوه \* و زموج فکیده  
 پنجهها در بر کوه \* یا از سر کوه بریدارد هرگز \* چون سرکش کوه  
 سکرده جابر سر کوه \* هفتم پوشانه \* بشنا هست اشجارش نخل  
 طور شجره تجا بست میدارد \* و بناسبت جویبارش  
 چشم کوثر نسب نامه لطافت می آرد \* هر کوهی رنده  
 پیل احدیست خرقه پوش سبزه \* و هر پشته ایراهیم  
 او هم ایست جبهه دار سه بر که \* هوایش کلهای شاداب  
 ابر را دسته می بندد \* و فضایش لاله ای سیراب  
 شفق را بدامن میکند \* از گشت زار مضمون فی کل  
 منبلة ما تفتح پیدا \* از چشمه ها معنی بفرج به خبا و نیاقا  
 هویدا \* رباعی \* بی تخم زمین گشته به از بهینا سبز \*  
 و از نازکی خاک شده خار سبز \* در جوی قفسه اگر

بود قشعی آب \* بی آب شود چو گلشن دیاسبز \* هشتم  
 پر بحال \* اگر سنبیل شب در کوهش ریشه میرد است \*  
 پشتر سبز فلک را معدوم می انگاشت \* و اگر نسرین  
 ماه از جویش بهره می دید \* منت آب از چشم آفتاب  
 نمی کشید \* نذر و اشباحش بزمره تجریم من تحتها الانهار  
 تر صد \* و کیک کوه سار تریم فیها عین جاریه رنگین نوا \*  
 سقای مرغان را از هوايش دستگاه آب میسر \*  
 و آدم ای را از خاکش برک زندگی پشتر \* غباری  
 ندارد اگر از زمین خرد \* بغربال شکفتگی خاک را فیروزه  
 می بیزد \* رباعی \* از ابر کز شد تیغ این کوه شکرفت \*  
 مهر چشمه مروی شده در خاکش صرف \* بر چشم کبود چرخ  
 گل می افند \* رویش که سقید است ز کجکاری برف \*  
 اگر چه از پای این کوه پر شکوه تا اصال کشمیر هست  
 نظیر اندک مسافتی هست \* چون بسبب تماشای گاهای  
 گوناگون ملی مسافت بخاطر می رسد \* گویا که مسافتی  
 نیست \* از نهایت جوش لاله جهان جهان خرمی بر شهر و

به ده ریخته \* و از غایت طغیان بنفشه عالم عالم شکفتگی  
 بگویند و بازار آینه \* مفسر مصحف گل و نیمی النفس  
 هن العوار المعکوس قهیده \* وقاری سی پاره سنبل  
 فان الجنة هي الما وای را مخصوص کسی ندیده \* مهر و موزونش  
 از بلندی طبع سحابی تخلص دارد \* و صنوبر معما گویش  
 از رسائی ادراک خود را ادبی می شمارد \* و از هر گل زمین  
 طبع بال تدو طرح نقاشی می برد \* و از هر قطعه خاک هزار  
 دم طاووس سر مشق کل کاری زمین میگیرد \* سینوی \* کشمیر  
 بهشت در دیوار است \* تا چشم کند کار کل و کلدار است \*  
 گویند نهال شو که در تعریفش \* جوی قلم از آب سخن سرشار  
 است \* طغریا شد نیسانی \* تقریر سخن \* مهر سبزی ازو  
 پاینده تحریر سخن \* تا پای خران باغ لفظش نرسد \*  
 کرده است بهار آرزو زمین کیر سخن \* تجلیات ما طغریا \*  
 بسم الله الرحمن الرحیم \* رباعی \* کشمیر بود فصل  
 خرم آن عالم نود \* بر طالب فیض ویدنش هست ضرور \*  
 گوئی که باین باغ چمن صاف قضا \* آورده نهال شعله از

گلشن طور \* جای موسی خانی است که پرکاری تجلی در این  
 کوه سار مشاهده نماید \* و از بسیاری شیشه کم تواند که  
 بجانب اشجار دیده کشاید \* هر طرف پشته پشته  
 روشنی الوان بر سرهم ریخته \* و هر جانب کوه کوه  
 رنگینی درخشان بیکدیگر آمیخته \* درختان مسیح زبان  
 تکرار درق آفتاب نموده \* و جویبار مشرق دمان بخواندن  
 طومار صبح لب کشوده \* بد شنبادی هنگام گلریز سفیدار  
 فواره نو نماید \* بستره کاری ایام برگ ریز سرخ سید آفتاب  
 یاقوت بنظر می آید \* آنچه گیمیا کرپسان در بوتۀ انداخته  
 اکبر ساز مهرکان ذهاب ساخته \* بهر جانقش بهار  
 طبع پروازی کرده \* طرح خزان بر فشان سنازی دست  
 بر آورده \* بمشاهده مذهب مصحف کل نیل مردمک دانه  
 گمر با \* و بظاره خاککاری مجموع سبیل آب نوس مره  
 شوشه طلا \* زاغی که بر درخت نشسته مرغ زرین برخاسته \*  
 میبائی که بر شاخ دیده نوری کرده \* چنار دست دس  
 وارد که خنجال طلاساز \* و قبری می تواند که بطوق مربع

پر وازد \* عکس درخشان روی آب با تیشی گل آفتاب  
 نکرده که چشم جاب یغروزد \* و ابروی موج نسوزد \*  
 گل درین هنگام حسن خود را بر شسته میدهد \* و بادهای  
 درین مقام خویش را سوخته عشق می خواند \* بمقتضای فصل  
 طفل شب سرم لباس بنی بوشیده \* و پنبه ای موسم نقره و  
 طلا در یک بونه پوشیده \* در خانه چمن دارائی شب اندر روز  
 می بافته \* و در کارگاه گلشن بجای اطللس زلفیت می سازند \*  
 و در سرن شب رسیده \* شام سوسن بصبح انجامیده \*  
 مبرزه با فربه آفتاب سرهم شیمی دارد \* و سه بزرگه  
 از ماه چهارده خود را از پاده می شمارد \* و برگ درختان  
 ستاره ایست تنگ \* و کل بوستان انگار نیست خجاک  
 \* آسمان از اشجار مستون بوقلمون \* و زمین از شاخسار  
 و نگارنگ گوناگون \* شهر و ده رنگ بست طراوت  
 افروختگی \* و کوه و صحرا سرمست نشاء سوختگی  
 \* بیت \* ز شادابی نغمه بابلان \* در آب است آغشته  
 رنگ خزان \* شرر سازهی نار فاخته \* درین خشک و

ز آتش انداخته \* اگر لاله گردیدی آبی تاب \* چه غم  
 تماغری شد نهی از شراب \* خزان خون صالح ز سنبال  
 کشید \* سبکی باین یوقوفی که دید \* کل افشاده همیان  
 خود بر زمین \* نه آرد دیگر ره زنی در کین \* زدست خود  
 افکند بر کس عصا \* و این فصل وارد سر بادیا \* شقایق  
 زنده زمین رسیده است \* چو قواره از جای خود جسته  
 است \* از غزال اشجار ز ریخته \* بصحن چمن اشرفی ریخته \*  
 از آنجا که دلشین این چمن است بهار ریشه توطنی ندوانده \*  
 که خزان یکبارگی تواندش بغربت افکند \* بلک در عین  
 زمستان در بعضی اطراف این گلستان خصوصاً کوه سار بکلی  
 بهار رنگ خزان ندیده است \* بوی برکت و نیز شمیمه \*  
 از جوش سبزه گوه های زرد و سر بامان کشیده \*  
 و از طشپان لاله پشته های یا قوت بهر گلستان رسیده \* از  
 بنفشه و یاقوت رنگ و بو می کند \* و از ریحان و نسیمین  
 و نازکی میزند \* و باغی بهار و بهر نگاه و بارکشیر  
 است \* و چشم چار بهار چشمه سار کشمیر است

\* بهر و یار که کل گرده شال سبز چمن \* نسیم و شبهم  
 گویند کار کشمیر است \* اری چون تمام اجزای سال  
 مشروط است با آنکه هر فصل چنانچه باید \* در باب تربیت  
 موالید سعی نماید \* لاجرم خزان لباس دست زده  
 نسیم را از تن خوابان گلشن بیرون می کند \* زمستان  
 بآب باران و صابون برف بدن شان را بشت  
 و شومیدهد \* تا بدنیاری نو بهار بهتر از اول لباس  
 مکرشمه در آیند \* و مرغان چمن را پیشتر از پیشتر که فاد  
 بنایند \* در زعفران زارش تخم خنده کاشته اند \* و خرمن  
 خرمن شکفتگی بهر داشته \* باغبان بهال کردن گل ترانه  
 مشغول \* و دهمقان بکاشتن تخم نغمه صاحب محصول \* در هر  
 کوچه و بازار حسن ریخته \* و بر در و دیوار عشق پیخته \*  
 زمینش تزیینای باران را می پذیرد \* و گل برهم خوردگی  
 در آب نمی گیرند \* و سیلاب هر چند تندی نماید \* خاکشن  
 از چادر نیاید \* رباعی \* گل نیست درین شهر بحر لای  
 شراب \* هر چه رهی بود بد ریای شراب \* کشته خم



باوه آب سار چشمش \* قرار بود گردن مینای شراب \* کوتاهی  
 سخن دست تصرف خزان باین گلشن دراز است \*  
 و قمری در مقام سوز و گداز \* قوت نایبه اگر گفت زور از مانی  
 نمیکشاد \* زده بایض خاک این چنین برون نمی افتاد \* رک  
 از غوان اگر به قتل دراید \* یک آسمان خون مشفق  
 براید \* آب دل بیغ موج بر آورده \* و قطع آشنائی  
 کنول کرده \* ز خون آتشین رویان نه گذشته \* و آب و د  
 خانه چشم گرداب کشته \* ایات \* چه دریا چه صحرا چه  
 شهر و چاه \* بریده امید از گل زنده \* شود چون رقم  
 زردی بزرگ تاک \* نماید زبان قلم شعاع تاک \* زنده همچون  
 دم از عاقلی \* ندارد چو پیران سر جاهای \* چمن زادگان را  
 باوغت رسید \* دل دغز زبشت بر کشید \* چار از فراق  
 جوانی بسوخت \* چو پیران زیر ک طرب چشم  
 سوخت \* ز یکجا نشستن گل آرزو بود \* نسیمس بسیر  
 چمن زده نمود \* زبان یافت از کثرت انبساط \* که روی  
 سخن شد باغ نشاط \* بزرگان باغ راغب گرفت جام

گوچک دلی \* شرکشان راغ مایل در آمدن بزم فروتنی \*  
 سبزه آن چمن از شراب زرد خرازی سیاه مست افتاده \*  
 و نازیهان گلشن بجام باده از خوانی دست رفته \*  
 تر کس بر تبه بنی شعور نگشته که جام او دمت ندهد \*  
 بنفشه بدرجه باخود نشسته \* که سر بجای پاشیده \*  
 از دگی گل غنچه دل آزرده است \* و سیاه مستی ریختن  
 بر طبع از خورده \* آب و رنگ یا سسین از ریش خمار  
 ریشخ \* و ریشه حیات نرسین از خمیازه کشی گسیخته \*  
 سنبل یکمواز خود خمر ندارد \* و زنبق خویش را از  
 رفها شمارد \* ایات \* بر غم یکدگر خوبان کلزار \*  
 ز بس خوردند می رفتند از کار \* ز جمعیت فدا نه نظم  
 گلشن \* پریشانی تخلص کرده سوسن \* صدای پارکی دارد  
 دلف کل \* بود و گوک شگستن طاز بلبل \* سه بر گه از  
 صدف دیده تاثیر \* ندارد بقیه ازین حاجت بتحریر \*  
 ندیده از دست بر دهر خداند \* که بر بال و پرش هم کل  
 ناند \* پرتنهائی فدا نه سر و آزاد \* ندانم در چمن چون

خواهد استناد \* سخن در وصف باغ فیض بخش است \*  
 ز خوان فیض تالشش است بخش است \* بختی انگیزی  
 نسیم شعر و بیان گل بروی هم می چند \* و بخت عبده بازی  
 صبا طفلان غنچه بر یکدیگر میدوند \* سوسن هند و فربس  
 آتش پرست خزان گردیده \* و نسترن فرنگی مشرب  
 بدودا شامی لباس کشیده \* لاله پری صفت در مقام غایب  
 کشتن \* و بانفشه دیو صورت در اندازد شور و زدن \*  
 ادعوان سرخ روئی باقران خود لاف میزند \* و زعفران  
 در پناه جوانی بر لبش خویش می خندد \* حسن گل چون  
 زبان بقضایا فرمانی سر بر آورده \* و گیوهی سبیل چون  
 گل رعنا بد و دلگی میان کرده \* وقت سماج بر مهر شمشاد زرد  
 می باشد \* و گاه رقص دریای مرد میزند \* بسوی \*  
 صنوبر ده دلهار میزند \* برنگ سبزه گلگون میزند \*  
 بناست چار سال خورده \* بگردان جوانی دست برده \*  
 ز عکس رخت زرد سقیر از \* رود آب طلا در جوی گلزار \*  
 نه پیدار خوان را از نگ دیگر \* از آن رو صرخ میبوشد دیگر \*

گیوه و زرد شد پیرهن تاک \* برنگ کرت زرد و زافلاک \*  
 ز خرمارون فیر و زه میر نخت \* طلائی هم به فیر و زه \*  
 در آویخت \* نامی حله از بس کرده میلی \* گرفته سید  
 همچون رنگ لیلی \* قلم را چون هوای باغ نور است \*  
 ز ظلمت خانه آتش ز جعت ضرور است \* موسم تخم  
 کاری نهال در این باغ از خزان آچنان نگذشت \* که  
 بعد از هزار سال بکوشش جرخ دولابی تواند بر کشت \*  
 در این فصل ناقابلی مرغ اگر تخم در آشیان گذارد \*  
 اندوه بیجای صحرای باران اشک می بارد \*  
 بسکه خزان باراج تر و خشک این باغ پرداخت \*  
 شست خسی نماید که طایری آشیان تواند ساخت \* طاوس  
 از دست خزان در ته داغهای کونا کون \* تدرد از غصه  
 مهرگان در پیر افشانی بوقلمون \* بابل خراب نایابی مقام نغمه  
 مهرائی \* فاخته کباب قحطی موضع کونائی \* عید نیکی بی خانمانی روزی  
 بر نهان اگر دید \* عجب است که بقوت لایموتی تواند رسید \*  
 غزل \* خجاری خزان گذاشت خوانی \* چنان دارد

کلاغ امید بانی \* کند ز کس ز دیده اشک رانی \*  
 که باشد باغ را آب روانی \* ز رفتن ای سوسن لاله باغ  
 است \* که از دستش برون شده هم زبانی \* شقایق  
 مهره را دهن برون کرد \* دلی در گفند ندارد مهره  
 دانی \* سیاهی پیش ریحان شد صفیه است \* نمی  
 خواهد مدتش امتحانی \* دونهال عندلیب آمد فراهم \*  
 که یابد فردکها جزو دانی \* قلم را چون کند از ز کس  
 از کف \* از و طغرائی یابد نشانی \* ناله از هر مرغ باغ  
 افسوس \* که بر نخالی ندارد آشیانی \* سفیدار این  
 چمن از بی برکی بکسوت فقیران در آمده \* صحرای این  
 کاشن از دل شکستگی بصورت درویشان بر آمده \*  
 شمشاد از تاراج خزان برهنه تر است \* جوگی خاکستر  
 نشین چنار از غارت مهرگان عریان تر است \* و سناسنی  
 آتش کنیز نارون از ز آتش لباس خرمی تن بر تنه ری  
 داده \* از تن آن بیاختن شکستگی دل برندی نداده \*  
 تا که را از این که دادند \* خوشتر بود بر سر خار و درویش

هر دو را از بادای درشت خود و جهات گاه که \* بنفشه  
 و گل از جنای بر ک ریزی بیمار و ضعیف \* شقایق  
 سبیل از جور پاییز رنجور و نحیف \* خیسکه آب و رنگ  
 از کلهایش رخ تافت \* باغبان خریدار گل از کجا خواهد  
 یافت \* غزل \* گمزد از گل در عمارت \* هر اسرار گل زیبا  
 خریدار \* کجا شد آنکه هر یک دسه گل \* شدی در باغ  
 از صدها خریدار \* نه از دلال دیگر درین فصل \* بغیر  
 از صاغر صهبای خریدار \* کند در باغ هستی تا بدگل \* ز بهر  
 سبزه سبزه \* بر ای غنیمت مرغور صورت \* رسد  
 و ایم به از کاهها خریدار \* خرطبور اگر رفتی بگردون \* شدی  
 با نقد جان عیسی خریدار \* گل نغمه چه میداند کسادی  
 \* همیشه باشدش بهر جا خریدار \* بتی کرکوه در تاک  
 است سنگش \* بود آن سبزه را طغیان خریدار \*  
 اگر چه در تاک از کوه زمره نشان بهار طلحه میتواند  
 داشت \* لیکن آب و هوایش را موسم خزان از بی  
 اعتدالی بفرار نکند است \* قبل ازین از تاثیر آبش

خرس در غم پیش از بوعلی می نمود \* خالیا از تغییر  
 هوا پیش بوعلی در چهل کم از خرس نخواهد بود \* عجیب  
 که نسیم خوان رنگ صدای جوی باد این مقام را بحال گذراشته  
 \* و تشه باد همگان برده بی صوت را از سنا از بشا بر نداشتند  
 \* خوش در بنفشه زار به میان نرها افتاده \* دلبر با کست  
 یکبار چار عاشق مر بخود داده \* به صدای جوش آب بتان  
 دیان را چنان خواب برد \* که به قهر یک مستر آب  
 نایامت راه پیداری توانست سپرد \* بسکه از در خان  
 کنار جوی جوش رود تازی پذیرفت \* در این حوضخانه رنگ  
 و بو هر یک افواره نور توان گفت \* مثنوی \* طراوت کم  
 نخواهد گشت از تاک \* بود ناطوه گلهاش باغ در تاک \*  
 چنان آتش بر آید از چنارش \* که ریزد آب بروی  
 جویارش \* قدمرو از لب جویافت چون اوج \* بفرقش  
 کرد گل کیسوش از موج \* مرد گرنارون از چهر داری  
 \* عالم گردد بنام شهر یاری \* چنان ناز و خراش بر حسن  
 شمشاد \* که بر دوش سپاه طره استاد \* صبر بر نیست

بهار من جسد جسته \* مکر در دل به نقد خویش بس \*  
 مده طغرا از کشت ساز سخن را \* جو بایل مدح خوان شوهر سخن  
 را \* مده در از مقام لاله سر کن \* فغان را ازین عزم یازد  
 تر کن \* از یکر شکر خزان زمینداران سبزه در پی گر سخن \*  
 و از نعدی سپاه مهرگان مرز بانان سه بر گه در فکر  
 چاک و طری \* غنچه را از خسر بادشاهی کاشن از سرافتاده \*  
 و قرلباشان تاج خردوس و دهر پست نهاده \* ریحان  
 عنان شب رنگ را بسختی نگه است \* که نگاهش تواند  
 داشت \* کنار از پشت کنگون بسختی بر زمین نخورده \*  
 که توان جان برد \* زعفران هر چند براه گریز شتافته \*  
 بحر طبله عطاء پناهی نیافته \* بخاور چون حباب ششمی در کلاه  
 ندارد \* مری باب فروده تا کی برارد \* بکمان شتاب من  
 دستار گل پنبه ندافی \* و بر ترشک روی طره سبیل  
 هدفت موش کافی \* حمازه نسیم بطریق رم نگرده \*  
 که محمل شقایق بر زمین نخورد \* و دشت و پای لیلای  
 داغ نشکند \* از گل خری شرارت می بارود \*



و جگر می زار بر شوه نمی آرد \* صنوبر که بر دلی عالم  
 بود \* درین جهات دار گری ایستای نمود \* بسوی \*  
 چنار اندوخت گاه از دور باد و \* نه از آید \*  
 بخرات در تر آرد \* دوست ترکس افتاد و سناش \*  
 گرفته غنچه از و هشت زبانش \* نمی آید برش از و شده بید \*  
 نثار و جوهری چون تیغ خورشید \* گل صد برگ از بس درو  
 گوشت است \* بخون زخم کاری سرخ پوش است \* فداوه  
 هر طرف نرسین و سوسن \* تن بی سر بزرستان گلشن \*  
 گدازه جلوه شبنم کرده شد \* کمان خنده اش از گریه زده شد \*  
 صنوبر می خورد و پیوسته این غم \* که بر زخمش که خواهر  
 بست مرهم \* کشیده صفت بجای گل خواهر \* که صفا بشکست  
 از وی که در \* بدست یاری قوت نامیده در صحن باغ  
 آتش بازی رونداده \* که چشم باد ارم به شاخ کشاید \*  
 و لب بسته به تحسین باز نشود \* به عمل ناشپانی از  
 چپ و راست فروزان \* و فانوس انار از پیش رن  
 آویزان \* و سبب هر طرف صد چراغ از شمع کرده \*

و انگود بر چاشب هر از شمع بر شسته بر آورد \* شاخ  
 صاف و مشک بود ای انداخته \* و درخت بی بفکر مهتابی  
 و داجنه \* که دکان اگر بیست و یانمی بود \* و بین کار  
 آتش بازی می نمود \* و هر بر شوک و دانی سر فرو  
 نمی ارد \* چنان از دور دست با آتش میدارد \* نظم \*  
 نه آتش بلکه رشک آب فداست \* بدام لزش نظاره  
 پیدا است \* منوی \* طلوت بس که بر هر سو دیده \*  
 زیاد تر و شیرینی بکیده \* اما زنده و طفل است  
 بستاخ \* فکنه دست خود در گردن شاخ \* زده  
 شفا لایش از شاخ جوکان \* و بوده کوی لذت را  
 و میدان \* کبره و کار انگور است \* بدندان  
 باز کن گرمید دست \* نبات از شوق امزدش بصد  
 شاخ \* دل فدا از غمش سوراخ سوراخ \* اگر هم میوه  
 شیرین زده صفت \* و لی گلهای رنگین رفته از کف \*  
 و چرخم که بر کبریزان چمن شد \* خزان بریم زن صرف  
 صحن شد \* بنایر و پای ایل عرقان \* بهار تاز می آید

به بستان \* خصوصاً در تنهای دستکاری \* حسن طبعیت  
 چنین سبزه داری \* بیت \* چو بکشاید در فیض  
 نفس را \* بهارستان نماید غار و خس را \* ساکت مینماید  
 کیش نمونه از روی حالش برداشته \* و عارف حق  
 اندیش خلوت دل بخیاش گذاشته \* پیر و عایش  
 در راست روی چون حرف اول آید و فاق \* و تیغ  
 باطنش در قندی چون حرف آخر کرد کار طاق \* دست  
 قدرتش اگر از صبح ازل به تزلزل نمی کشود \* سبزه  
 اقلانگ تا شام آید و اگر دشمنی بود \* کلاه فقرش  
 جهانی است بهر جبهه حقیقت دیده کشاده \* چین  
 آسینانش تو جی است بر دو فغان و صحت دست داده \*  
 شاخ سدره بهشت عطایش و نشین قدسیان \*  
 و شجره طوبی بهجاست نعمایش منظور بهشتیان \*  
 بجیه خرماش چشمی است از ما سوا حق پوشیده \*  
 و به جبه اش زبانی است محرمی مع الله گویا کرده \*  
 ابریق قناعتش از هر چشم بی نیازی لبالب \* و بودیای

پادشاهش از پیشه شیر مروی مرتب \* کند و حدتش دایره  
 افق بخیرید است \* و تکر کلاهش قطب فلک تفرید  
 \* مینوی \* کمان غیر نرس در جله خانه \* نهی کرده است ترکش  
 بر نشانه \* گرفته پستش از بهلول دانا \* ز علم معرفت درس  
 الف با \* از و جمیع دوائی شیخ عطار \* جو کشته در  
 بیاضت خانه بیار \* بزور باطنش منصور علاج \* نهاده بر  
 مهر از فناج \* نه آرد ایزد از پیکرنگی اش طار \* بود الله را  
 نشد دید در کار \* ز قرب آستانش کوه ماران \* ز ده صد طعن  
 بر تخت سلیمان \* سلیمان گو کبر تختش نشیند \* ز هر جانب  
 گل عشرت بچیند \* بخدمت روز شب از یاری بخت \*  
 نهاده آب دل درهای این تخت \* ز هر جانب برادران  
 باغ و گلش \* ز عکس میوه دیوارش منقش \* بنا کرده ظایق  
 بر لب دل \* زرافشان قصره مانند چرخ دل \* الحاصل در  
 هر طرف صد باغ میوه دار است \* و در هر جانب برادر  
 عمارات زر نگار \* مسافران اختیار توطن کرده اند \*  
 و موقوفان بیت سفر از دل بر آورده \* در موسم

بر فتنه کافور صبح می بارد \* در بین خود را از دست  
 می شمارد \* دل بسنگی و غم باین باغ شهید است \*  
 و قطع تعلقی از تابع آفتاب دور \* نزاکت میوه  
 بر تبه است که بی اعتدالی شکر بهمن را تاب آورده \*  
 و گریزان نشده طاعت بطیعت دهند \* آری هند و آه  
 حوصله برداشت خنکی هوا دار و \* در سینه هر چند تندی  
 کند بروی بزرگی خود نمی آرد \* غریزه از بس که دل شکسته  
 است \* بسر بریدن خود کمر بسته \* منسوبی \* هوا تا صبر  
 می شد میوه هارفت \* غران از این کاستان جا بجا رفت \*  
 باین باغ طرب هر کس در آید \* زستان هم نمی خواهد  
 بر آید \* برای بیش و کم در سایه میغ \* کشیده کوه  
 بر یکدیگر تیغ \* هوا بیش بکه طغیان دارد از نم \* نشسته  
 بر گل خورشید شبهم \* ز شوق آنکه گردد چون پیاله \*  
 و میدد از کف می خواره \* لاله \* درین کاشن چراغی گر کند  
 گل \* زنده بر دانه اش کلبانگ بابل \* چو طنرا و صدف  
 خوان این چمن شو \* بر غم بلبان رنگین سخن شو \* خیال

تفه و فکر نیز باید \* سمند طبع را همینز باید \* سخن و دریا سخن  
 دارد و سر و کار \* زمین فکر چه کلخن چه کلزار \*

بسم الله الرحمن الرحيم \* دنیا چه معیار الا در اک \* بیست سر  
 صا ز سخن ترا نه حمد صانعی است که کلشن ابیات رنگین  
 به عهد لیسان الهام سر و دار زانی فرمود \* برکت و نواهی  
 گفتن زمره نهای خالق است که چمن فقرات دلنشین  
 بطوطیان وحی ترسم کرامت نمود \* در بزم نازک بیانی  
 قانون در برگیری الفاظ را بضراب زبان معنی پردالا  
 بگوک ساخت \* و در محفل راست فهمی پیچیدگی  
 لغز سخن را با آوازه معیار الا در اک بازس  
 کار فرمائی \* گوشت نقش دستان مهربان تقدیر  
 بهم آغوش در بست نشینی و نوازش رهنمائی \* لطفش  
 دیده فکر مقام شناسان تحریر مرشاد با یک بینی \* غزل \*  
 از وساز و برک بهار سخن \* دوز و ذوق لا زار  
 سخن \* بساز لب تازه گویان زده \* ره لغز آبدار  
 سخن \* مقام سنایش جو آید چنگ \* فیه جویش

در بزم زار سخن \* بیادش گل از تازی بر درخت \* شود  
 و چشم بر دانه تار سخن \* و سر و دود گوش کند از برانده  
 و مرزبانان فصیح العرب و العجم که برانده سخن اینها را  
 بنوازد شنیده \* و گلبانک صاوا به شماع شناس ز پیبده ترخم  
 ادا کلام الناطق که بشوید بهای اهرار عارقان را ذوق مقامات  
 چشاییده \* رباعی \* قوال شریعت که عرب را است  
 پناه \* نشنید عجم از و بجز قول الله \* شده باره باگشت  
 نوازنده کیس \* در مجلس اعجاز نمانی دلف ماه \* آن ساقی  
 کوثر که جگازی سلب است \* برج خیفش به از  
 مضار سلب است \* اما بعد مخفی ماند که کلام بلبل گلشن  
 را از خوابه حافظ شیراز بچندان پیچیده است \* که مرغوب  
 شناسان و در مقام فهمی زنگله بند رسوائی نشوند \* و نه  
 آنقدر بیگانه که ز مرز دانه آن در آهنگ آشنائی از دایره  
 تحقیق برون نروند \* دیوان هدایت شناس جمعی  
 است از چشم مار لسان الغیب خرم \* بلبل چندین  
 گلشن است از خوبی روی بروی هم \* سهی سهی سحرهای سحر از

سنگینی بار تراکت لرز زمین نهاده \* و کاههای سر اسید  
 معانی بر شاختار لطافت رنگ در گنگ افشاده \* بسبیل  
 الفاظ بصیرت نظار کیان دام نرو ناز کی کسرت ده \* و غنچه  
 های نقطه بر بسنجبر کاج پنهان شکل مربع بر آورده \* جوهرهای  
 بین اسطورهش از موج راست مرئی با حیوان در زبان  
 کشائی \* در یاقین رقوم بشکست خط گلر خان عهد  
 بسته صدف ادائی \* گلین غزل بمقام فیض دانش  
 ظلم خیال بلبل نوایان چهار برگه رباعی \* باند از ناخن بدل  
 نودن \* دامن گیر فکر او اشناسان \* شقایق نکته رنگین  
 همراه نو بهار شکفتگی نترن دقیقه شاداب \* دستگاه  
 نیسان آب و تاب \* مسوی \* گلشن هراسین مهر  
 و باد است \* شفق را سایه اش پشت و پناه است \* از و  
 طفل نکه بیگانه چشم \* که روشن تر بود از خانه چشم \*  
 زمرگان اندازان روز و سوزن اندوخت \* که شاید چشم را  
 بروی توان و دوخت \* نی گلشن نوائی تازه برداشت \*  
 برای عهد لیسان گلبنی ساخت \* از پایدهای قصر کلامش



هیچ آفتاب ضمیر آن رخ نه دارد \* و از در دست نشستی  
 ایالات کلماتش سپهرهای نزار است را پناه آفرینی دیوار \*  
 از فارسی هوای سخن مجموعه‌های از شیرازه دور رسیده  
 روانی \* و از مواجی بحر نظم عیان سپهرها بدست  
 روانی \* از رنگینی الفاظ گوشش سبزه‌های بشفافه  
 مشهور \* و از روشنی معانی هر نقطه فانوس چراغ  
 طور \* است دقیق از لفظ نگه دار بسته \* پیچیدگی مصرع رشید  
 گاه بسته \* خامه‌اش زبان گام الهام است \* در قولش  
 هر زمان ملائکت بدخام \* تقدس ذاتش بر صدق این مقال  
 پروانی است قاطع \* و لیکن است بی مانع \* خمیر سوزش کبریا  
 طبیعت مایش خورده \* پنجه محبت چراغ دل بر نور \* فسیله  
 خواهش عمارت طور \* مآثرهای نفس مرغ کمر را تقویت بالبال  
 زبان \* غزل خواه گل ایمان \* خامه کوس \* موزونی مرسوم \* و بد  
 بلند نگاه \* قلم دیده‌ها را \* سربیکانه از هوای اجناب بحر تحریف  
 و نشانی پای هست خجسته و امن قناعت دست دعا و شناسن  
 درگاه کبریا \* عقدای انگشت بد آنها سجده پست \*

قرص مهر به پشت گرمی، جبهه صبح خورش از نور خلقت  
 مهر و تافته \* خوان مصلا مایده باندی فیض از افتاد کج  
 پیتس او یافته \* تار بود خرقه اسن خلاصه پانته منصور \* چوب  
 بهمانش در اغوش پرورده شجره طور \* بصفای ظاهرش  
 گنبد وحدت از هم چشمی لاله ماه در پیچ و تاب \* و بنور  
 باطنش چهره ضمیر کنش تکان رشک چراغ آفتاب \*  
 صاف نباده اعتقادش از بنای در دگره انگور \* با غلوت  
 نشینی ششده دلش بجان در یک قالب مشهور \*  
 شور سخنش با شوری آشک در دهم نژاد است \* و سوز  
 کلاشش با سوز داغ عشق هم خانه \* سوزی \* زعفران  
 عیان خوب و زیست همه \* کلاشش بود سر نوشت همه \*  
 خیالش نژاکت فروش سخن \* از و بار لذت بدوش  
 سخن \* زادران سنبیل بود دفترش \* رک جان بود  
 رشته سطرش \* دواتش ز نرگس گرفته  
 لقب \* بر بجان تر لیده اش هم نسب \* مدادش چو از  
 دوده کرده چراغ \* شده لاله در صرف دود چراغ \*

قط خامه بر ناخن گل زده \* ز کرک رک صوت بابل زده \*  
 پی خورده شکل قلم در تراش \* بسوسن قلم پاک کن  
 همقماش \* نی خامه اش طفل منصور مغز \* ولی نیست در  
 گفتنش پای لغز \* پی سر سخنهاش ز اقسام رنگ \* دوات  
 گل آورده سرخی بچرک \* کد بابل از بهر دفع خزان \*  
 غزل های شاداب او را روان \* چون کلام اسرار  
 نراندش نه از مقوله گفتگو بشریست \* بر اهل هوش  
 لازم می نماید \* که اگر از جوانی بر مضامین آن گوهر بدست  
 فکر در آورند \* تا بنظر نسبت شناسان لایق معانی  
 نگذرانند \* نسبت بان فیض مجبطه هند \* لند اسهوا القام  
 طغرا که یکی از طرح کشان قلم و مالک سخن است \*  
 در اصلاح بانی که هم خود را کتاب رفیع شبه اش نموده اند \*  
 آنچه بخاطر قاطر آورده در این رساله مشتمل بر پنج مقاله  
 بشرط عرض بار یافتگان بزم تحقیق میرساند \* امید  
 که در این باب بشرح اهل سخن تفکر را واجب عینی  
 دانست \* اگر معنی به ازین بنظر خیال در آورند نکاشته

این بی بضاعت بازار فکر را حک نموده بخاطر آورده  
 خویش را در قلم نماید \* چون مرتب شد در باب  
 آن به معیار الادراک یعنی رساله \* کلام چنان ساخت  
 و پیافه اش را \* صرف رقم کشت اوراق لاله  
 \* بسم الله الرحمن الرحیم \* غزل \* نو بهار آمد که  
 مقراض از بهر بابل کند \* کوه پیچ غنچه را صرف قبای  
 گل کند \* عاشق و معشوق را با هم زبان و دل یکی است \*  
 گل پریشانی جو بیند شکوه از بابل کند \* جام می را نغمه  
 در کار است مطرب ناله \* شیشه باین بی زبانی تا کنی  
 قلقل کند \* چون نسیم از سرگزشت زلف گوید قصه \*  
 شانه هم نقلی ز سرگردانی کامل کند \* عشق اگر دل سوز  
 گرد و با سمنه رطبتان \* موج آتش را بر دای آب و زیا  
 پل کند \* شمع زین گل کردن تنها با و منسوب نیست \*  
 میشو و منصوب که بر دو گل سبیل کند \* هم جو طغرا  
 عنده لیبی غنچه ساز هند کیست \* طوطی از بهر چه یاد  
 بابل آمل کند \* شامی که خسر و زین گناه یعنی جهانگیر

آفتاب بر تخت روان فیروزه سوار بود \* و از زیب  
 سپاه شمشیر با خیزمین چشمه سار ظلامی نمود \* و کتل نشسته  
 خاک روز پیش پیش میدوید \* و پاکلی ابنوسی رشب  
 از قفایان گرویده \* راجه برشکال که نایک سال شاداب  
 صاحب ضو بکی دریا بار بود \* بر دسی بگورنش سر سبزی  
 ز مراد پذیرفت \* و چندیان شهاب را که از سرگیاهی نادر  
 مر و اید بفریاد در آمده بودند \* پاسبان حبابه  
 برق پیشکش کرانید \* یا قوت خان شفق چون دید که  
 غیور زینت بخش هفت اورنگ بشوکت افزوی  
 صحنه اوار تکاب نمود \* از سر کوه خود نادر غمناکه  
 مغرب زمین را پایاندازی لعل آبدار چویناد صرخ روی  
 بدخشان کرد \* بعد از نزول اجلال از یکطرف  
 و عطاء الدور عطار مراتب ضروری و راهلک هندوستان  
 افلاک را بفرش رسانید \* و از یکجانب اصف خان  
 مشتری مطالب لایبی \* جایگزین داران اوج عفویش را  
 معروض داشت \* خنجر خان سعد ذابج بمصب پنج هزاره

سحر فراز گردید \* و قلیچ بیک سماک را صبح بخطابت نیزه دار  
 خانی امینا زیافت \* و پرنده قلی نسر طایر بسین سحر میت  
 باز داری فارغ بال شد \* و زربین قلم شعری یمانی بدولت  
 واقع نویسی روشن همبر کشت \* بعد از سماعی  
 شاه پیدار بخت بکحل خانه افق تشریف اجلال برده  
 بانور جهان بیگم زهره بستر افروز خواب گردید \* مشعل  
 دو شانه فرقدان بر در کمر پاس عرش اساس بر افروخته  
 شد \* و منصبداران انجم در پای رواق در بر جده اش  
 پاس وقت قرار گرفتند \* ناگاه نظر حبیب خان زحل بر  
 انور خان ماه افاد \* دید که خود را بخواجه سهیل رسانیده  
 گرم پیار باشی بر تو است \* گفت ای زرد گوش ترا  
 چه یار که بخواجه برای سرکار مذاق مزده باشی \* و ازین  
 سخن موی بر تن انور خان ماه چون تیغ کشیده \* گفت  
 ای سیاه غلام تو صاحب این جرات شدی که باد رشی  
 توانی کرد \* که ز مظلومی که داست \* بر پهلوی حبیب خان  
 زحل زد \* که از خویش رفت هوا دار آتش از دور و

نزدیک دست با صلح کرد \* راجه چمر سال سحاب  
 خواست که انور خان ماه را بر باران کند \* چو کار هند و داد  
 کون است \* بر تیری که بیلا آنداخت \* پیا بین آمده  
 در باغستان زمین افتاد \* حافظ بلبل در خانه  
 اشیان را که هندی می خواند \* صدای پیر باران که  
 شنید مقام خود را فراموش کرده \* بخانه دار و غنای گنج  
 \* دید که روشن یک شمع چهره زرتاری بر سر نهاده  
 \* و قباي مروارید بافی در بر کرده \* با بیچه گل که از عشق  
 او بر سیخ خار کباب است \* از یک کریان عمر بر آورده  
 است \* آتش در نهاد حافظ بلبل افتاد گفت ای زیاده  
 عمر کم ذات ترا چه یارا که معشوقه مرا به حرب زبانی  
 تصرف نمائی \* روشن یک شمع گفت \* ای لوی زاده  
 و کدالزنا تو که خدای آبی که من هرزه بگوی \* حافظ بلبل  
 بر داشت \* و خواست که دست بر سینه شمشیر شهبهر کند \*  
 روشن یک شمع پیش دستی کرده \* خنجر شعله زخمی بروی  
 زد که از پا در آمد \* خنجر هم آواز آتش رسید \* حافظ قبری

و قاری و زجاج و باقی مطربان طرب سمرای چمن و دیدند \*  
 و حافظ بابل را بر داشتند بکوچه باغ و در آورند \* شود  
 و فریاد بلند شد \* کوتوال در آن اکاهای یافت \*  
 بامتابان خویش و دید \* دید که در بلاد پائین در بار عجب  
 فتنه بظهور پیوسته \* فرمود که انور خان ماه را از راه  
 و قنوج ضیاء بطون زنجیر در آورند \* روشن یک شمع را  
 از گن بمقراض کنده و و شانه و زبا و گردن کنند \*  
 منتهبه از آن انجم از حقه ثریا و غن راحت بر تن حبشپنجان  
 ز حل مالیدند \* که بحال آمد و مسا از آن حافظ بابل بسوزن  
 منقار و دشته آواز ز خمش را دوخته \* چون زخم کاری  
 بود بحالت نزع افتاد \* هنوز طفل غنچه یاسمین را تهجه  
 شروع نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد \* سنوی \* کشت  
 چون بابل زخمی متوفی در باغ \* شد باند و بدل شادی  
 کلاه در باغ \* باغ ماتم که دید و ریاحین گریان \* چون  
 پیرمیش نرود لاله صحرادر باغ \* سنبل آورد و بگفت  
 از هر مرغان مقراض \* که ز ماتم پیر و زلف مطرادر باغ \*



بیکه گردید شقایق ز غمش سرخ و سیاه \* کبک از کوه  
 روان شد بتمشادر باغ \* بر در خواست که چون قاعده  
 و امان عزا \* نخل بندی کندش از قد بالا در باغ \* کم  
 ز باران بهاری بر زمین خم نرسید \* اشک غم ریخت  
 ز بس طوطی و میناد در باغ \* چاک زد و دگر بیان  
 خود از پنجه موج \* دیده افاده چو آن مرغ خوش آواز  
 در باغ \* زاغ گردید سیاه بوش چو ماتم زوگان \*  
 پشت از غم و اندوه بیکجا در باغ \* جام خارج شد و  
 زمره قتل را \* بلبلای که بود و دگرش میناد در باغ \* ترکس  
 خوش قلم از ماتم آن شوخ زبان \* شد نشان دار غم و  
 آه چو طغرا در باغ \* پنجه کل آن قدر روی خود را بناخن  
 خواشید که پر خون شد \* و لاله خاتون چندان مست  
 بر سیاه خویش زد که سیاه گشت \* از بسیاری  
 شیون آواز حافظ هر هر گرفت \* و از کسرت فغان  
 گلونی قاری قمری بنده شد \* و ایرچی نیلوفر دلف خود  
 بطپانچه نیلی کرد \* و نائی و راج فی خویش را دوپاره ساخت \*

ملائکه و دیو میبایند و ملائکه خضری طوطی در فکر مرثیه بودند که هندی ای  
 دما من مال خرو سوس عرش بر آمد \* و ستقای شبشم و جاد و پیچ  
 کش و نسیم سحر خیز خدمت آب پاشی و خاک ریزی  
 پای در سن اشتغال نمودند \* مهادت و زکار فیل  
 گود و دهن را به جهت نظر که را ایندن آرایش کرده \*  
 و چابک سوار زمانه ابلق ایام را برای معاد و دیدن  
 مزین ساخت \* همین که جبهه نور افشان خسرو آفاق  
 نیز توانا فکن جبر و کرم شرق شد \* کو توان و دوران حقیقت  
 فساد شب را بذر و ده عرض رسانید \* امر عالی شرف  
 صد و ریافت که انور خان ماه را در سیاه چاه خوف  
 اندازند \* و روشن یک شمع را سرازین جدا سازند \*  
 زبندان بان و هر دو جلاد هر صر موجب فرموده عمل نمودند \*  
 و قصاص هر دو بوقوع پیوست مقام شهباسان چمن حافظ  
 بابل را بکلاب شنیدند \* و از برک غنچه کفن کرده در  
 خطره کابین بنجاک سپردند \* و قاعده دانان انجم روشن  
 یک شمع را با آتش غسل دادند \* و از پر پر وانه کفن

پوشانیده در گنبد فانوس دفن کردند \* ملا حرمی در چینی که  
 تخت نشین خاور را ذره وار می پرستید \* زمین  
 اد آب پوشیده باز نمود \* که ظاهر املا شیرین اند  
 کور باطنی عیب حضرت میکند \* نذر او در سنیان اخلاص  
 منس بشلاق آن واجب القتل اتفاق نموده اند \*  
 درین باب هر چه حکم شود \* فرمودند که ام شلاق باین  
 میرسد \* که از دست چویداران شماعی بر وز سپاه  
 افتاده \* و در پای در سن القات مانعی تواند سفید  
 گشت \* طلاخان عرض بیک جعفری بعرض رسانید \*  
 که تا کوه سار قینجان صاحب صوبه معادن کشته \*  
 منصبداران تعییناتی آن مرز زمین روز خوش ندیده اند \* و از  
 دست تعدی او نقره سلطان و مرز ایاقوت و لعل  
 بیک و سیاه قلی و پولاد اقا و آهن بیک و قلعی بهادر  
 و باقی تربیت یافتگان حضرت بر خاک نشسته اند \*  
 از استماع این سخن انجمن آتش غضب عطیه بخش  
 عالم بر افروخت \* که با وجود بعد مسافت از حرارت

چشم چشمه عرق از بلخ و بن کوه عمار قلینجان روان شد \* و پیچ  
 تاب بر کمرش افتاده \* بزرگراه اعضایش از هم پاشید  
 \* چون وقت فیض بخشی سکه دار السلطنت گیتی بود \*  
 سوار باکلی لا جوردی شده بزرگ نشانی بر توالتفات شش  
 جهت را فرین ساختند \* و حکیم مسیح الزمان عبا عرض نمود \*  
 که مزاج حضرت آسمان سر بر گرم و خشک است \* و هوای  
 پنجاب ز بر زمین سر دتر \* اگر پای سعادت پایه آن  
 نرسد که راه از خاک بردارد \* بر این طبع اشرف پذیرای  
 با عدل خواهد شد \* بنابر صواب دید یکیم رایات لواجم آیات  
 بر تو افکن اسخود و گشت \* جاسوس زمانه بملک عبیر شب  
 خبر رسانید \* که نورالدین جهانگیر آفتاب به پنجاب تحت الارض  
 انتقال نمود \* قابو یافته با سپاه ظلمت از احمد نگر کنار  
 سپهر بر مان پور میان گردون تاخت \* غارتخانه مرغی چون  
 ازین مقدمه آگاه شدند \* بالشکر انجم بمیدان جنگ  
 شتافتند \* از یک جانب زبردست خان کف  
 الخشب و شیر مست سلطان حمل و شاخ زن قلی پیک

نمود و اقا زیاد سر جواد کبیر و بهادر سلطان و درنده قلی اسد  
 محمدانه و اریک شنبه و سرگردان اقای راس جیران  
 بهادر و فخر و ثابت قدم بیگ قطب با جمعی از گرز  
 برداران آخر صف کشیدند \* و از یک طرف تیر اندازان  
 خان قوس تیر زن سلطان جدی و کشمکش قلی مهران  
 و گرنه بیگ عقرب و راس بهادر و لود و دیا بار اقای  
 حوت و تنگ چشم قلی سها و ضعیف بهادر و همال و  
 جمعیت بیگ پروین و پریشانی اقای نبات النعش  
 با جمعی از تیر اندازان شهاب اشاده شدند \* و خانخامان  
 مریم با چندین هزار احدى منصفه داران انجم در پای علم  
 کهکشان قرار گرفته طرح جنگ و جدل انگینخت \*  
 هر چند که با انواع و اقسام حرب نموده نتوانست  
 ظفر یافت \* لاجرم بدست و آک چوکی نظرات در یک  
 طرفه العین بدر بار معنی خبر فرستاد \* که برین ظلمت  
 نژادان ظفر یافتن مشکل است \* اگر عنان عزیمت  
 گستی پناه از لاهور انخطاطی سرهند از تفرع معطوف

گرود \* ممکن که به پشت گرمی حضرت فتح رو نماید \*  
 و بر سیدن این خبر خسرو جهان افروز بر سمند او  
 پیامی سوار شد \* و ترکش لعان کمر بسته با تبع بنان  
 شمشیر بران صفت شنافت \* همین که پهل سینه صبح از  
 روشنی در دانه خاور بر آمده ماهیچه لوای جوانگیری  
 بر بران با خنجر زمین پر تو هیبت افکند \* بریست بملک  
 عشر شب از نهیب و هراس افتاده بجانب دولت  
 آباد تحت الافق منهنزم گشت \* و خانخانان مریخ  
 مهر خروی تقویت شده با سپاه انجم تا طغرنگر  
 مغرب تعاقب نمود \* کشاکشی مخالفان در میدان اخضر  
 دست بهم داد \* به مرد و جانب چشمه چشمه خون شفق  
 روان گردید \* مینوی \* طغرا به تیغ نطق جوارا گرفته \*  
 کم نیستی تو هم ز جهان کیر آفتاب \* تیر افکنان رای  
 نوداره نموده اند \* پشت کمان ترکش پر تیر آفتاب \*  
 و کشوری که تیغ خیالت علم شود \* روید غلاف شرم  
 ز شمشیر آفتاب \* با آنکه می شود زره پر تو افکنی \*

نظم تو دست مایه شخیر آفتاب \* در جرتم که بهر چه  
 بجزند مانند است \* بر صحنه وجود چو تصویر آفتاب \*  
 \* بسم الله الرحمن الرحیم \* نفایس مخزن دنان جواهر حمد مکر می  
 است \* که غزاین را موز شریعت به پیش رو ابیائا  
 اکرام نمود \* و تحت کتیبه زبان لالی شکر منجمی است \* که دقایق  
 اسرار طریقت را بسر در اولیا انعام فرمود \*  
 در بیابان حست و چوی خیالش دریا از گویا بله پای \* و در  
 گوه سار آرزوی و صالحش کان از یاقوت یک اشک  
 پیمای \* بارشاد نسیم شوقش صومعه داد ان گلشن خرقه  
 پوش \* و بالهام شمیم ذوقش خلوت کز بنان آشیان در  
 خروش \* مشغول \* نموده بستان سرود مستحین \* ره خلوت  
 و گرو را بنجمین \* کند روز شب غنچه حبس نفس \* چشایش  
 به پیچد نفس در قفس \* بدم سازیش نغمه لب \* گرفته  
 وطن در مقام غریب \* بیگ جرم طوطی تنگ طرف  
 صد \* ز اسرار او بر سر حرف شد \* کبوتر معاق زن مستی  
 هوادار سر جوش با بسینش \* دل مرغ حق کو مگر خون

شود \* که از چنگش این نغمه بیرون شود \* شد از لطف او ساز  
 روشن دلی \* مقامات ذکر خفی و جلی \* اما بعد هیچ مردان از روی  
 فقیر محروم بطعرا \* که در فن کوشیده نشینی کتابی ندیده \*  
 چون قلم غیر پوست سخت کاغذ و کتکول و دوات جری  
 نه فهمیده \* دستگاه و فنایق شناسی و تحمل رموز دانی از کجا آورد  
 \* که بر سر این شاهد پر نقش و نگار یعنی مخزن اسرار در افشانی  
 تواند کرد \* ادلی آنکه در ینباب طبع را بجزوف پامائی قانع  
 نسازد \* و به جوت گوهرین شدن سخن بمرح سلطان  
 العارفین بر دازد \* قطعه \* شهر یار کشور دانش و زی  
 سلطان شجاع \* که ازل شد حق او دانستن عالم یقین \*  
 گریبائین دست هند ویش ندیدی جای خود \* کی ز حل  
 کبشی در ایوان فلک بالانشین \* کاک اکباش  
 کزان شد و فتر گردون و دست \* نشکند هر گز بر تگ  
 شهر روح الامین \* طوطی طبعش نماید اجتناب از نیشکر \*  
 و گلستانی که بشیند مگس بر انگین \* بهر شمع محفل او در  
 سحرگاه طرب \* میگذرد فانوس سازی کرد باو از آسین \*



گر کند و دور بر آگاه صمد جراتش \* می تواند نجات بر شهر  
 شگفت کادومین \* چرخ کی می داشت بکجو بهره از سنباله \*  
 بگر نمی شد در ز راه نگاه قدرش خوشه چین \* گر به تبخیر  
 جوان یکدست بکشايد چو مهر \* هر دو عالم آیدش  
 بی جنگ در زیر نگین \* پیش خلق او خطا کار دیار صنعت  
 است \* گرفتار دهنده رو تصویر را نقاش چین \* در  
 هندوستان زمین رفعتش آسمان جوی است خاکستر  
 بالیده \* و در بهار یثمه حشمتش که گشتان یشکر یاست  
 بی برگ گردیده \* از لکر کشی اجلاش موج دریای  
 بنکاره نشین \* و از جمله زورق اقباش آب تنه جمه  
 تنزل گزین \* ز اینجا نویسن طالعش اگر جدول کشی  
 می برداخت \* طای آفتاب را در طبق گردون حل  
 می ساخت \* در گلشن عدالتش نسیم را چه یار اگر بی اعتدالی  
 نماید \* و در چمن احسانش شمیم را بچه زهره که بی حسابی  
 کند \* اگر پادشاه فریادی شود کل را دره گره خار دار می کشد  
 \* و اگر قبری داد خواهی کند سرور از در پای فیل سحاب

نمی اندازد \* عطار در جرکه واقع نویسان بختاب زوشن قلمی  
 مهر فراز \* و ناهید در قلعه را کس سرایان بایق کهر  
 شاد خانی همراز \* فرد و فقر انعامش را حساب ما و ران  
 در خیان است \* وسطه برات اگر امش را شاد  
 قطرات باران \* به تعریف بهار خلقش چمن خرمی بخامه  
 در آویخته \* توصیف نیسان لطفش گلشن گلشن نازکی  
 بر صفحہ ریخته \* زال چرخ ناز بهر رایش ناز و بود شماعی  
 نیافت \* لباس روشن ضمیر فی بدر را با کوی مهال  
 نیافت \* حینیکه سلطنت یکناد در دوسم جای این چادر  
 به پنج نوبت زدن شش حجت گیری مهر بر آورده \*  
 اگر هفت کوکب هشت مرتبه الهام کند به چرخ را  
 بجا کوی قبول نخواهد کرد \* در جشن سال گره هشت رشته  
 عمر آزادگان را طول امل گرفتار عقده شدن \* و در  
 هنگامه دوشش کوهر حیات است بگره و طان را اگرانی امید  
 بایسنگ میزان گذشتن \* چون خواصانش بسرخشی  
 هوای در آویزند \* ماه آفتاب سوده شفق را بر هم ریزند \*

اگر دایرئی افق بساط خود را بخط استوانی داد \*  
 مباحثه های همتش در تاب حوصله مشبیه نمی افتاد \* در  
 خزان خانه قسمت زر چشم براه که سکه بنامش  
 کی زد \* و در خطبه گاه نصیب منیر کوش آواز که فاتحه  
 و دامنش کی خواند \* بدوق ایوان جلوسش سوزنی  
 سفید صبح بطول و عرض پر تودل بست \* و بشوق  
 مسند سلطنتش بگاد تکیه سبز فلک بعلاقه مهر و ماه پیوسته \*  
 به پرتو دانی تحش تحت سیاهان ثابت قدم \* و بهر اوداری  
 ناخشن چهر صائب قرانی همه جا علم \* سنوی \* اگر فیض  
 و گر خاقان چین است \* ز کشت طالع او خوشه چین  
 است \* فلک دوازده ازل شد در خطبه \* برای او  
 جهانگیری ذخیره \* قضا دار و ذرا این صندوق خانه \* و بهر او  
 بساط خضر و آینه \* شکند چون نذر دشت او را \*  
 چنان یابد ز دوزان تحت او را \* بهر او ز چرخ  
 اینوسی \* جهان را می رسد روز عمر و استی \* ز کشت  
 مهر او فردوس گاهی \* ز چشم قهر او دوزخ نکاهی \*

یاوزیناست تاج و تخت شاهی \* که دارد بر چنین نور  
 الهی \* اگر پیتانیش را گل یه بینه \* دوکان اسباط  
 خود به چینه \* خرد گشته بسی در هر دیاری \* بدین خوبی  
 ندیده شهر یاری \* بمقتضای الاسماء یتنزل من السماء  
 اسمش با همصا است \* و آثار شجاعت از جبهه خورشید  
 سیایش هویده \* در عرصه جنگ که بساط شطرنج  
 مردانگی است پیاده اش از قیاس رخ تافته \* و منصوبه  
 نصرش با سب تازی فرزین بها و آن خلیل نیافه \*  
 در صرمیدان زبردستیش بازوی کنگشان زیر چاق  
 بستن \* و درهای ایوان وادیرستیش مهر فرقدان در  
 معرض شکستن \* اگر موج تیغش از شور دریا ابرو  
 ترش نمی نمود \* دندان اده پست نهنگ با بن تری کند  
 نمی بود \* کباده اش بر بته زورین نیافته \* که پیش او  
 کمان بسیه نور چرخ تواند سفید شد \* در کمانداری اگر بکا کل ربائی  
 پیر برداخته \* از جمیع اندازی بهر موی ذالاع پریشانی  
 مباحثه \* تا رایت ر محش انگشت نمائی خود نکر دیده \*

هفتال سپهر فتح را کسی ندیده \* بر سائی انداز کند شش  
 حرکت لکر عمرش را انشاء خرابی \* بکاو سمنندش کاوز مین در امانه  
 بیتابی \* سرگردون اگر بیاد کرزش نجستی \* مغز صبیح از  
 دماغش برون نجستی \* سپهرش ابر یست ستاره ماه \*  
 خنجرش برقی است راست ادا \* مسنونی \* چون غنای جواهرش  
 آید بکف \* نماید به تو بیرج شرف \* بلکه چون نماید  
 به تیغش گدو \* غم کند از دل برد ماه نو \* ز بس غوطه در پر تو  
 ز رت زد \* ازین به توان ماله حرف زد \* بحر بیخ آن  
 آوج بیا و قدر \* نه بود که دیده به بهلولی بدر \* سنانش  
 بعشر شمشیر نرگل و تاز \* فرو زنده شمع بود بی کداز \*  
 کفش ابر نیسانی غریب و شترق \* سحاب کفش را انکاس  
 و عد برق \* چو تیر بدستش ز ترکش بود \* گمان فلک  
 در کشاکش بود \* که اند به تیر افکینی آنجناب \* نشان  
 از کردنی و آفتاب \* جهان شد مزین به ترتیب او \*  
 بود عقل کل خرد و ترکیب او \* در بهارستان استعداد  
 خنجر و جودش مر سبزی کمال به پذیرد \* کربسایه البقاتش

بی برگی و آتش نهال نشود \* تا قاری عهد ایب بدرست  
 مخلوطی نطقش سرکشید \* شان زردل آیات مصحف کل را  
 خوب به فهمید \* و تا ذاکر فاخته از دینستان پیا بش حق سرای  
 نیاموخت \* چراغ ناله خود اجوتی را در بزمگاه سرفیفر وخت \*  
 با تمام نسیم بر هیو گاریش بر کس می آلود پیا که امی  
 یاسمن \* و با سستشام رایحه صلاحیتش موس سید کار با به  
 سفیدی نترن \* مرز مین شفاعت را اگر با بروی  
 خود سبز نمی نمود \* آتش جسم لاله بر هندوی داغ مهر  
 نمی بود \* بذوق کاشن تقدیرش تدر و کاغذین بال نماند در  
 پیردن \* و بشوق چمن تحریرش طافس یکبه ست خرام  
 بخامه در و دیدن \* اگر قلم نقطه نویسی نمی افراشت \*  
 دوات ماه سیاهی کلف نمی داشت \* و اگر نام کاغذ  
 مشقی نمی برد \* ورق آسمان مهره آفتاب نمی خورد \*  
 شعله ادراکش از دودمان آتش طور است \*  
 و طبع پاکش از سلسله رموز نجش منهور \* سنوی \*  
 ز دانی بلون آفرینش \* قلاطون را دهد تعالیم بینش \*

و در بر هر طرف چون موج بحرین \* ز چشم او زبوز حکیمه العین \*  
 و قلموس بلاغت بسکه در سفت \* مطول را تواند منحصر  
 گفت \* دهد چون درس قانون بشارت \* کند کار اشارات  
 از اشارات \* بود بر فرد لطف کبر بانی \* خطش را کرسی  
 عرش آری بانی \* چشم آنکه تحریرش مطاع است \* فلک  
 بگفته نشین شجاع است \* مطیع اداست دارای معظم \*  
 مرید اوست ابراهیم ادهم \* در این عرفان عراقی رمز  
 الهام \* بود از مخزن اسرار نام \* بسم الله الرحمن الرحیم \*  
 بیت \* ای جوش دل مرا جی و جام از تو \* شور و شر  
 نقل نچه و خام از تو \* در میگه چون باز شود چشمم \*  
 آبی که بهر بود ده گام از تو \* شب نشینان بزم سخن  
 بشراب حمد خانقاه مرخوش اند \* که ساقی کامتش بیار  
 ماه را از باد و مهتاب لبریز مایه \* و سحر خزان مقام  
 گفتن مرودشگر صانعی ذوقی اند \* که مطرب قدرش  
 دایره چرخ را از پنجه آفتاب کرم نواخته \* از پیانه سگین  
 انعامش خار و لباسان کوه سار و از افتاده سیاه سی

نشاط\* و از چنان طوفان اگر امشن آبی قبا یان دریا بار  
 موج در آمده تازگی رقص انبساط\* بتائیری شوقش  
 عرق شبنم بر اندام گل قد گلش د ویده\* بتصفیری  
 و دقت سیوی هنجور در مقام بلبل نوا سنج رسیده\*  
 لب چار باعلام اذ اکویا انا اعطیتاک الکوکثر\* و کوش  
 صراحی بالنام او شوی فصل ربک و الحجر\* سسوی\*  
 بدست نگر ز لطفش بنودی سر دس\* نگشتی بقانون حق  
 دوست پوشت\* تنی جواز نهاده شد\* نفس  
 و در گلویش پرواز نهاده شد\* ز سوز فغان های مجلس فروز\* کند  
 خود را و مکش خود سوز\* بدروزه آن نوا بخش و ن\*  
 هند کانه طنبوره بر روی کف\* خم باده را خاک سازی  
 ازو\* سبورا کف آبیاری ازو\* بدست چمن داده  
 از گل آبیاع\* که بلبل ز هر گل شود تر دماغ\* غم از غوانی  
 چو صامان کند\* بزنجیرش از عشق پیمان کند\* بر انگشت  
 جوش ز مینائی نمر و\* که صدر رنگ مستی دو د بر در و\*  
 بفرمان او در کف می کسار\* گل و جام گلین شده زمین



بهار \* بهار است و دور می بینم \* تو و خشک صافتر  
 کمرش خور می \* از انشا خاک چمن چمن سر خوشی  
 و نگارنگ و مید \* از مستی آب گلشن گلشن تر و ماضی  
 گوناگون رویده \* نسیم کلندر درختخانه هوای شراب  
 سرخ می رسد \* و شمیم صد برگ در مشرب فضا باد  
 زرد می چکاند \* شاخ درختان نه کل هم کاری نداشت  
 قوس قرچ داده \* بر طایران برگ سبز هم چشمی در  
 طره شمشاد نهاده \* کل سرخ کلاب اگر کوچه باغ سعادت جاوه  
 نمی بود \* الورد الاحمر من عرقی در شان اوصاف زنی بود  
 \* غنچه اول رنگ ناپای تو کل خرمی بدامن کشیده است \*  
 بر کمای راحت خویش را چون ال عبا یکجا جمیع دیده \*  
 از عکس لاله عذاران چمن پرده سحاب گل بدی \* و از  
 پرتو آتشین رویان گلشن دایره آفتاب در تندی \*  
 مطربان مجلس باغ ترانه فادخاوها خالدين از نای مقدار  
 نبر آورده اند \* مغنیان محفل راغ زمره هده جنات ملین  
 بموسیقار بال آورده \* ماکوی بی ثقل نسیم در کارگاه

اطلس چسب در است میدود \* و شانه بی وزان شمیم در  
 تار و کنجای سبیل بس و پیش مهرود \* جولاه نامید  
 اگر بدین قماش رخت مهر سبزی خواهد یافت \* تر از  
 شامخه انبیا عش در دوکان نهال رو نخواهد یافت \* لوله  
 پنج غنچه را از زاکت بچوب کز خار گل چه کار \* و پرگاه  
 سرین را از لطافت بذرع هر بلبل چه بازار \* خیاط  
 و طوبت هر چند رزون مرطوب برک رسانی انگشت \* رشته  
 ترقی در کف خور می هنرش بمقداد کرده شبشم نگینخت \*  
 از خلعت کاری بهار تن سرود و صنوبر عمر یانی نه کشیده \*  
 و از تشریف باری تیان بدامن شمشاد و عمر عمر  
 برهنگی ندیده \* جله فیر دزی تاک و چنار از خجیه تازی هر کاد  
 جابه زردی \* تفسیر والله المرجع والمآب از چهره  
 گلزار معلوم ترجمه انبیا من السماء ماء از جهه سخاوت  
 مفهوم \* باران شانه بموی سبیل گذاشته \* و شبشم  
 آینه بروی گل دانسته \* موسم ترو تازی نهال \* و هیکام  
 مهر سبزی شدن شمال \* موضع پیمان رسانی لاله \* مقام

مهرخ روکشش زار \* گل کوزه ساقی را سیراب  
 شپرد \* که چون شقایق جاش بر دارد \* سوی \* بده  
 ساقی شراب ارغوانی \* که کرد دلا کون رنکر خراشی \* بهار  
 فیض دارد شیشه \* تو \* بود ریش چون نیل \* پشه \* تو \*  
 درین موسم قدح میروید از خاک \* صراحی میدهد  
 از شاخ بر تاک \* اگر دوی بیابستان در آید \* برنگ  
 دسه ریحان بر آید \* از آن سرین سحر خیزی امید  
 است \* که از صبح سعادت رو سفید است \*  
 بیامطر بپایل شوهم آواز \* دم گل آگوش کن  
 بایر ده ساز \* زند که غنچه حرفی از رخ گل \* بر آید از لبش  
 آواز بابل \* زر و دبوستان بشو ترانه \* که شد موج  
 و حباب او چقانه \* به نیش خار زین فصل طرب خیر \*  
 که گل زخمهای نغمه آمیز \* بهن ده ساز بر که گفت و گو  
 قرض \* که و صفت گاشن می خانه شد قرض \* درگاه  
 پیر مغان بر تبه هر فیض نه کشته \* که سقای سحاب در آب  
 پاشی دریای عثمان را خالی بکند \* و استان می خانه بدرجه

طوبی بن شده \* که فراش آفتاب در خاک رومی  
 جاذب شعاع را در هم نشکند \* را قلمی که در سن  
 همه جاذب شکسته نویسی گذاشته \* در تحریر و صفت نیاید  
 در سستی خط مثل کشته \* بخار کارخانه فلک دانست این  
 قصر محتاج ستون نخواهد کردید \* اگر نه پاره بال  
 ملک درخت سدره و طوبی را در باغ می برد \* معمار کاخ  
 آسمان را بر طاق بسته گذاشته \* به جهت ایوان طرح از  
 زوای این عمارت برداشته \* و غنچه تاک حوادث  
 را چون دست پناه طلبی بدانش رسید \* از حلقه اش  
 صدای قفس و خله کان امنه شنید \* چون کتابه نویس  
 طلای رواق نشینان در دوات ریخته \* بر تحریر سقا هم  
 و بهم شراب طهور الکلی یا قوت انگیزه \* نقاش  
 مانی رقص را پای زور قلمی دست نداده \* که اگر  
 نسیم در دیوان نشست کند تصویر تواند استاد \*  
 چرخ بمشابهت خم باوه فیض سانی خلق و دیر \* قمر  
 بمشاکلت قدح لبریز نور بخش ده و شهر \* ناهید بدوق

دختر راز پرده چنگ بسته نگار ساخته \* عطار و بشوق  
 پسر مہمغ بزلف سناری سطر نامید پر داخه \* مریخ از نگشت  
 شرابش علم بشیرگیری بیشه فلک \* خورشید از  
 دایچه کبابش دلبر در تیغ کشی سما و سما \* ز علی  
 بیکرنگی دلباش سید مست رفعت گردیده \*  
 مشتری بیک جهتی معانش باوج نشاء سعادت رسیده \*  
 واعظ منحر فطبع که استقامت راه میگرد \* را از خلق  
 نفقت مشارالیه هذا صراط مستقیم را بچه طریق تواند گفت \*  
 طراعی که پیالہ ای چینی قلم برداشته \* بر دور بر پیالہ چند  
 بیت باین رنگ نکاشته \* مستوی \* چون صراحی خون ما جوشیده  
 از بس با شراب \* کی تواند شد بزم می کشان بی با  
 شراب \* گرزیر غمره اش سخی تواند یافت دل \* بهر تعظیم  
 کبابش می جمد از جا شراب \* چشم منت راز بخت جام  
 گیر یہای ناز \* میر سدا مرد نشاء اگر خورد و فرو شراب \*  
 \* خال چون در سایہ لعبت بخوید برک عیش \* می تواند  
 یافت از پائین گل از بالا شراب \* تا جزایران حسن از

شاه سازد کشتی \* گر بسند وز لغت آرد از لب دریا  
 شراب \* درد میدان تا سیاه چشم مست کشاند \* می بکشد  
 از آهوان برد اسن صحرای شراب \* کی بود بانام او یک قلم  
 کیستی \* تا نریزد در دوات خویشن طغرای شراب \*  
 شراب داری نیست \* که اگر طبیب چرخ بان بردارد \*  
 استخوان دوباره صبح را اینک جرم درست سازد \*  
 چون عکس جاش بخون گرمی بداید \* فسرده دل  
 تافته \* بگر لخت لخت شفق سازد وصل خاطر خواه  
 یافده \* قاری مصحف گل که رفعت مهر و مینار امید اندامها  
 ثابت و فرعها فی السماء را در شان او می خواند \* سایه  
 قرا به شعاعی هر زمین بیند اخت \* که هر ذره خاک را  
 آفتاب توان ساخت \* تا خطبه بفتد او خطبه او جام نسبی  
 دارد \* در آن عیش آباد هوا آب را بی نشاء نگذارد  
 \* هرگاه پیر گردون را از صبح گفت سستی بردهن است  
 \* بقدر شراب جهان آرا صبح سازد وجود خویشن است  
 \* اگر قلاطون در زمین صاف گردون می جویم نمود \*

از دولت پا فرو رفتن به بلای در هر قدمش خمی می بود \*

قبرم سبزه نایب منایب الهام غیبی \* قلقل بکد و \*

قایم مقام وحی لاریبی \* بسته دانی که به تماشای می جهانی

پروا خسته \* بادام چشم خود را نهال پذیرای نشاء ساخته \*

ندادی که بدین محیط فیض پی نبرد اند \* نه بنا ظلمنا انفسنا

در جای خود شمرده اند \* کاخی که در بارامکان تواند شد می خانه

است \* و ظرفی که چشمه بار امحل تواند گشت پیمان \*

اگر درین مضطرب شکستگی بسیار سیده \* اذ السماء

قطرات نهوید اگر دید \* چون از زخمی بقرا به شراب

زرد روان گشته \* والشمس تجری بهستقر لها بخاطر گذاشته

\* چشم صراحی بر دست می فروش که پای چمچه اش

کی رساند \* و گوش پیاله بر آواز باد و نوش که

بشریه اش کی خواند \* عطسه شیشه را نشاء صدای

سلبیل \* و صیحه بطاک مرده ندای جرئیل \* مبنوی \*

پیا ساقی امشب بمی خانه بین \* چراغان میا و پیمان بین \*

سپهر بست این کاخ فرخنده پی \* پرو چش مرتب ز نغمهای

می \* بود باده نور شهید این آسمان \* قدحهای نور انیش  
 اخر این \* چه باده صفا بخش صحن چمن \* طراوت فروزای بلخ  
 سخن \* قد پرده عیب در پای خم \* که سازنده اوای برای  
 خم \* معنی بیاسیر می خانه کن \* شراب طرور به پیامه  
 کن \* در و بجز می گم که ساز و د \* شود از نرم فروزی  
 چو خود \* بود زین مقام پر از اهر از \* چو کشت کول غنچک  
 قدح نمر ساز \* ز بس خاکش از رود می کشته تر \*  
 گل صوت روئیده از بام و در \* بگل چینی نغمه گردد  
 دوماه \* که بر چار و یوار او پنجگاه \* شد از فیض می خانه حورا  
 شهر \* مقام بساط طربهای دهر \* محله توان دید که خامه  
 تعریفش صدای رود نگیرد \* و بکوبه توان رسید که نامه  
 پوینش آواز دفت نه پذیرد \* بمقتضای کل مقام  
 مقال گو شده نیست که قوال پرکار خالی بماند \* و شمعیه  
 خوان صوت عملی است را به بلند آوازی نرساند \* روزی  
 می رود که مظهر بان ترانه بمعانی نشن نفرستند \* و شنی  
 نیاید که غنچیان تر نمی با صدقباش روان نگهاند \* از رسته



آواز کل نغمه بمقام دست شدن رسیده \* و از پرده  
 عیار طرح ز نغمه سبز آهنگ نمایش گردیده \* عود را  
 طربهای نغمه اگر بآب نمی انداخت \* پایش از گرمی پد گام  
 نمرود میگرداخت \* قانون در صفحه طرب بمسطر سازی کف  
 کشوده \* و از قلم مضرب در تحریر صورت بدیضا  
 نموده \* طنبور اگر بر بند خود بدست مطرب نمی داد \*  
 و ترانه را از دلش از پرده نمی افکند \* شش غره بر چن  
 بر کشی مضرب ز مام خود گنجت \* از مقام حجاز  
 نواز بهیچ راه نمی توانست گریخت \* دو تار که از  
 لب کشاد یکبار خبر ندارد \* قول ان مع العسر يسرا  
 چون بزبان آورد \* موسیقار قطار چاره زنی را نفع  
 نیکداشت \* بآب آن کار یز از گشت نغمه حاصل  
 برداشته \* چنگ کوز بهشت اگر کج نهاد نمی بود \*  
 به تعظیم ز نغمه مطرب قامت راست می نمود \* نای درین  
 مقام است که لب بر لب معنی ندارد \* و بنه انگشت  
 خشک شده بوسه تر شمارد \* غنچک بزرگ و کوچک

قوچ غم را قبل ساخت \* و از تیرا فکشی گمانش دو خانه را  
 یکبار باخت \* رباب از ضعف تن مهر بزانوی مطرب  
 نهاد \* و از بی مغزی استخوان مضراب پیوستش  
 افتاده \* از غنوں که بصوتش روح فلاتون نازده است \*  
 در علم تپی داشتن صدوق پر آوازه است \* و در ساز  
 بر کفون آهنگ بیکه بیکه آمیخت \* و از آب  
 خشک بنده صدای نر و نازکی انگیخت \* و ف چنبر جز قد  
 صفیره بحر مین در میان گسوده \* و بر گنار شغذای  
 بغیر طایفه نخورده \* فنیرو بکده غبت شراب خورد  
 داشت \* پیش ساقش یکدمست دو کده داشت \*  
 منزل آتش ذوق غلغل جوشید \* و صدای خاش  
 بر چنگی رسید \* تال که تن بسر و دویمانی داده است \*  
 در مقام نشاط افرائی داده است \* مسنوی \* طغانش  
 شاه بر تخت جام \* کند کارانی به صبح و به شام \* بر آید  
 برین تخت بر آب و تاب \* نهد بر سر خویش ناج جاب \*  
 چرا شاه جنس نخواهد کسی \* که دارد در سبزه نظر آید

بسی \* ز کل کشته کرسی نشین ایناغ \* که می سوزد از عشق  
 باد لاله داغ \* چو انگور این باده ریزد بجاک \* کشتاید بر  
 چیدنش دست ناک \* مصفا شرابی که بی کذب و لاف \* بود  
 در روشن به از صاف صاف \* شرابی که از نگشتن انجمن \*  
 گل صرخه خشی افکند بر چمن \* جبابش چو برهم خورد از شمال \*  
 طرب زیر افغان شود هم چو مال \* به بین جام را اندم این  
 شراب \* ندیدی اگر در آفتاب \* بدر از مشابیت  
 رویش بشارت پرستش رسیده \* و هلال از  
 مناسبت ابرویش سعادت انگشت نمایی دیده \* تا  
 هواد از نفس بیاض گردن نیاید \* در توالی اللیل فی النهار  
 از ابهام بر نیاید \* و تادرسنی چهره اش بباریکی خط هفت \*  
 کتابه توالی النهار فی اللیل و ضعیفی نه پذیرفت \* در انجمن  
 و عاشقش جوالغ مناسب بی پرواکی راه نداد \* در چمن  
 خیالش گل آفتاب بی عین لیبی ناگذازد \* و خرد که بسر  
 یعقوب را به نظر دریا ورده \* بشوق دیدنش راه  
 و ریچه قدح طبر بر آورده \* شاهد گل آرد و مدهم مجلس

بودن \* ندیم بلبل هوسناک مصاحبت نمودن \* نکلین  
 . پاسنگ شوخی نگاه \* راست مری تابع کج کلاه \*  
 نزاکت خانه زاد سخن \* ملاحظت نمک پرورده ذهن \*  
 بنشودن چشم ستانه باز کردن در می خانه \* ماه نوآبرو  
 با آفتاب هم زانو \* کاکلی صیقلین شامه دست چین \* مسیوی \*  
 بگلستان غنچه از باغ رویش \* چمن بر کی ز نخلستان  
 بویش \* قدح در دست او از لاله کاری \* بود سر مشق  
 جونی نو بهاری \* شراب البر تو آن ماه پاره \* کند هر قطره  
 خود را ستاره \* نگاهش پیر روی تر کش باز \* خرنک  
 غمزه اش در حین انداز \* کند یا قوت بهر یکنامی \*  
 بهایش لعل میگوشت غلامی \* بد فقر بنده سودای آکل \*  
 طایپ از طره خود بافت سبیل \* چو و صفش را قلم بر صفحه  
 بنوشت \* سخن از نقطه تخم تازی کشت \* بدعریف  
 معنی هم ز خانه \* توان کار بر شد بر روی نامه \* معمار خلقت  
 خاک و جودش را با آب چشمه نور سرشت \* و کاتب  
 قسبت خطا نصیه اش را بگلک مرده و در نوشت \* اگر

نقش صغ سقید آب لعالی از گوهر یا قوت بکار نمی  
 برد \* خار ایجاد در چهره کشائی او برنگ لائق بر نمی  
 خورد \* هوای گل رویش نایکی است در دست  
 پرافشانی غنہ لیوان \* و فضای سبیل مویش بپیراث  
 در کف با کشائی فاحشکان \* واللیل لایغشی سوگند بست  
 بشب زلف معبرش \* والنهار اذا تجلی قسمی است  
 بر روز چهره سورش \* پردکی سرودی که از داد و دیخ  
 پوشیده \* بمقام دم سازی او بی حجابانه دویده \* کل  
 برک لب آهنگ بدبلان کشادن \* مغنی سرود بیاد  
 ستان دادن \* نسبی که به چمن رخسارش در آید \* از  
 عهد شناسی خرمی کی بر آید \* بشوخی آن خوش آواز ادا  
 \* به شکین دل و جان فدا \* از مشایده کار خرام  
 هوش تمام \* کاکل شکین سر آمد کرد چین \* از حال  
 هلال تا ابرو \* تفاوت نه یک سر مو \* بسوی \*  
 بعشق آن بت مرغوله پرواز \* زهر تابست چاک در  
 دل ساز \* لبتام غنچه گیر و خار مضراب \* کند چون رود

نه ادم سارونی آب \* زرنگین نغمهائی دل خراششی \*  
 فی از لعش کند یا قوت با ششی \* اگر مشت خسی  
 با عقد و فاد \* گل خورشید گردد از کف او \* بیاد  
 نیلم خابش ز مهره \* شده تسبیح مار بنگ ز مهره \*  
 خط سبز سن بر دجانه داد تعلیم \* که نکه از در قم از دامن  
 جیم \* شقایق بی خط او از کف باغ \* بود مجموعه از  
 آتش راغ \* گل رویش از ان دورنگ ماه است \*  
 که رایت بود بر من الحیح گاه است \* بسم الله الرحمن الرحیم  
 سیمین ورقی تا سیمین دادند \* و اندازد اوقات غنبر نیم  
 دادند \* در باغ سخن برای زینب مهر کاک \* کله سده  
 مدح شاه دیم دادند \* یعنی او رنگ نشین ملک شریعت  
 پروری \* دیریم کزین اقلیم طریقت کتری \* صف  
 آرای شکر اسلام رایت \* و مقهور نمائی قوج کفر  
 صمیمیت \* قهرمان کشور خدا شناسی \* و حکم دان  
 دیار حق آشناسی \* داور فکات سنان و خدیو جرخ  
 یاسبان \* قمر اجماع عطار و نظام \* نام نهاده خورشید

بساط \* بهرام صولت بر جیس و دلت \* کیوان کلاه  
 مهرین تختگاه \* سنوی \* شاه عالم کیر زیب تحت  
 کز اوج شرف \* سایه اش را آفتاب آرایش افروز  
 کند \* بهر دربار جلالتش فیلبان روزگار \* فیل کردون  
 در اثر سدا از شفق زیور کند \* تا از چشم بدنه پیش رخس  
 اقبالش کند \* آسمان فکر سپند از دانه اختر کند \* چون  
 بسازد منورانی از بهرام و معمار جرج \* فرخنده ایشین را  
 در صبح عافیت مرمر کند \* تانی آرد عطار و فرد میر و اما  
 را \* منشی رای سنیرش کی قلم را تر کند \* بسکامی سازد  
 صیر و و لیس سر و قدش \* می تواند طفل شبنم را  
 ملک عنبر کند \* نه صفت زان جامع ده عقل میگرد و در قلم  
 \* جای آندارد که هر یک را خرد از بر کند \* در بخشش لاولی  
 کفی نه کتوده \* که در یاد از مرجان چهره خراشی مهرخ  
 نگر دو \* و در ریزش جواهر دوستی نیارده \* که معادن  
 را از فیروزه شست کوبی کبود نشود \* و از ترس  
 نه اسیر عطايش از مهره بود جب الذاتی لایزال هست

جبلیس زوال نه پذیرد \* چون نشان در گوهر اقبالی  
 نصیحت تا در بگیرد \* در ایوان بخشش چون از وقوع  
 صورت لایحیتاب زار با شکی ولی افزا حق دست  
 بر طاق بلند کند است \* نقره صبح اگر لیاقت سک  
 خطایش با خود می دید \* از میان خراخانه گیتی خویش را  
 بکناری نمی کشید \* چون گردون بدو گاه کج راه نبرد  
 خود را هم مکتب یکت مکتب هم مکتبان او تواند  
 شمرد \* مسوی \* روزیک شد از پر دگیانش  
 ناپدید \* ظاهر نشد \* پرده قفل قدرش بر عید \* خورشید  
 چو کشت از شرف خازن او \* دادش از خط شعاع  
 یکده سده کلید \* در بای ایوان رفعتش رعد باد نیست زخم  
 خون چکان برق تن \* و در هر ایوان شمشیر ابر داد  
 خواهیست \* پلاس سیاه باران دو گردن \* باشاده  
 نسیم مغدلتش خار ناخن از کلین بال تدرود و دور  
 نشین \* و بایای ادیب مرحمش لوح سینه باز از ایمن  
 و قاسم الف گزین \* اگر بحسب الهی الایمان \*



مانع باغبان حواسش نمی بود \* گریه پیدا از کسین کا به  
 ظایر آن باغ اخراج می نمود \* در ایام انجاستش دشتیان  
 فساد اندیش را آلات سیاست از تن میدید \* دور  
 زمان اسن نشانش کوهیان غذا و پیشه را بدوات  
 انتقام از بدن میزدید \* بلخ کزاری گیاه آهو را از خط  
 پشت گرفتاری کند \* روداده \* خطا جستن بطرف ماه  
 پلنگ از حلقه زاغ بزنجیر خانه افتاده \* روزی که گلگشت  
 صحرائی نماید \* هر گیاهی را ازین سخن بزبان می آید \*  
 \* سنوی \* از عدل جوگرگ میشد خازنه شده \* در  
 دست غزال بندهای پاره شده \* بازوی شکفته شیر  
 خوابیده بر پشت \* آهو بچه را نایب که زاره شده \*  
 چون شیر فولاد قیست که از کاخ بناقم جوهر تمیزی آرد \*  
 و در بارگاه روشن و همین شمس بر کاهی جوهر خد مت  
 ندارد \* در طبله سمنه اجلاش ابلق سپهر بگرگانه مهلال \*  
 فبر زمین توسن اقباش نهال گیتی دو خوابه ماه و  
 مثال \* سوار نیست که یک تاز آفتاب از مهیا به اش میگزیزد

و لبر نیست که بهاد در رخ از بیم با او نمی ستیزد \*  
 و آسمان بیکر نگی سپرش محیط افق گردیده \* و کمکشان  
 بیک چسبی تیغش از شرق بغرب رسیده \* حلقه کندش  
 بادایره افق هم وسعت است \* و چوب سناش  
 با خط استوا هم استقامت \* کمانش و دعالیم را  
 بیک گوشه خانه چله شمرده \* و برش منشش جفت را پچا دهر  
 نشان داری سپرده \* اگر زو بایش در مقام  
 چه بد بلند صدای نه نمودی \* قول و فیه بامش شد یل اکوش زد  
 محالفت نمودی \* خنجرش را دسه ظفر بی تلاش \* و  
 زدهش را دامن های فتح بی برکاش \* سسوی \* و محش  
 بسوی آهوی چون ستیز شده \* سرخیل نجوم دوست  
 آینه شده \* گردید از کماشان کنبه جرخ \* روزیکه لغتک  
 او صدای خرنشده \* چون بحسب علم و ابنا هم الرمی نشاند  
 تربست گردیده \* ظلم تیر اندازی را از صغیر سن بتصد جهاد  
 اکبر و زبده \* و در قاجازی کمان باب نازکی زورش چشمه  
 زهگیر لبریز \* و در تیر افکنی انسان باتش آندی گندش

فی پر خانه دو دینیر \* عقاب ترش چون شاخ کمان بونه دل  
 عد و سر کشید \* بر سر خواب پیکان را به جست سازد بای  
 خود ریخته دید \* صید یک از پیکان خدنگش زخم بردارد \*  
 زهر بار را مرهم راحت شمارد \* دقیقه گیری بمرغ هوا  
 بسته \* پرند از کمانش غیر تیر نجسته \* اگر چست بال  
 تدرود بگزارد نمی رسد بدل نزدیک او دور بود  
 \* والا در قربان شدن آن کوتاهی نمی نمود \* پی کمانش  
 از نیله گاو سپهر است \* و شاخ زه کینرش از رود آهوی  
 مهر \* چون کف سرعت پیر اندازی کشوده \*  
 تیر آخر بر تیر اول سبقت نموده \* بسنوی \* آن  
 چاشنی کمان آن صاف خدنگ \* سیر آب حلاوت  
 است پیکان ده رنگ \* برگوشه چو یک فی از ترکش  
 آورد \* شد نیشکر از مهر گیاهش صدر رنگ \* هرگاه حضرت  
 صاحب قرانی بفریاد فضایل زبان کشاد \* بموجب  
 التوالد سولایبیه داد و جامعیت و کمالات داد \* حکیم بوعلم  
 که از دولت مقام سقا بر سنده افاده می نشست \*

اگر قانون اشارات و رویداد کمر با ستفاده می بست  
 \* و بنای العالم امین الله که صورتش بر منی رسیده \*  
 حیاط علم یزل بر قامت والای او بریده \* بنه قبای مشجرش  
 سبزه ایست از گلستان تجرید \* و کیه پیر آهن کلبدنش  
 غنچه یست از بوستان تنرید \* دلائلش راه از خود  
 سفر کردن پیدای گم شکی \* و بی هدایتش منزل بحق  
 و صل کشتن و در شده نزدیکی \* شخصی که در چله ذاری فکر  
 نثران فیض علم اندوخته \* قواعد او شاد را مریدانه از مد رس  
 قال آموخته \* اگر سخن مطالع آفتاب بشریت شرح آدمی  
 رسد \* حاشیه افق بدولت وضوح آن ابرام نمی دهد \*  
 رباعی \* که قطب شمالی همه جائی گردد \* در طوف کلام او  
 هوای گردد \* زینسان که بر پرستش اوج گرفت \*  
 جا دار و اگر فلک بجائی گردد \* چون حدیث علیکم بحسن  
 الخط را بیکتلم رعایت نموده \* از برای قطعه نویسی  
 گفت مشتی بوزق آفتاب کشوده \* نو خطی که غرور  
 پلور زبر جرفلک پرداخته است \* در پیش مکتوبش

چون قلم سر خود بر انداخته \* ورق نهمین هر چند بهر  
 بشبتم وار گردیده \* از قلم هر کس نژادش سر ز نشن  
 نامموازی کشیده \* و بالا شده قلمش بتعکس دوران  
 اسایش بگیرد \* زیر و زبر کشته ر قلمش بخلاف آستان  
 دامن پذیرد \* دوات سیاه پیش معن نیلای است بی  
 عیار برون \* و حقه سرخیش کان یا قوتی است بی جرمش  
 درون \* چین خامه اش چو پر کار با خط بهری و ارد \* چه  
 عجب اگر برای نقطه پای دارد دایره کنه ارد \* خامه  
 زردست طالعش چون رقم را در جلوگاه دیده ورق برای  
 نشست \* حرفش کرسی از زیر خط آفتاب رخا  
 کشیده خوشه کشت \* تحریرش در و کرده دامن ناخن کل  
 \* نخل باغ تفریرش پر آتش دیده اره بال بابل \*  
 \* رباعی \* چون خامه حدیث پیموده است \* بمحموده و نشاط  
 و لما شده است \* از بین کاش کفش نا واسطه \*  
 و در هر قلمی بنام کرده و ا شده است \* چون شب پیمایی  
 سپهر در شام بارگاهش کمر بخت بسته \* صبح را بر

مشعل زرین آفتاب پیوسته \* اگر میث عمده آینه منظم بود  
 نظر نمی بود \* سکه دوا لکاه بگورده سازد آینه کف  
 نمی کشود \* از لب و افش بیان فان الجنة هي الماوي  
 صورت پسته \* و از ابروی طاقش ایا ی لم الخلق مثلها  
 فی البلاد موقوف پیوسته \* شمشیر نودن دینش بد زنده  
 روشن یقیناده \* که آفتاب خود را تاریک بنشمارده  
 \* و کتابه جبره و سقش بد زنده طول و قلم نداده \*  
 که عطار و بعرض آن نماید \* بزوق قالی شفق طراوت سوزنی  
 کمکشان پنجه ثوابت و سیاره ساخته \* و شوق بند سحاب  
 لطافت گاو نمیه آسمان بملاقه مهر و ماه پرداخته \* از  
 کلاوژی سبک کیوان میا پسش چشم خانه باغ ارم  
 کردیده \* و از نقش فیروزه پردانه ناپید لقادر آوازه \*  
 و صورت بلبلی رنگین گزیده \* سنوی \* نه کشوده  
 باین پرده چو جنت در عیب \* بسته شرفش چمن  
 بشرق جیب \* گل کرده بروی کارش از کلک قضا \*  
 هر نقش که بود در ویش مرده غیب \* در سیرا

بستانی که در دوران بساط عیش او گسترده است \*  
 نو بهار خویش را از جمله در میان کنه شمرده است \*  
 بهار قهی از قهج بستانی گل سبزی قلقل انگیزه \* و مطرب  
 نواز جوانی چقانه سنبل در آویخته \* اکرمی و حرمت  
 پاسا از جنگ آمدنش عهد نمی بست \* صوت سقایی  
 بهر ایا طهور ای مقام نمی سوخت \* از دور یا لبش بط  
 شهاب بر غالی بحر هم پرواز \* و از حوصله داریش غم  
 شهاب با ترشح سبزه هم انداز \* یک مژگی نقاش میوه  
 درخت طور منظر از اعتبار \* و بهم بکی کبابش مایه  
 خوان تجلی لکھو ظافخار \* بزور باد خرمی شیشها بالید کی سرو  
 پافه \* و بجوش نغمه شکفتگی ساز برقص طاوس شفافه \*  
 چمن شش جهت منقش بر نگینی صدای طربان \*  
 هفت فلک مفرس بطراح صوته مشیان نغمه  
 سرایان \* چون لب با همگ زمزمه کرده آمد \* این  
 ترانه را بزبان خطاب ترخم نموده آمد \* بیت \* ای دهر  
 به پیش روی تو سوخت شری \* دوران زنی مقام هم

و وقت شدی \* از نغمه شناسی اژدها و ابراهیم مدنی این  
 علم رو نمود \* که در تحصیل مراتب سرود و هر یک قیاسا خودش  
 عهد بنویسند بود \* عود از کرم خوانی رتب آلمش دارد  
 مکتب مقامات انداخته \* و در دوازده تانی در س آب  
 در لوح فقرات ده و این ستاره \* نای از سحر نغمه سازی  
 بالنت و دانه است \* و قانون بر سحر و دوازده  
 مشق صد ارسا نه \* طنبوری باده پرده دارد اینجا  
 حمید ارد \* در باب الفیه ناز را اقطمی سپارد \* و  
 شمشیر جلالت را بی سعی شنیده \* و جنگ قواعد مضرب  
 را بی قصه فهمیده \* غنچک از کسکول مسله خواند که  
 بشرح راست آید \* موسیقار از بسی فصل مقدم  
 سر آید که بقول در آید \* از غنون صد روحی علم سرود  
 را بی قفل گذاشته \* و خبر مطالعات اصول که وی سر پائین  
 داشته \* صد ادر غنجل غرایم چون خواهد \* که عمل  
 قسطنطین طرب سازی میداند \* در مقام علم نشاط پیمانی نال \*  
 و قوت مجلس داری اندوه محال \* رباعی \* طعنه ابرید



هایش آن خسرو دین \* بکشید و سحرگاه کشت اخلاق  
 که بین \* زان پیش که آید بایش حرف دعا \* آمد  
 بزبان استیجاب آمین \* نگاه بند عزیز و من معنی غیبی \* و چه  
 گشت آنی شاهد لاریبی \* بسم الله الرحمن الرحیم \* کاسه  
 فروغ این زمین فکر چون گلشن تذکره چند محب گردید \*  
 غنچه خطاب تذکره احباب بر شگفتان رسید \* سنوی \*  
 ظاهر انا کی تیغ زبان بیز کنی \* در وصف شهبان  
 سخن جلوریزان کنی \* آن به که بجای خفتگان دم  
 صبح \* توصیف دوازده سحر غیر کنی \* پیر بخت پاک  
 باطنی شیخ محمد علی بانی به نسیم فراعش سرخ وزو  
 خانوادۀ خاد است کنین \* و به شمیم ریاضش تر خشک  
 سعادۀ سنبلی کوه سار نشین \* زال چرخ هر چند رفته  
 شمعای آفتاب را تافته \* قابل بجهت دوزی خرقة اش  
 نیافته \* چوب تعلیش صندل و زهر کیمیا ای است  
 \* سنوی \* از روز ازل کشته طایکار حد \* نشاخته  
 دری بغیر و بار خدا \* از کوه ذات او تخیزد هر کر \*

چون دانه تسبیح بر کار خدا \* نکته تسبیح مراتب  
 عرفان بنده کان مرز امیر خان \* در دایره خدا طلبی به نقطه  
 فاست می تواند پی برد \* در صفحه امیر ارجوی بحر فیهای نیکوی  
 می تواند بر خور و \* در آسمان اهلایش حقیض را بهلو  
 نشینی اوج میسر \* و در سپهر آدمیتش تحت واپایه  
 بنگین باقون بر ایز \* در جوی قمش آب زندگی میرود \*  
 و بر سبزه رقص رنگ حیات میدود \* سنوی \* مینای  
 شکفتنش جوگیر و قلقل \* در دوش بدهد سامعه را نشاء مل \*  
 بر صفحه آواز نویسد بلبلی \* از خامه مشمارد آب زر گل \*  
 خویشش محفل همه دانی حکیم محمد ضیا خراسانی \* طفل خامه  
 اس در مربع نشینی نقطه امتحان زبیده \* و در دمانه  
 اس در دانه چینی حرفهای آیان خوش اینده \* از سیه  
 خشمی دانش خم قاطونی و نشین باده تحقیق \* و از  
 رنگی مدادش سیاه مستی خاطر سجود از مدقق \* حکایت  
 کیمیه بلاقات زبانش تازه است \* و امیات دست  
 پاشمائی بیانش بانه آوازه \* سنوی \* شاد است

نرسیده طاهر س از ره دین \* یکدم نشود ز کار دنیا عکسین \*  
 با او همه کاینات اگر عکس افند \* چو آینه هر که نزد چین  
 چین \* و انای رموز حادث قدیم حضرت شیخ عبدالکریم  
 در بیتی که هر دس مضمون پر دگیان ابهام نشسته \*  
 در دو لخت مصرع بر شاهد ادراکش به بسته \* خامه  
 فطر تش سرنوشتن طومار صبح فرو نمی آرد \* و نامه  
 همش چشم بر خط شعاعی آفتاب ندارد \* ساز نکش  
 کوکب قانون شریعت \* و صدای لجه انس سوای مقامات  
 طریقت \* قطعه \* آید باینس سخن ز کام دل فقر \* ادا  
 از نکش مخمل فقر \* نعلین بخردش در خلوت زار \*  
 نقش قدس در ریج منزل فقر \* قاطع نیک راه  
 درویش عبداله بمقراض لاریشه نهال تعلیق را بریده \*  
 و چون تشدید اند از شاخ ساد تجرد کل چیده \* مقر اغش  
 اگر بیزیدن خط دلبران کمری بست \* قطع حسن  
 و نخواه ترا زین بر کسی نمی نشست \* هر که با غیبه  
 کاغذش را دیده \* منت گانش از باغبان نه کشیده \*

غزل \* گاهی که دلش بخت پردلی پروازد \* الفاظ بر پرده  
 این بخود می نازد \* آفتد چو جوی خورده کاری بسرش \*  
 از برک کل باغ پنجه می سازد \* تازگی بخش مرا سم قاضی  
 محمد قاسم از خوشه رفعتش ز آل چرخ را سبزه  
 در دامن \* داز اتمام دهقان حشمتش پیر گردون را  
 نور درخس \* باشنای حرف ملایمش زبان از درست  
 گوئی بیکار \* و بهر فرای وصف الفتش سخن با کلام  
 خوشش هم خار \* در حیثیکه نسیم غرورش و زیرده \*  
 سبزه از طرف ریشه قد کشیده \* سنوی \*  
 داغ است عطار داز سخن دانی او \* خورشید کباب  
 از دل نورانی او \* ابروی هلال تاقیامت مرشد \*  
 در باب شکفتگی به پیشانی او \* مقتدای سخن  
 بنای حضرت میر الهی قصایدش آینه زار شاهان  
 معانی \* و غزلهایش جویبار طبعان روانی \* خامه اش  
 برنسب خامه قلم بر کس خط کشیده \* و لیله دواش  
 از بهر یکی دیمان بر خود پیچیده \* مداد در قمش از سیاهی

زلف سبیل است \* و سر سخنش از سرخی رخسار  
 کل \* قطعه \* هنگامه طراز بلبلان سخن است \* باریکی  
 هر قش رک جان سخن است \* هر کلمه نطق او مخجور  
 داند \* آیاه گفته اش روان سخن است \* نغمه پرداز  
 یکدیگر حافظ بزرگ علی ترانه معترف را از مصنف  
 بهتری خواند \* و از مرز حقیقت را از موهبت پیشتر می  
 شنواید \* از نهایت موافق در نغمه سازی بسرو و مخالف  
 سبزی ندارد \* و از غایت متابعت در خواندن مجازی  
 آهنگ عراقی نمی گذارد \* در دایره انجام هر طراز  
 میگردد \* در مقام استعداد همه نوع میرقصه \* رباعی \*  
 که قوت دل از گانه طنبور دهد \* که ظلمت دیده را از خط  
 نور دهد \* الفاظ انا الحق که بود نامرئوط \* مرئوط کند بدست  
 منصور دهد \* کلیم طور سخنی انی ملا ابوطالب همدانی \* در  
 میدان اعجاز تقصیر از دمای قلنس بادوات سحر پیاپی  
 در فدا ده \* در مصرید بیضای تحریر نیل و قمش بطرف  
 منکران کوچه داده \* اگر به تعریف پیش زبان کشا هم

لهر به قار قصیده باید بست \* و اگر سو صیف غزلش  
 پر خیزم به تر یاب و یوانی باید نشست \* چرا غنچه  
 از شعله طبعش افروزد \* آستین کرد یاد بر آب و زرد  
 \* رباعی \* کل دفتر خود ندیده باب سخنش \* در میکند  
 بهرین شراب سخنش \* هرگز نشود بصاب کردن محتاج  
 \* بلبل بر دنام جواب سخنش \* زبده اهل صلاح محمد صالح  
 چراغ ما که زخم کل را فرو پذیر می بود \* نسیم به بنجه کاری او  
 در جوع می نمود \* اگر داغ لاله قابلیت مرهم میداشت \*  
 صبا که در علاج پیش او میگذاشت \* میل غفلت زدائی  
 اگر در چشم جاب باده کرده اند \* از سبکی به پرده غیبیه  
 اش سیب نرساند \* عقده جراحیش لهریز مرهم سازش است  
 \* و نشر فسادش مهر شار آب نوازش \* رباعی \*  
 گربه چمن در دکان بکشد \* صد عقده شاخ ارغوان بکشد \*  
 چون غنچه کند ادوی گنت خویش \* در وصف سرائیش  
 زبان بکشد \* عارف بی قال و قیل خدام شیخ اسمعیل  
 نگذارد سخنش از آب چارجوی رباعی تر و تازه \* و سحاب

قابض در بازش معنی سبحانی بلند آواز \* اگر بطرح قصیده  
 و غزل می پرداخت \* در یک قطعه زمین سخن صد بیت  
 می ساخت \* سه برگه بد و مصرع یک بیست و گفتن می  
 خورد \* در چار باغ هستی نام ترو تازگی نمی برد \* رباعی \*  
 چون ساز و ویل کفتن آورد بدست \* صد نغمه بچار تار  
 مصرع پیوست \* اساده نشد صوت رباعی بد و پا \*  


---

 تانقش ترخم مربع نه نشست \* محمود قوت د پردی پهلوان  
 شیر علی و در در س خانه فقر دیو نقش را خاک کما لیه دار و  
 \* و در میدان کشتی صبر هیچ پهلوانی بر زمین نیفتاده \*  
 پیش پیمان این فن تلاش پس خری او میکنند \* طمع  
 پوشان این عالم لنگ کمر اثر امی خواهند \* کشتیش کز قضا و  
 قدر است \* در دستش آسمان بر زیر و پازیر \* رباعی \*  
 کمر سایه دستش در خاک شود \* از زور زمین شاخ  
 بغم پاک شود \* در هم شکنند بقوت بازویش \* زنجیر  
 کباده گز افک شود \* بسم الله الرحمن الرحیم \* کریم  
 قلم خطاب این رقم در دناک طفر است \* که از ماتم

افروزی باعث نوحه شاه و که است \* چو بد رن خلق  
 نشان بر تیر اجل \* چشمک زده بر جیات و همگیر اجل  
 \* نلاید ز کف چرخ سپهر دازنی کس \* کرد و چو قلم  
 بقتل شمشیر اجل \* روز یکد اگر ساز نهال یعنی همایون  
 برشکال بساز مکر فن فوج گلها ارتکاب داشت \*  
 و دلبر رقم پسر کش به جنت شکر نویسی قلم  
 ز مردین بر فروز را افشان میگذاشت \* یکد تار نسیم  
 بشنید ان چمن ناخه از سبزه باین عرض داشت زبان  
 کشاده \* که نهال باغ جوانگیری در کنار آب جنبه سپهر  
 که یر شهادت از بافتاده \* بشیدن این واقع خزان  
 تا بر فوج خورمی را شکسته دلی رو نموده \* که سواد  
 پیاده اش بر درست گرفتن سلاح شکفتگی قاور توان  
 بود \* رعشه کرد و رت سپهر را از دوشش کلی زمین  
 انداخت \* و لرزه کلفت دهنه را پهلوی سوسن بخاک  
 یکی میاشت \* سبزه شمشیر از غلاف زنگاری بر آوردن  
 و شوار گردید \* و ز نابق را نیزه از زمین شکرگاه برداشتن



به محبوبت کشید \* با فرمان بسبب از کتاب غم از  
 بر زمین وجود دست داشت \* و جعفری به جوت اشتغال  
 الم زوئیس بدستی را از کف گذاشت \* غنچه در شین  
 به شکله عذرا بکلاه خود شکر گشتی و سمرندارد \* و در بجان در این  
 ایام ماتم بخوشی و خورمی دلی نگذارد \* و شقایق چار آیند  
 داغ را به خون عکس نشاظر خود حرام بشرد \* و گلزار زده  
 بشنم را بهر توانبساط مطلق نام نبرد \* ابشار گلستان  
 ترکش موج در کمان خانه جوی کج بر است کردن نشان  
 واری کریمه پرداخت \* فواره بسان در مع علم شده را  
 از هم برد غم خود پاینده \* و در اندازگاه کند ترشح خود را  
 بجبل اشک ویزان رسانیده \* حوض یاغ چلقه آب را  
 ازین بر آورده غریبانی پذیرفت \* و چون سایه لوای  
 در خان از کدورت بروی زمین خفت \* نهر چمن گریان  
 جوش مسکین خود را سبک خاک کرد \* بطریق شران  
 سیلاب از بی طاقی بنا بر آورد \* بمثل از چاک زدن  
 صبیحه سراپا خویش را تار تار یافت \* لاجرم در تعزیه خانه

چمن، نصف موشایان را شناخت \* تاج خرد پس اعتقاد  
 قزل باشی شاه چمن و رکنا نهاد \* و در میان فوج خورمی  
 از غم به بزدن مثل تاج گفت کشاد \* و مگل جسته  
 واد در این ماتم جیغه از دستار برداشت \* و بلبل  
 نافه داد درین عفرانه عنبیرین را در گناه گذاشت \*  
 مشکوفا از عزیزش سفید خود را کنده بدست باد  
 فغان داد \* و بنفشه از قهر بلبل سیاه خویش را  
 بریده برکت نسیم آ نهاد \* گل کوزه درین تعزیت  
 از شبنم انگاس بآب خود آمیخت \* و گل با عفران درین  
 مصیبت از زلاله بر بدین خویش ریخت \* لشکر بهار  
 سخن دامد را بر بارانی شباه پوش کویه \* کار خمشان  
 این فوج کرمانی را بدین یاد رسید \* بلبل نقاده فغان  
 را از نیل که درت گبوه ساخت \* و فاخته میفر مقدار را  
 بانگ دل حاشو خواست \* نیشکر ساز و هرک تخمبندی  
 گفت کشود \* و طوطی بخواندن این مرشد آواز بلند نمود \*  
 \* سنوی \* خبر از روزگاه آید که شاه صف شکن .

آخر \* بسوی ملک عقی چون خدنگی از کمان رفته \* برنگ  
 چرخ از یک تیر داد صد ظفر داده \* چو بر پیل فلک کرسی  
 بچنگ دشمنان رفته \* نخورده هیچ گاه خورشید تابان زخم  
 بر صورت \* ردایش از چه تیر آسمان چون خون چکان  
 رفته \* چو افتاده ز پای آن شهسوار عرضه مردی \* بزور  
 گریه آب از دیده تیغ پردلان رفته \* کمان در خانه خود  
 کرده ساز گریه و ماتم \* بهر جانب فغان تغزیت الیردان  
 رفته \* بگریه کشت از چشم زده سیلاب خو بخاری \*  
 ز چشم سخت چار آینه اشک بحر سان رفته \* درون  
 را باخته خود سراپا آهن از کلفت \* خرویش ز مح فولادی  
 باوج کسکشان رفته \* چرا ز قوین نکرده از کور و رت کمر  
 کوبه \* که رنگ چلقه از اندوه هم چون زعفران رفته \*  
 پرورده گفته از مرد کمان در قبضه کردون \* چو باضه زخم  
 جنگ سوئی بی نشان رفته \* شهادت مهر خرو کرده  
 است چون گل سرخ روی را \* از ان کلنه از خونریزی  
 برنگ از عوان رفته \* با استقبال از گودون و دیده

شکر انجم \* چو روح آن صف آرا از زمین بر آسمان  
 رفته \* ز اشک فوج و سیلی خون فدا شده شور در بطی \*

که دل را ای سپاه حق پرستی از جهان رفته \* پی تاریخ  
 قتلش یک تالا خامه حاجر شد \* نبودی گرد و کم گشتی

پسند از میان رفته \* اما بر در هوای عزا خانه انقدر  
 گریست که سیلاب بر زمین گردید \* در دره در

فضا ماتم برای آن قدر نالید که آواز بر آسمان پیچید  
 \* برین از جهت مکان ماتم چون اشک به طره زدن

پروا خفت \* تحت مرصع گلشن از تنه باد زیر و زبر گردید \*

و چهره مردارون از صرصر کرد و رت نیلگون شدن رسد  
 \* درون چنار از غم هرنگ چراغ شقایق سوخت \* درون

گلزار بسان شمع لاله فروخت \* عمر عمر شکستی شاخسار  
 حیات خود تن داد \* و صنوبر بر سبزی ریشه زندگی خویش

دل نهاد \* سرو از گه انی باند و قدمی تواند برداشت \*

و تاک از خوردن پیچ ملال کا می تواند کرداشت \* شمشاد  
 درین ماتم بناخن برک رخسار می گزید \* و در غوان در

عزای پنج کل طیارچهره می زند \* به محبوبان با صفت کشتی  
 بعضا از محبت بدن گذشت \* و سینه از از غم میرا با  
 سرخ و سیاه کشت \* رباعی \* چون باغ عزای خایه رانم  
 شد \* از گریه سر و کل زمین بر نم شد \* شادی زخ و ش  
 طایران نیز گریخت \* غم را از هجوم اشک با محکم شد \*  
 داغ لباس تمامی بنوشید که تواند از دوش برداشت \* و کلاغ  
 پوشاک عزای نگزید که تواند با کف دوش برداشت \* پاهای  
 از کسرت ناله خویش فغان لب را نشیند \* و فاخته از  
 هجوم اشک دید گریه خود سرور اندید \* طوطی چندان تن  
 بزیر غم داد که رنگ سبز پذیرفت \* میباید آن قدر دل  
 بافیون ماتم نهاد که در سیاهی نیست \* مرغاب را آتش  
 بر تن زینت که آب دفع توان نمود \* و طاووس را داغی  
 بجان نیامیخت که بر هم خلاص تواند بود \* مرغ آبی از  
 ریختن اشک فرادان چادر بجز یافت \* و یکک از  
 انگین آهنایان بگوه قمار شرافت \* در و خجل که در  
 ماتم از مال قنای مطابق رو شده \* در آج منفعلی که عزای

از پر خامه زر بفت گره دید \* هر پیر برای خاک بسر گردن .  
 از شانه دست بالا داشت \* قمری به جست گلو خشدن  
 از طوق کف چلق کند ~~است~~ سوی \* ز بین واقع  
 کشت صافی بزم آگاه \* گردید گل جام بدستش چو گیاه \*  
هضم بن جو خردا شد از ماتم او \* بر جامه و دواز بس  
 مرزده آه \* نوبه بزم نشینان بسکه آهنگ سرایت  
 یافت \* ساز برگ نشاط بمقام عزاداری شافت \*  
 پیاله از حباب می بسینه گوئی خود شست کرده نموده \* و  
 ساغر از موج باده بچهره خراشی خویش دست کرده  
 \* ایام را آبی در چشم نگر دیده که گرد آتش نخواستند \*  
 و قدح را خونی از دیده بچسبید که مرجانش ندانند \* صراحی از پنبه  
 دستار خویش را بر زمین محفل انداخت \* قراپه از  
 صافی گریبان خود پاره پاره ساخت \* میا آن قدر  
 اشک بارید که شعله اش را سیل برد \* و سبوا این  
 قدر بجاک غلطید \* که از رفتهایش توان شمرد \* بطاعت  
 از گریه خویش را بر غابی دریا ~~سجید~~ \* و که داز نم اشک

خود را بر بسته کلاه های صحرا دید \* طبعش از بجای میزد  
سرودن بر غم در کار ریخت \* در باب بعضی صاف  
کردن نغمه هم از پرده بخت \* گمانچه بدست شدن  
پیر آه سر خویش بر آورد \* و موسیقار بر بخت  
یوسف لب بزیردن در آورد \* و جنگ بیشتر  
از اهل عزرا کیسوی خود پریشان ساخت \* و عود  
زیاده از ماتمیان بآلجان هو ز پرداخت \* قانون از  
اشاره صداقت بر مهر پاکشید \* و بر بطن از سوراخها بر آرد  
و اغما بر سینه دید \* نای هر چند بد خویش صدای نوحه  
بر انگشت \* و دف این غزل سوزناک را بفرمان  
آمیخت \* و بسوی \* در شب سحاب تیره با واکریستم \*  
ز عذقیان نموده بغوغا گریستم \* کل کرد حرف قتل شمر  
دست بشکل باغ \* و راه فوج بر کس شهلا گریستم \* و در  
فوت آن زمان گلستان پردی \* با او بر شکال بدعوا  
مهر بستم \* و آنچه گویم بگوید میدوید \* بیرون  
بهره و ...

خراب \* با کوه کوه غم بدارا کر یستم \* یاد آمد از  
 مشکفگی روزی. بکاشش \* چون آبشار بر لب جوی  
 گریستم \* زان پیشتر که جام بر آفتابان ز لب \* در برز مگاه  
 با ده چو سینا گریستم \* تا شهر یار ملک دکن گریه مر کند \*  
 بر در کشش گریه چو طغرا گریستم \* بسم الله الرحمن الرحیم  
 این تازه رفته چون بمظفر علی رسید گلدسته معنی رنگین  
 بدید رقص دستگا اظا هر شد که نشمر فقیر بدست محمد رضا  
 افتاده دوست از رضای محمد باور داشته \* بعل خیانت  
 دست کشاده \* از دست بردش چه نگارم \* و از  
 دست اندازش چند چند شمارم \* استعاره انگشت  
 سیزه که بر ادا ده کیست که نشیده \* و تشبیه سبزه  
 پشیم گریه دست من فدا ده کیست که ندیده \* اگر بید نیست  
 و پای تخریر دسی از سخنوری میداشت سخن دست  
 بدست کشته مرا باین دستور از خود نمی انگاشت  
 \* چون بند انگشت دلم بقرار است که این دست  
 مردم را کسی نمیشی میداند چون کره شب خاطر م



جمیع است که مردم این دست را احری شاعر نمی خواند \*  
 سخن یکدست را که چون خط و دوست خدا و دوست  
 از دوران بدست چه کریان \* و از هر دست و روان  
 چه نقصان \* انگشت نمایان خیاست که بدست اندازی  
 سخن گفت کشاده اند \* چون انگشتان دوست درین کار  
 دست بسته یکسان نبوده اند \* اگر بدست باری توفیق  
 بر ایشان دست انتقام انداخت \* از چندین دست  
 قصاص هر یک را بدستی عاجز باید ساخت \* بعضی را چون  
 ابهام از دیگر طوق سنگین بگردن زند \* جمیع را چون خضر از  
 حاتم بدگمانی بر تن نبرد \* طائفه را چون دست شکسته  
 بر چوب بسن رواست \* طبقه را چون پای بریده در  
 خون نشاندن بجاست \* قومی را چون خضر کز لگ در بند  
 آهنی باید جاداد \* گروهی را لقمه و دانت بسته بچاه باید  
 فرستاد \* طایفه را چون دستگاه کاغذ پاره پاره باید  
 مناجت \* جمعی را چون پسته قلم بنه بند باید انداخت \*  
 اگر دست این گماره کرد و چون بهایو بمیان شان

خیر سید \* پهلوان از چند دست قصاص بر کار جالی  
 نمیکو دید \* من بید سگاه که از تلافی و سینه خاوردگی  
 ندارم \* بد سود چنانگونه داخلی بر دست شان گزارم \*  
 سبک سنی کجاست که به تیغ سرشان از تن جدا سازد \*  
 و بجهت انگشت های خود باخن بریده بخاک اندازد \*  
 برادر و اسنان چمن از بیم این فرقه دست از سخن  
 باز داشته \* و دستان زن کلشن از ترس این قوم سخن  
 باز دست گذاشته \* الحاصل دست دست این  
 وزگان است و سخنهای بالادست و آیه ایشان \*  
 بکه بخون زیری سخن بهر خانه دست کشاده \* جلادان  
 پیش اینها بشت دست بر زمین نهاده اند \* ملک  
 سخن از دست این قوم هر به خراب نگشت \* که بقدر  
 شکسته سنی آمویش بخاطر توان گذشت \* وقتی شود  
 که چندین دست انگشت ندامت بکنند \* و زمانی رسد  
 که چندین انگشت دست پشیمانی بخارند \* امید که  
 چون انگشتواره خطا برادر موراخ بدست شان

در آید \* و چون در سینه خود تان هزار انگشتان بر آید \*  
 \* ستونی \* دستور بخش تحریر از روی پرده غیب \*  
 صد دست و دوازده ایشان کدام برای طغرا \* ز نیرمان  
 که دست و زدی و آردند و زدی و \* خط را اگر بدزدند  
 از دست و پای طغرا \* \* با الله التوفیق بهل المرام \* \*

\* تمیت و سایل ملا طغرا \*

## \* خاتمه نسخه طغری \*

حمزه و نصایب اما بعد بر ضمایر خوشید نظایر اصحاب دانش  
 و عقل و خواطرید بیضا مظاہر ارباب بیدش و فضل ستر  
 و محبت ماند که رعایا ملایطفر از گیتی عباد آتش نه بر بی  
 شکافیه تر که موسوم بهادی کشمیر جنت نظیر را فعل دلا  
 آتش اندازد و شادابی فقر آتش نه بد زده خوشتر  
 که تر و تازکی گلستان ارم از نه و لها فراموش سازد چون  
 بالاعمال و سایل مذکور بسبب تداول ایادی کسان  
 از همه اخلاص عیارت و پریشانی مضمون بود و بحسب  
 تصرف جایگاه کاتبان و ناظران ایام از مخدوشی و مشکوکی  
 تغییر مضمون می نمود و خواطر اخباری شایقین و قلوب آشنایان  
 معشاقین چار و چار بر آن آورده که آن کو اعب مجمع غرایب  
 و آن ابکار منبع عجایب اگر بحالیه صحت و آراستگی پیراسته  
 و محال عدم غلطی و پیراستگی آراسته جاو و افروز  
 گاشانه مد نظر طالبان این فن و پیرایه ظهور پیشکش نگاه راغبان  
 و سن گردد الحق حقی که آن عروس زیبا و خاتون رعنا مقبول

نگاه خور و بزرگ و منظور نظر هر کس و سترگ خواهد بود  
 بنابراین از ضعف الحیاقه بل لاشی فی الحقیقه عاصی بر معاضی  
 شیخ اشیرالدین احمد ساکن موضع پسند و متعلقه ضناح  
 پروان آن رسایل مذکور را از جا بجا بصره کرد و کاوش  
 تلاش نموده قریب ده نسخه بهم رسانیده با سه عبارت تو اظہر  
 مولوی ریاض علی صاحب شارح کلمسان شیخ محمدی و خصوصاً از  
 اظہر تصحیح بالترجیح جناب مولوی محمد نور و حبیب المیزان  
 به سعید جان یلگر احمی مستخلص به نور و \* بابت \* کریم نگاه  
 ادبی شبه و شک \* کشته غلطی هر روز طفرات حک \* و خادای  
 شکوکی و خاشاک اشتباه و حشود زواید ازین چمنستان فردوس  
 نشان جنات گردیده و خلعت محبت و لباس بی خلی  
 و وقت بر قامت زیبای راست آمده بجهای خانه پنهان باز دارد  
 من تحلات کاکه که بالتخصیص معموره فیما بین شرکتی من عاصی و  
 مولوی محمدخص البتقالب طبع در آوردم \* غرض نقیضت  
 کرتا یاد ماند \* که هستی را نمی بینم بقای \* کار صاحب دلی روزی  
 بر خمت \* کند هر کار این مسکین دجائی \* و تاریخ التماس من

تصنیف نوروز بیگلر امی بخت سطور در آمده ای که

\* نظم \*

- \* چیز امر جا به محرم است \*
- \* بی دلها عجیب شجر است \*
- \* مرغ دل سر بر دهن نمی آرد \*
- \* طرد کسر و دامن شجر است \*
- \* پلوه آن چو لبیان فرنگ \*
- \* نقش از رنگ و چین تصویر است \*
- \* شاه آرزو شده حاصل \*
- \* نعمت الحمد نیک تقدیر است \*
- \* بیکه این نسیم سطر دل است \*
- \* بهر تاریخ او چه تدبیر است \*
- \* دیدی نور در زبان خود من \*
- \* گفت بافت بهار کشمیر است \*

\* فاعل نام و مفعول مفعول \*

مفعول	فاعل	مفعول	فاعل
۷	۵۶	مشی	مشی
۹	۹	گشت	گشت
۱۳	۳	مشرشار	مشرشار
۲۳	۴	دیر است	دیر است
۲۵	۸	ظا	ظا
۲۷	۱۶	دیر بد سازان	دیر بد سازان
۲۸	۱۲	جانش	جانش
۳۳	۶	باشراب	باشراب
۳۵	۱۲	بمید ای	بمید ای
۳۷	۱۹	معلوم	معلوم
۳۸	۵	تسیم	تسیم
۱۵	۹	در کارگاه	در کارگاه
۳۹	۱	بلاغت	بلاغت
۱۵	۷	ز	ز

مجموع	غلط	سطر	دقیقه
نیم	مشتی	۹	۸۱
یکم و نیم	بگرداخم	۱	۴۷
مکمل و اول	نوار	۴	۵۷
پولاد	پولاد	۲	۶۲
چلاو	چلاو	۱	۸۱
زار	زار	۷	۶۶
منصوب	منصوب	۱	۸۷
آخرش	آخرش	۱	۸۰
تمام	م	۱۰	۸۲
یکم و نیم	یکم و نیم	۲	۸۴
رباعی	رباعی	۱	۸۸
باملا	باملا	۱	۸۹
دستار	دستار	۱	۹۰
گردانیده	گردانیده	۱	۹۳
مشتی	مشتی	۱۳	۹۳



\* ۲۳۲ \*

طغی	سطر	خط
۹۳	۵	در الکات
۱۰۱	۹	نیشتر
۱۰۱	۱۶	حامرس
۱۰۸	۱	فردازی
۱۱۳	۳	برده
۱۱۵	۵	کل رزی
۱۱۹	۳	قائم
۱۲۵	۱۱	حالی
۱۲۱	۲	شیران
۱۲۵	۱۳	کبری
۱۲۲	۱	کایی
۱۲۵	۸	دی
۱۲۶	۱۵	خالی از مخط
۱۲۹	۹	نیش
۱۳۵	۹	بر آب

نوع	سطح	خط	مجموع
ایضا	۶	زمیندارش	زمیندارش
۱۳۷	۱۶	اگر	اگر
۱۳۵	۷	میشای	میشای
ایضا	۱۴	تماشای	تماشای
ایضا	۹	بانی مسافت	طی مسافت
۱۴۰	۷	مدت زیاری	پدستیاری
۱۴۲	۱۵	دور مار	دیار
۱۴۴	۱۵	پزک	برگ
۱۴۳	۸	جمنازه	خمارزه
ایضا	۱۳۰	شکاشش	شکاشش
۱۴۵	۱۶	تاک رازار	تاک رازار
۱۵۴	۱۱	بست	بست
۱۵۶	۹	ازین	ازین
۱۵۷	۱۶	سایش	سایش
۱۶۰	۱۴	کر	شکر

صفحه	مطهر	مقط
۱۶۱	۱	اک
ایضا	۷	نزدادس
۱۶۳	۱۳	عطار
ایضا	ایضا	در المکس
ایضا	۱۴	اقلاک
۱۶۵	۸	در برجد
ایضا	۱۶	دار آتش
۱۶۶	۱	حر
۱۷۵	۳	چوسیده
۱۷۲	۲	مشنبه
ایضا	۹	اشاده
۱۷۳	۴	ابیاد
۱۷۶	۱	شمر
۱۷۷	۱	عطار
۱۷۸	۱۶	بهر

صفحه	سطر	محلط	صحیح
۱۸۰	۱۲	گمان	گمان
۱۸۲	۱۲	نسی	نسی
۱۸۲	۸	بلست	پوس
ایضا	۹	پرواز	پرواز
ایضا	۱۲	آیاری	آیاری
۱۸۲	۸	سعدت	سعدت
۱۹۱	۳	مرو	مرو
۲۰۳	۱۵	لا بیده	لا بیده
ایضا	۱۶	سفا	سفا
۲۰۳	۹	اومی رخد	اومیز سید
۲۰۳	۱۲	اره	اره
۲۰۵	۸	ریزان کنی	ا
ایضا	۱۵	مرخ وزد	مرخ
۲۰۹	۱۰	مر	مر
۲۱۱	۴	جوا	جوا

\* ۲۳۶ \*

مجموع	سطر	خط	مجموع
ایضا	۸	وزیرده	وزیده
۲۱۲	۱۵	مصر	مصرع
۲۱۳	۱۵	غیبیه اش سنب	غیبیه اش اسب
۲۱۶	۱۵	بم	بم
۲۲۵	۱۳	آبادیش	آبادیش
ایضا	۱۶	خا ط	خا ط
		* با هم تمام رسیده *	



(R) ۱۲۹۴۷

CALL No. { ۱۲۹۴۷ ACC. No. ۱۲۹۴۷

AUTHOR طغرا' ملا

TITLE رسائل ملا طغرا

(R) ۱۲۹۴۷

Class No. ۱۲۹۴۷ Acc. No. ۱۲۹۴۷

Author طغرا' ملا

Title رسائل ملا طغرا

AT THE TIME

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue L



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above,
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

Library Officer  
M. A. Library  
A. M. U., Aligarh.

Date

